

"مرحله نوین جنبش انقلابی" و تحلیل "محافل آگاه توده ای" در داخل کشور

2-

راه

۳۶ صفحه

توده

دوره دوم شماره (۳۴) تیرماه ۱۳۷۴

ضرورت پایان بخشیدن به حیات حکومت

(ص ۲-۳)

محاصره اقتصادی ایران توسط امریکا، یک توطئه دو طرفه برای حفظ حکومت موجود است

توطئه های جدید

فوق العاده
راه توده
۲۰-۱۷۴

در ایران شکل می گیرد!

پایان یک دوره و
آغاز مرحله نوین

آنچه در ایران به نقطه پایان خود رسیده، یک تجربه خونبار و پریزان برای انقلاب است. عاملین این تجربه، بی اعتناء به رای و نظر مردم و از روی سر آنها، آنچه را خواسته و توانسته اند با ایران و مردم ایران کرده اند!

همین تجربه، به دولتمردان اجازه داد، تا در صف پیشگامان نظم نوین امپریالیستی، پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، گام هایی به بلندی گام های سردمداران روسیه کثونی بردارند، با هرسایست امپریالیستی درجهان هماهنگ شوند و یا از سرناتوانی و کم دانی، با آن همگام شوند. همین دولتمردان، در داخل کشور نیز خود را بحر العلوم اقتصاد و فرهنگ و تمدن معرفی کردند. آن گام های غیر ملی در عرصه جهانی (که مهمترین آن پذیرش فرامین بانک جهانی است)، در داخل کشور نیز با لگدکوب کردن آزادی ها ممکن شد، چرا که اگر غیر از این بود، مردم قلم آن پانسی را می شکستند، که در این مسیر گام بردارد و زبان آنکس را می بریدند، که برای غافل نگه داشتن آنها از آنچه در پشت صحنه می گذرد، بهر دروغ و تزویر و عمل خلاف عرف و آداب و سنن و مذهب و انسانیت متوسل شود.

مهم نیست که این دولتمردان و عاملین تجربه یاد شده، خود بر پایان یافتن این سیستم حکومتی اعتراف کنند و کنار بروند یا خیر، مهم آنست، که دیگر پنهان شدن در پشت پرده اختناق و ادامه این سیستم حکومتی ممکن نیست. اگر نخواهند و یا نتوانند این واقعیت را بپذیرند، چنین پذیرشی به آنها تحمیل خواهد شد. شاید حاجی آنها، آتازاده ها و دست های پشت پرده، که این روزها رویای دولت یکدست را در سرمی پروراند و انتخاباتی فرمایشی را زیر کنترل شورای نگهبان تدارک می بینند، بخواهند شانس خود را برای برپائی چنین حکومتی آزمایش کنند، اما ایران دیگر نمی تواند آزمایشگاه چنین رویاهائی باشد. همین است، که چهره ناسی های امثال "ناطق نوری" (رئیس کثونی مجلس اسلامی)، که با تائید "آیت الله خمینی" در مجلس گذشته، استیضاح و از وزارت کشور کنار گذاشته شد، اما پس از درگذشت او بار دیگر و با حمایت بازار و جناح رسالت به صحنه بازگشت)، به تقلید از دوران تدارک هاشمی رفسنجانی برای رسیدن به ریاست جمهوری، تکراری تر و رنگ پریده تر از آنست، که حتی جدی گرفته شود. ایران، یک دوران را پشت سر گذاشته است. آنکس که در برابر این واقعیت بخواهد بایستد و در حد پذیرش و هماهنگی با این واقعیت نیز ابتکار عمل و اندیشه نداشته باشد، صحنه را باید ترک کند.

آزادی ها

پاسخ "راه توده"

نخستین گام

به پرسش "کار"

(ص ۲۷)

(ص ۲۴)

برای ریاست جمهوری

چپ مذهبی

کاندیدا

معرفی می کند!

(ص ۲۳)

احسان طبری

فرصت ها اینگونه

از دست رفت!

(ص ۱۱)

عزت الله سبحانی

وفاق ملی

(ص ۷)

روح سرگردان

چپ دمکرات

(ص ۲۱)

کابوس

رشد سرمایه داری

(ص ۲۹)

کیهان لندن نگران چیست؟ شکست برای چه کسانی و چگونه؟

آقای هوشنگ وزیری، سردبیر کیهان لندن، اخیراً در مقاله‌ای برایتی روشنگر، سرانجام آنچه که سلطنت طلب‌های دو آتشه، سال‌ها در پی پنهان کردن آن ازدید نیروهای برتری ایران بودند را برملا ساخته است. وی در مقاله خود تحت عنوان "نگون بختی میان دو صندلی"، به بررسی شکست رفسنجانی می‌پردازد و از جمله می‌نویسد: "رفسنجانی شکست خورد... اگر چه هستند کسانی، که هم چنان دستخوش این پندارند، که می‌توان این کشتی به گل نشسته را دوباره به راه انداخت، و لیکن حتی معجزه‌ای هم نخواهد توانست آب رفته این شکست را به جوی بازگرداند، زیرا شکست رفسنجانی، شکستی پیش از تجربه، شکست یک فرد در برابر فردی دیگر، یا شکست برنامه‌ای در برابر برنامه دیگر نیست." (کیهان لندن ۱۱ خرداد ۷۴، ص ۶)

ایشان در ادامه در پاسخ به این پرسش، که ماهیت شکست رفسنجانی چیست؟ می‌نویسد: رفسنجانی در همان نخستین روزهای ریاست جمهور در سال ۱۳۶۸ در مصاحبه‌ای گفت، بعنوان کسی که از پایه گذاران این نظام است همه مسئولیت‌های نیک و بد آن را می‌پذیرد... باری، گذشت زمان لازم بود، تا برهمگان روشن گردد، اعتراف رفسنجانی به اینکه به هر حال مسئولیت کارهای این رژیم را می‌پذیرد، یک مسئولیت پذیری دلاورانه همراه با یک پوزش خواهی ضمنی از مردم ایران است، یا اینکه در خود این توان را نمی‌بیند، که نقطه پایانی برانقلاب ویرانگر بگذارد و سرآغاز فصل تازه‌ای را بشازد دهد (همانجا).

آری شکست رفسنجانی، آن چنان که آقای وزیری سرانجام ناچار به اعتراف به آن می‌شود، در آن بود، که نتوانست "سرآغاز فصل تازه" حکومتی از قماش ترکیه و پاکستان را در ایران "بشارت" دهد. حکومتی، که سلطنت طلب‌ها خود را معتبرترین نامزد آن می‌دانند و در نهایت، آن روی دیگر حکومتی مذهبی از نوع عربستان سعودی است، که جناح ارتجاعی رسالت امیدوار است آنرا بر ایران مسلط سازد.

آقای وزیری از برنامه "تعدیل اقتصادی" بانک جهانی، بعنوان اصلاحات یاد می‌کند و ادامه می‌دهد: "با این همه اگر رفسنجانی اصلاحاتی را، که نوید داده بود، پیگیرانه دنبال می‌کرد، ناگزیر کار بدانجا می‌کشید، که پرونده انقلاب اسلامی و رژیم برآمده از آن کاملاً گشوده گردد، تا سپس بساط آن برای همیشه برچیده شود. "شکست" رفسنجانی، همانگونه که آقای وزیری با لحن غم انگیز از آن سخن می‌گوید، در واقع شکست "سلطنت طلب‌ها" و برپاد رفتن امیدهای آنان نیز هست. آنها در طی این سالها، با ظاهر مخالف، اما در واقع هر چه در توان داشتند، برای اینکه شاید رفسنجانی بتواند نقطه پایانی بر انقلاب بگذارد، به کار انداختند؟ راه توده "این مطلب را در گذشته بارها متذکر شده بود و بارها به مبارزان انقلاب درباره آن هشدار داده بود: "در خارج از کشور سلطنت طلبان هم چنان میدان را در دست دارند و تاکتیک اصلی آنها، یعنی وقت کشی به نفع ارتجاع، در این اواخر شدت بیسابقه و جنون آمیزی به خود گرفته است. از هر عاملی، که بتواند به نحوی توجه سازمان‌های اپوزیسیون را از ماهیت واقعی جریان‌ات داخل کشور منحرف سازد و فضایی را برای پیشرفت هر چه بیشتر توطئه و کودتا آماده سازد، به بیشترین نحو استفاده می‌شود... همه چیز در خدمت آن قرار گرفته است، که کودتای هاشمی رفسنجانی و صندوق بین‌المللی پول، هر چه سریع‌تر بروز گردد." (راه توده شماره ۲۸، ص ۱۵)

آقای وزیری شکست این سیاست را می‌پذیرد، اما ایشان این "شکست" را در خلعت ضد ملی برنامه "تعدیل اقتصادی" صندوق بین‌المللی پول و ماهیت ارتجاعی نقشه‌های "شکست انقلاب" دارودسته رفسنجانی رسالت در داخل و سیاست وقت کشی "سلطنت طلبان" در خارج نمی‌داند، ایشان مدعی است، که حکومت در اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی" از خود "پیگیری" نشان نداده است؟ این پیگیری به چه معناست؟

آیا واقعا در اجرای "تعدیل اقتصادی" تعلل شده است؟ آیا "سران حکومت در ج.ا. درهای مملکت را به روی غارتگران بین‌المللی بسته‌اند؟

حکومت ایران مانع سرمایه گذاری‌های خارجی در ایران شده است؟ دولت از فرامین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی، تا حد فروش زمین جزایر و بنادر آزاد اعلام شده در جنوب کشور، سر باز زده است؟ ج.ا. برسر خصوصی سازی مورد حمایت آمریکا، که به تقلید از حکومت مسکو و پیشتر از آن، در ایران اجرا می‌شود و مرزهای صنایع نفت، درمان و بهداشت را هم پشت سر گذاشته، مانعی ایجاد کرده است؟ ج.ا. در معاملات نفتی و صادرات و واردات، آمریکا را بر آلمان و فرانسه و ... پیشی نداده است و رقم سالانه این معاملات را در نفت به ۴ میلیارد دلار و دیگر معاملات به مرز یک میلیارد دلار رسانده است؟ حکومت قانون اساسی متأثر از انقلاب را به بایگانی نسپرده است؟ از بدهکار کردن ایران تا مرز ۴۰ میلیارد دلار و همطراز کردن آن، علیرغم همه ثروتی که دارد، با فقیرترین کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکایی لاتین، از خود بیم و هراس نشان داده است؟ (راه توده شماره ۳۳) حکومت دیگر چه باید می‌کرد، که از خود "پیگیری" مورد نظر آقای وزیری را نشان داده باشد؟ "راه توده" در این مورد نوشت:

امپریالیسم و سلطنت طلبان با تمام نیرو بر ادامه برنامه تعدیل اقتصادی "پانشاری" می‌کنند و معتقدند، که هرگونه مقاومت توده زحمتکش مذهبی و غیرمذهبی را، ولو به قیمت کشتار صدها هزار نفر، باید در هم شکست (راه توده شماره ۳۰ ص ۱۳) بله! حکومت در این مورد، نه آنکه نخواست، بلکه نتوانست از خود "پیگیری" نشان دهد و اکنون امپریالیسم راسا به میدان آمده است، تا شاید بتواند انجام این وظیفه را تسهیل کند.

توطئه "شکست انقلاب" چگونه شکست خورد؟

آقای وزیری به این مسئله، که نقشه، بقول ایشان، "برچیدن بساط انقلاب"، فعلا و در این مرحله چگونه شکست خورد؟ نمی‌پردازد، در حالی که این مسئله نیز خود دارای اهمیت بسیار است. "راه توده" به موقع خود نوشت: "جنبش توده‌ای که کشور ما امروز شاهد آن است، صرفنظر از آنکه جنبش توده‌ای مذهبی مدافع انقلاب باشد، یا توده‌های سرخورده از انقلاب، بطور عینی و در ماهیت خود، جنبش "دفاع از انقلاب" و آرمانهای اولیه و واقعی آن است، جدا از آنکه توده‌ها و نیروهای سیاسی شرکت کننده در این جنبش، چه بینشی داشته باشند و این واقعیت را درک کنند، یا خیر، به همین دلیل به این نکته مهم باید توجه کرد، که جنبش توده‌های مذهبی مدافع انقلاب، بدنبال آشکار شدن روز افزون چهره حکومت، تکیه گاه ما و همه نیروهای اپوزیسیون حکومت است و برعکس جنبش توده‌های سرخورده، تکیه گاه نیروهای انقلابی مذهبی در ج.ا. است، که باید علیرغم همه دشواری‌هایی که با آن روبرو هستند، اعتماد دوباره آنها را جلب کنند. تمام سرنوشت انقلاب اکنون بستگی به آن یافته است، که ما بتوانیم این دو جنبش را، که در ماهیت خود یک "هدف"، اما به ظاهر در دو "راه" مقابل قرار گرفته است، به یکدیگر پیوند بریزیم" (راه توده شماره ۲۸ ص ۱۱)

قیام زحمتکشان اسلام شهر، که بر ضد حکومت بود، به عامل تقویت و تکیه گاه مدافعین انقلاب و تحولات مترقی تبدیل شد، و مواضع جناح راست داخلی و اپوزیسیون راست خارجی را تضعیف کرد. شکست کسانی که قصد نقطه پایان گذاشتن بر انقلاب و برچیدن بساط آن را داشتند، برای ما پیوسته به این شکل مطرح بود:

همه چیز بستگی به پاسخ به این پرسش‌ها دارد: "کیه آیا نیروهای سیاسی در داخل و خارج از کشور و هواداران و فعالین آنها حمایت واقعی روندنا و ست و سوی حوادث کشور ما را، باز هم بهتر از امروز، درک خواهند کرد؟ آیا پاره‌ای خواهند توانست خود را از زیر نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک سلطنت طلبان، که هماهنگ کننده همه آنها در آمریکا و اسرائیل در کمین نشسته‌اند، بیرون آورند؟ آیا همه نیروهای خلق و همه کسانی، که به آرمان‌های انقلاب معتقدند و همه آن طبقات و انتشار اجتماعی که به لحاظ ماهیت طبقاتی خود با وابستگی به امپریالیسم موافقت ندارند، قادر خواهند بود، نیروهای خود را علیه این فاجعه متحد کنند؟ و بالاخره اینکه آیا جنبش توده‌های مذهبی مدافع انقلاب خواهد توانست با جنبش توده‌های ناراضی از حکومت، پیوند تاریخی و سرنوشت ساز را برقرار نماید؟" (راه توده شماره ۲۸ ص ۱۵)

باید خوشحال بود، که جنبش انقلابی ایران سرانجام می‌رود، تا بر توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع غلبه کند و راه یک تحول مثبت را در کشور ما بگشاید. باید کوشید، تا این شکست رفسنجانی و متحدان رسالتی وی در "برچیدن بساط انقلاب"، که آقای وزیری نگران آنست، تا مرزهای تحولات انسانی در مملکت پیش برود و بر سریر نزولی جنبش انقلابی در ۱۴ سال گذشته نقطه پایان بگذارد.

راه

فوق العاده
شماره «۱۵»

توده

۲۸ خرداد ۱۳۷۴

"مرحله نوین جنبش انقلابی" و تحلیل "محافل آگاه توده ای" در داخل کشور

ضرورت خاتمه دادن به حیات "حکومت"

* این حکومت، استبدادی و پشت کرده به انقلاب است!

* توطئه شکست انقلاب، علیرغم تمام عوارض جنایت بار و ضد ملی آن، خود "شکست" خورده است و دوران طولانی عقب نشینی مدافعین انقلاب پایان می یابد و مرحله نوین پیشروی جنبش انقلابی آغاز می گردد.

* مبارزه برای "آزادی ها" کام مهمی است در راه اتحاد عمل نیروهای مترقی و دمکراتیک در داخل و خارج کشور و پیوند آنها برای برداشتن کام های آینده!

انقلاب بزرگ مردم ایران، در مسیر پرفراز و نشیب خود، تا به امروز مراحل گوناگونی را پشت سر گذاشته است، که گاه با پیشروی و گاه پس نشینی جنبش انقلابی همراه بوده است. در پی نخستین سال های پس از پیروزی انقلاب، که پرشکوه ترین دوره حیات انقلاب محسوب می شود، از اوایل دهه ۶۰، جنبش انقلابی، بنابر یک سلسله دلایل، که اکنون جای بحث آن نیست، گام های آشکار در مسیر عقب نشینی برداشت و بتدریج دست آوردهای انقلابی سال های نخست، یکی پس از دیگری پایمال و نابود گردید. پایان جنگ، روی کار آمدن دولت هاشمی رفسنجانی، ضعف و تفرقه نیروهای مترقی، ضربات سنگین به نظام سوسیالیسم جهانی و تاثیر آن بر روحیات و اذهان بخش های وسیعی از چپ و زحمتکشان ایران، همگی زمینه آن را بدست داد، تا گام های نهایی برای شکست انقلاب برداشته شود. برنامه "تعدیل اقتصادی" امپریالیسم از دل این شرایط بیرون آمد و بر جامعه انقلابی ایران تحمیل گردید. نبرد سر "شکست" و یا "نجات" انقلاب از دو سال پیش بدینسو وارد مراحل پایانی خود گشت.

تناقض میان ماهیت ضد انقلابی برنامه های حکومت و ظاهر انقلابی آن، که تناقض اساسی حکومت راستگرایان حاکم بر جمهوری اسلامی است، سرانجام می باید حل می گردید. "راه توده" در گذشته این نکته را متذکر شد و بموقع خود نوشت: "بذلیل قدرت جنبش مردمی، راستگرایان، چون نمی توانستند بنام "ضد انقلاب" بر کشور حکومت نمایند، بنام انقلاب به حکومت ادامه دادند و این تناقض اساسی و عمده در حاکمیت آنهاست. این تناقض، که در واقع بزرگترین نقطه ضعف آنان نیز محسوب می شود، یا با گرفتن یک چهره آشکار ضد انقلابی می تواند برطرف گردد و یا با منتقل شدن قدرت به نیروهایی، که ماهیت طبقاتی آنان با اهداف واقعی انقلاب بهمن سازگار است. (راه توده شماره ۲۵ صفحه ۱۲)

رشد گرایش به چپ در داخل ایران، ورشکستگی برنامه تعدیل اقتصادی، نزدیکی مدافعان انقلاب به یکدیگر، بالا گرفتن مقاومت در برابر "نظم نوین" آمریکایی و پایان توهم امپریالیسم دمکرات در سطح جهانی، همگی دست به دست هم داد، تا حکام راستگرای جمهوری اسلامی، نگران از سرانجام این مسیر، با عجله هر چه بیشتر، تمام نیروی خود را جمع آوری کرده و برای وارد آوردن ضربه نهایی آماده شوند.

در این مرحله یا نیروهای راست می توانستند همه قدرت را به دست گرفته، چهره ضد انقلابی خود را آشکارا نشان داده و کلیه مخالفین خود و مدافعین انقلاب را سرکوب و نابود کرده و تناقض موجود در جمهوری اسلامی را به نفع امپریالیسم و ضد انقلاب حل کنند و یا خود زیر فشار توده های انقلابی تن به عقب نشینی بدهند، که در این صورت و بناچار راه برای مدافعین انقلاب گشوده می گردید.

در روزهای پایانی سال ۱۳۷۳، یک سلسله رویدادهای توطئه آمیز و مشکوک خبر از آن می داد، که راستگرایان حاکم بر جمهوری اسلامی برای وارد آوردن ضربت آخر آماده شده اند. حادثه مرگ مشکوک احمد خمینی و سپس تعطیل بیسابقه ۱۴ روزه مطبوعات در آغاز سال، استقرار نیروهای نظامی در پایتخت به اوج گیری شایعات و از جمله شایعات پیرامون حرکت واحدهای نظامی در سطح کشور، به همراه سکوت مطلق خبرگزاری ها و رادیوهای امپریالیستی و نشریات و مطبوعات جناح راست اپوزیسیون نشان می داد، که ظاهراً همه می دانند، چه خبر است و اوضاع در کدام جهت حرکت می کند و چه باید بشود.

هوشیاری و آشنائری بموقع ملیون و میهن دوستان، و واکنش های سریع و به موقع آنها، به همراه نفرت مردم از سران راستگرای ج.ا. و عواقب فاجعه بار برنامه "تعدیل اقتصادی" بانک جهانی، در مجموع خود این توطئه را با شکست سنگین مواجه ساخت. قیام زحمتکشان "اسلام شهر"، نه تنها نشانه بارز شکست این توطئه، بلکه مهمتر از آن، بیانگر پایان یک دوره در حیات انقلاب و ج.ا. و آغاز دورانی تازه بود.

اکنون با جرات می توان گفت، که توطئه "شکست" انقلاب، علیرغم همه عوارض جنایت بار و ضد ملی آن، خود "شکست" خورده است و دوران طولانی عقب نشینی مدافعین انقلاب پایان می یابد و مرحله نوین پیشروی جنبش انقلاب آغاز می گردد. پس لازم است ببینیم، این پیشروی تازه به چه معناست، چه نتایجی با خود به همراه خواهد داشت و چه وظایفی را در برابر ما قرار می دهد؟

۱- آغاز مرحله نوین پیشروی جنبش انقلابی، در درجه نخست، به معنای آن است، که تناسب نیروها در نبرد که بر "ک" در جامعه، که تا به امروز و در طی این سال های سراسر حادثه، به نفع راستگرایان و ضد انقلاب تغییر می یافت، از این پس به سود نیروهای انقلابی و دمکراتیک دگرگون می شود و بسط می یابد. بنابراین احتمال پیروزی یک کودتای دست راستی حکومتی و یا دوام آن در صورت پیروزی اولیه، در دراز مدت، هر روز کمتر و کمتر و در مقابل، چشم انداز یک تحول انقلابی در کشور ما هر چه بیشتر گشوده می گردد.

۲- در شرایط کنونی تحول، در تناسب نیروها در کشور، تحت هر شکل از جابجایی قدرت، حتی اگر به حاکمیت مستقیم سازمان ها و جریان های مترقی و دمکراتیک نیز منجر نگردد، لااقل حد وسیعی از آزادی ها را برای آنان تامین خواهد کرد. لذا پایان بخشیدن به حیات حکومت کنونی پشت کرده به انقلاب، از این پس، و برخلاف تبلیغاتی که حکومت پشت آن خود را پنهان می کند، در چارچوب منافع امپریالیسم و ارتجاع قرار ندارد و برای رسیدن به این هدف باید وسیعاً بسیج شد.

این دو (حکومت و امپریالیسم) بخوبی می دانند، که در شرایط آزادی ها، برنامه "تعدیل اقتصادی" بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، که برنامه استراتژیک امپریالیسم جهت صدور ارتجاع و ضد انقلاب به همه کشورهاست، دیگر امکان تداوم نخواهد یافت. حکومت کنونی یگانه نیروی سیاسی (داخل و خارج کشور) است، که سرنوشت خود را با سرنوشت برنامه "تعدیل اقتصادی" امپریالیسم به نحو جدا نشدنی پیوند زده است و از اینرو هدف آمریکا نجات و حفظ حکومت کنونی، با کسب امتیازات ضد ملی و یا در صورت گریز ناپذیر شدن تغییر آن، سمت دادن تحولات به سود امپریالیسم و دیگر وابستگان به آن است.

۳- با قرار گرفتن جنبش انقلابی در مسیر نوین پیشروی خود، پایان بخشیدن به حیات حکومت استبدادی پشت کرده به انقلاب، هر چه بیشتر در دستور مبارزه قرار می گیرد و به یک ضرورت مبدل می شود. مسئله اصلی و عمده از این پس و با توجه به شرایط نوین پیش روی جنبش، دیگر جلوگیری از "شکست" انقلاب نیست، بلکه مقابله با حکومتی است، که با خیانت به آرمان های انقلاب، کشور را به لبه پرتگاه نابودی کشانده است. شعارهائیی که تا دیروز منعکس کننده دوران عقب نشینی بود و می گوشت تا حداکثر نیروها را برای نجات انقلاب بسیج کند، اکنون باید با شعارهائی، که منعکس کننده این مرحله نوین است، جایگزین گردد و همه نیروها را برای برکناری حکومت استبدادی و پشت کرده به انقلاب، گرد آورد.

۴- برای پایان بخشیدن به حکومت استبدادی، تجمع همه مدافعین انقلاب از یکسو و افراد و انزوی راستگرایان حاکم بر ج.ا. از سوی دیگر شرط حتمی است. بنابراین از طرح هر خواست، شعار و کلامی، که بخواهد به هر دلیل و عنوان و در زیر هر پوشش و بهانه، در صف پشتیبانان انقلاب و مدافعان تحولات، تفرقه ایجاد کند، باید شدت پرهیز کرد. توده های مذهبی مدافع انقلاب، انبوه خانواده های شهدا و محرومان جنگ، شیاهیان، بسیجیان و داوطلبان جنگ، همگی جزء جدائی ناپذیر جبهه مدافعان انقلاب را تشکیل می دهند. هر سیاستی که بخواهد این توده را از دیگر نیروهای ترقی خواه و مخالف با راستگرایان حاکم جدا گرداند، مانند آن است، که بخواهد این نیرو را در پشت سر حکومت پشت کرده به انقلاب قرار دهد. یعنی چنین اقدامی نه تنها ملیون و میهن دوستان و مدافعین انقلاب را تضعیف می کند، نه تنها به حکومت امکان می دهد، که خود را به دروغ نماینده و حامی این توده معرفی کرده، موضع خود را تقویت نماید، بلکه زمینه ها و بهانه های یک جنگ خونین و ویرانگر داخلی را فراهم می آورد، که تنها به زیان انقلاب و میهن و مردم خواهد بود.

۵- ورود انقلاب ایران به مرحله نوین پیشروی خود به معنای آن نیست، که خطر کودتای دست راستی و ضد انقلابی با هدف سرکوب جنبش نوین به یکباره پایان یافته است. زمینه های این کودتا علیرغم دشواری های جدی بر سر راه پیروزی قطعی آن، هم چنان با شدت و حدت تمام تدارک دیده می شود. آنچه که در حال تغییر است، شکل و نحوه انجام آن است. اگر تا به دیروز توطئه کودتا به طور عمده از طریق قلع و قمع و سرکوب مدافعین انقلاب و یکپارچه شدن حکومت دنبال می گردید، با کم رنگ شدن این احتمال، اکنون کانون توطئه ها، بطور عمده می تواند به خارج از نبرد داخلی بر سر حکومت انتقال یابد و توطئه های مستقیم امپریالیستی و ضد انقلاب هر چه بیشتر در مرکز توجه قرار گیرد. در این صورت می تواند ابتکار عمل، مستقیماً در اختیار حکومتیان نباشد. تحریکات در جنوب کشور به منظور زمینه سازی جدائی بخشی از خاک ایران، یا تشکیل یک حکومت دست نشانده ارتجاعی در آن، یا تحمیل جنگی تازه به کشور، به شدت ادامه دارد و به مرکز توطئه های ضد انقلابی تبدیل می شود. مشابه این تحریکات در دیگر مناطق شمالی و شرقی کشور و اصولاً در هر کجا که امکان ایجاد بی ثباتی وجود داشته باشد، دنبال می گردد. در این چارچوب سلطنت طلب ها اهمیت سیاسی سال های اخیر خود را می توانند از دست بدهند، اما گردآوری نیروهای نظامی آن ها مورد توجه قرار می گیرد. در چارچوب این بخش از توطئه امریکا و امپریالیست ها، مجاهدین خلق نیز می توانند بار دیگر اهمیت یابند و نقش حادثه آفرینی را یکبار دیگر ایفا کنند!

۶- تلاش امریکا برای حفظ و نجات حکومت کنونی با نگهداشتن بخشی از قدرت در دستان آن و یا در صورت عدم امکان، جانشین ساختن آن با یک حکومت دست راستی دیگر، به معنای آن نیست، که بین امپریالیسم جهانی و در راس آن ایالات متحده آمریکا و ج.ا. تضادی بروز نکرده و یا بروز نخواهد کرد. هنگام بروز چنین تضادهائی باید هوشیار بود، و سیاست های اصلی حکومت را از سیاست هائی که توسط جنبش به آن تحمیل می شود، بازشناخت. نکته اساسی در اینجاست، که اکنون و در مرحله نوین جنبش، سیاست ج.ا. دیگر تنها براساس خواست های راستگرایان حاکم شکل نمی گیرد، بلکه خواست مدافعان انقلاب نیز بر روی حکومت فشار وارد می آورد و آن را به اتخاذ مواضعی برخلاف نیت داخلی خود وادار می کند.

هدف جناح راست و حاکم ج.ا. سازش و بند و بست با آمریکاست، اما ناچار است علیه آن شعار بدهد. هدف آمریکا "نجات" حکومت کنونی است، اما از "سرنوشتی" آن سخن می گوید! هر دو طرف سعی دارند، مردم را در بی خبری نگهدارند و از این وضعیت، که برخلاف میل و خواسته و منافع آنها و برانر فشار مدافعین انقلاب و جنبش مردم به آنها تحمیل شده است، به نحوی به سود خود استفاده کنند. امپریالیسم آمریکا ضمن اینکه خود را قهرمان مبارزه با ج.ا. نشان می دهد، هر روز درصدد کسب امتیازات تازه و تازه تر از ج.ا. است. جناح راست ج.ا.، به بهانه دفاع از استقلال و مبارزه با آمریکا، میهن دوستان را هر روز بیشتر سرکوب می کند و تحت فشار قرار می دهد و متقابلاً مناسبات پنهانی با امپریالیسم را به پیش می برد. در این شرایط مبارزه علیه امپریالیسم و مبارزه با راستگرایان حاکم برای برکناری آنها از قدرت، نه تنها از یکدیگر جدا نمی شود، بلکه بر هم منطبق می گردد و یکدیگر را تکمیل می کند. نتیجه آنکه تضاد امپریالیسم با ج.ا.، تا آنجا که ناشی از اتخاذ سیاست هائی است که تحت فشار توده ها از پایین بر حکومت تحمیل می گردد، تضادی واقعی است، که به زیان امپریالیسم و راستگرایان تمام می شود، اما آنجا که این تضاد سربوشتی است بر روی سازش و زدو بند و توطئه های پنهان و پشت پرده، جنبه دروغین و ظاهری دارد. در این شرایط و برای مقابله با این وضعیت، سیاست اصولی عبارتست از آنکه از یکسو همچنان بر تداوم مبارزه علیه امپریالیسم پای فشرده و از انقلاب و میهن در برابر هر نوع بهانه جویی و مداخله امپریالیسم قاطعانه دفاع نماییم و از دیگر سوی، زود بندها، حقه بازی ها و مناسبات پشت پرده راستگرایان پشت کرده به انقلاب را با امپریالیسم، پیگیرانه تعقیب و افشا کنیم.

۷- بدیهی است به موازات پیشروی بیشتر جنبش انقلابی، بطور قانونمند کارزار از سستی نیز شدت خواهد گرفت و ضد انقلاب و اپوزیسیون دست راستی حکومت توجه خود را هر چه بیشتر معطوف به نیروهای مبارز خواهند ساخت. این کارزار از هم اکنون در رابطه با ملیون و مذهبیون مخالف حکومت، در داخل کشور آغاز شده است و مسلماً توطئه و تحریک علیه حزب توده ایران نیز در مرکز فعالیت جریانات راستگر قرار خواهد گرفت. هدف، همچنانکه در سال های نخست پس از پیروزی انقلاب شاهد آن بودیم، عبارتست از دور کردن نیروهای ملی و مترقی از یکدیگر، جدا کردن حزب توده ایران از متحدان طبقاتی و تاریخی خود، بوجود آوردن ترس و وحشت از "خطر توده ای ها"، به منظور جلب پشتیبانی واپس مانده ترین و متزلزل ترین جناح های بورژوازی داخلی کشور و در یک کلام، بازگرداندن اوضاع به مسیر ضد مردمی دهه اخیر. تنها اتحاد عمل ملیون (یا هر باور و تفکر) و میهن دوستان، شناخت آنها از توطئه ها و تحریکات، توافق و تفاهم اصولی بر سر ست و جهت عمومی اصلاحات آتی کشور، پرهیز از تنگ نظری و انحصار طلبی، پذیرش حق مسلم همه طبقات و اقشار خلق برای مشارکت در حکومت و تشکیل "حکومت وحدت ملی" و مهمتر از همه اینها، وجود یک حزب توده ایران متحد و نیرومند و متکی به سیاست انقلابی است، که خواهد توانست به مقابله با توطئه ها برخیزد و از جنبش نوین دفاع کند!

مطلب ناتمام خواهد بود، اگر به این نکته اشاره نکنیم، که مبارزه برای آزادی ها در شرایط کنونی بیش از پیش اهمیت می یابد، چرا که به زیر کشیدن حکومت استبدادی پشت کرده به انقلاب، تنها با اتحاد همه نیروهای مترقی و دموکراتیک امکان پذیر است و بخش مهمی از این نیرو در داخل کشور فعالیت می کند. برای آزادی ها باید مبارزه کرد، تا بتوان قدرت و نیروهای مترقی و دموکراتیک را در داخل و خارج به یکدیگر پیوند زد و در آن صورت این قدرت متحد عظیم، توان برداشتن گام های بعدی را خواهد داشت. هر تصور و هر راهی جز این، تنها به معنی کمک به تداوم حکومت استبدادی کنونی خواهد بود.

**وجود "حزب توده ایران، متحد، نیرومند و متکی
به سیاست انقلابی"، یک ضرورت تاریخی است!**

حمله به دفتر

"پیام دانشجوی بسیجی"

نیروهای فشار، مسلح به سلاح‌های دستی به دفتر نشریه "پیام دانشجو" در تهران حمله کردند. آنها ضمن ضرب و شتم کارکنان و نویسندگان مذهبی این نشریه، شکستن کامپیوترها، دیگر وسایل فنی این نشریه و سرقت پول نقدی، که در دفتر بود، تهدید کردند، که در صورت ادامه خط مشی کنونی در این نشریه، کارکنان و نویسندگان آنرا در خیابان زیر ماشین خواهند گرفت و خواهند کشت!

این نشریه، که براساس مندرجات آن، بازگو کننده نظریه‌های نیروهای بسیج، معلولان جنگ و خانواده کشته شدگان جنگ می‌باشد، از مدتی پیش دست به یک سلسله افشاگری‌ها علیه دولت، فساد دستگاه حکومتی و زود بندهای پشت پرده زده است و به همین دلیل نیز، توزیع یک شماره آن اخیراً در تهران ممنوع شد. ویژه نامه نوروزی این نشریه نیز، که حاوی مطلب بسیار جدی در ارتباط با افشای مسائل پشت پرده حکومتی بود، در تهران بازار سیاه دارد و بندرت یافت می‌شود. آخرین افشاگری این نشریه، که زمینه حمله به دفتر آنرا فراهم آورد، مطلبی بود، که در ارتباط با فرار یک سردار سپاه پاسداران با ۶ میلیون دلار پول به آمریکا، منتشر ساخت. این سرتیپ سپاه پاسداران بنام "شفیق"، گویا مسئول خرید تجهیزات جنگی در جمهوری اسلامی بوده و در سفارت ایران در مسکو کار می‌کرده است.

از آنجا که این نشریه را وابسته به نیروهای حزب الهی می‌شناسد و خود نیز بر آن تاکید دارد، و اینکه این نوع نشریات (مانند هفته نامه "آمید") را سخنگویان بخشی از باصطلاح "چپ جدید" مذهبی می‌دانند، ما بخشی از گزارش مربوط به حمله به دفتر این نشریه و همچنین برخی موضوعگیری‌های آنرا با استناد به شماره‌های ۳۹ و ۴۰ آن منتشر می‌کنیم.

"پیام دانشجو" در صفحه سوم شماره ۳۹ خود خبر فرار مسئول خریدهای نظامی جمهوری اسلامی را همراه با ۶ میلیون دلار به آمریکا منتشر ساخت و در یک مقاله شدیدالجن نسبت به آزادی شخصی بنام "موسوی قمی" از زندان اعتراض کرد. موسوی قمی، رئیس "بنیاد نبوت" است، که بدلیل کلاهبرداری از مردم دستگیر و زندانی شده بود. این بنیاد نیز مانند بسیاری از بنیادهای مشابه، تحت کنترل و نظارت بازار و روحانیت وابسته به آن و با هدف باصطلاح کمک به مردم مستمند، تشکیل شده بود. ده‌ها بنیاد مشابه اکنون در سراسر ایران فعالیت می‌کنند و در عمل رتیب بانک‌های رسمی کشور محسوب می‌شوند. بازار و روحانیت وابسته به آن، از طریق این بنیادها و امام‌زاده‌ها نزدیک به دو میلیون و نیم نفر را تحت سازماندهی خود گرفته‌اند و از طریق این نیرو و بسیج، آن پیوسته از آن بعنوان اهرم فشار استفاده می‌کنند. بسیاری از تظاهرات و اجتماعات دولتی با استفاده از این نیرو برپا می‌شود. در تظاهرات دولتی علیه قیام مردم قزوین، مردم مشهد و مردم اسلام شهر نیز از همین نیرو استفاده شد.

آیت الله آذری قمی یکی از افراد پر نفوذ در جمهوری اسلامی، که خط دهنده اصلی روزنامه "رسالت" می‌باشد و تاکنون چند بار و در مقاطع گوناگون قدرت خود و مجلس خبرگان را برای تعیین رهبر جدید برای جمهوری اسلامی بر زبان آورده است، اعتقاد دارد، همین بنیادها می‌توانند جایگزین بانک‌های کشور شوند. او متکی به ۶۸ هزار میلیارد ریال نقدینگی موجود در دست بازار و روحانیت متکی به آن چنین طرح‌هایی را مطرح می‌کند.

نشریه "پیام دانشجو" در شماره ۴۰ خود، ضمن چاپ عکس دفتر این نشریه پس از حمله تیم ۱۵ نفره مسلح به آن در صفحه اول خود، در زیر آن نوشته است: "... این آقایان نفهمیده‌اند عناصر حزب الهی و بسیجی و خانواده محترم شهدا را نمی‌شود با زور و تهدید از میدان خارج ساخت؟"

از میان گزارش‌های متنوع مربوط به این حمله، که در نشریه پیام دانشجو و همچنین نشریه شماره ۱۶ "عصر ما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، درج شده‌اند، چنین برمی‌آید، که رئیس دفتر هاشمی رفسنجانی بنام "مرعشی" و یکی از معاونین ریاست جمهوری (که ظاهراً باید عطا الله مهاجرانی، یکی از طرفداران لزوم مناسبات علنی با آمریکا در دولت باشد)، در سازمان دادن این حمله دست داشته‌اند. (مستند به خبر نشریه "عصر ما" در باره بیانیه‌های اخیر اتحادیه انجمن‌های دانشجویی)

نشریه "پیام دانشجو" در سرمقاله خود و در ارتباط با این حمله (که باکمال تأسف و بی توجه به تجربه ۱۶ سال گذشته، همچنان دایره آزادی‌ها را در

حصار نیروهای مذهبی محدود می‌بیند)، می‌نویسد: "... هستند افراد یا گروه‌های قدرت طلب و انحصارگرایی، که برای حفظ منافع خود نیازمند تحدید آزادی‌های مشروع مردم هستند... این وضعیت اگر ادامه یابد، نه تنها امنیت را از قلم سلب خواهد کرد، بلکه امنیت جانی افراد نیز به خطر خواهد افتاد. این نکته از آن جهت اهمیت بسزایی دارد، که این بار نه نشریات بی انگیزه دگراندیش، که نشریات آرمانگرا و انقلابی در صدد استفاده از حقوق مشروع خود برآیند. اینها مانند کسانی نیستند، که بدلیل ضعف‌های گوناگون با یک تشر از میدان خارج شوند... آنها همان حقی را که برخی صاحب منصبان برای خود قائل هستند، بدون کم و کاست... خواهندند."

طبق گزارش‌های منتشره در این نشریه و در ارتباط با حمله به دفتر نشریه، افراد مسلح (گویا ۱۵ نفر) ابتدا وارد دفتر نشریه در خیابان میرزای شیرازی می‌شوند و پس از بستن درها (همان شیوه‌ای که بارها در حمله به دفتر حزب توده ایران در خیابان ۱۶ آذر بکار گرفته شد)، تمام کارکنان و مراجعان به مجله را با تهدید و سپس مشت و لگد به یک اتاق هدایت می‌کنند و سپس ضمن بازرسی دفتر تمام وسایل را می‌شکنند و پول‌های نقد را نیز با خود می‌برند. افراد مسلح به نویسندگان نشریه اخطار می‌کنند، که در صورت ادامه دادن به مشی کنونی، آنها را در خیابان زیر اتومبیل خواهند گرفت و یا در خودروی مشابه خواهند کشت. (شیوه‌ای که در قتل دکتر "سامی"، رهبر جنبش ملی-مذهبی "جاما"، بکار گرفته شد)

پیام دانشجو در صفحه اول شماره ۴۰ خود و در ارتباط با این حمله می‌نویسد: "... حامیان باند ترور جز به قدرت به چیزی نمی‌اندیشند. آنها بدانند، که بخشی از دستگاه‌های کامپیوتری را که تخریب کردند، مربوط به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویی بود، که از محل کمک‌های مقام معظم رهبری به این اتحادیه خریده شده بود. همچنین ساختمانی را، که اینگونه به آن حمله کردند، بنا به دستور مقام رهبری در اختیار اتحادیه قرار گرفته است. کسانی را که مورد ضرب و شتم قرار دادید، از خانواده معظم شهدا و همگی رزمنده هستند. دست از عوامفریبی بردارید. اگر قرار باشد افتخارات خود را بیان کنیم، معلوم خواهد شد، که شان دینی و انقلابی مان بسیار بالاتر از پاسخگویی به باند قدرت و ترور است. ما بسیجی و از خانواده معظم شهدا هستیم، ما رزمنده هستیم و هنوز ترکش‌های بغثیون را بر بدن‌های خود داریم."

نام این هفته نامه، که اکنون به سخنگوی طیف بخشی از چپ مذهبی تبدیل شده است، در واقع "پیام دانشجوی بسیجی" است، اما از مدتی پیش کلمه بسیجی را از نام آن حذف کردند، تا نوعی تحریک نیروی‌های نظامی رژیم قلمداد نشود (برای شناخت بیشتر این طیف به مطلب مربوط به مواضع "سلام" در همین شماره و همچنین مطلب "چهار شکل سیاسی-مذهبی در شماره ۳۲ راه توده مراجعه کنید).

اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویی ابتدا در رقابت با دفتر تحکیم وحدت دانشجویان، در دانشگاه‌های ایران تاسیس شد. بنیانگذاران دفتر تحکیم از سازماندهندگان تصرف سفارت آمریکا در تهران بودند و انجمن اسلامی دانشجویی در ابتدا با گرایش‌های تند و یکسویه مذهبی تشکیل شد. اعتصابات، تظاهرات و حوادث سال‌های اخیر در دانشگاه‌ها و افشاء شدن سنت و سوی حرکت‌های سیاسی-اقتصادی دولت و جناح رسالت، در این اتحادیه یک سلسله تجدید نظرهای سیاسی را موجب شد، که خط مشی کنونی نشریه پیام دانشجویی بسیجی (ارگان رسمی این اتحادیه) و مطالبی، که در نشریه "آمید" منتشر می‌شود، حاصل همین نگرش نوین است، (مقاله اساسی آخرین شماره نشریه "آمید"، در ارتباط با آخرین نطق احمد خمینی در تهران و در بازار سیاه هزار تومان خرید و فروش می‌شد!)

دولت بسیار تلاش می‌کند، تا رهبری اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویی را بار دیگر در اختیار خود بگیرد و با همین هدف نیز تاکنون موفق شده است، چند تن از اعضای این انجمن را به موضع گیری علیه این نشریه وادار کند. آخرین تلاش در این زمینه حضور رئیس دفتر هاشمی رفسنجانی، "مرعشی"، در دانشگاه تهران و در جمع اعضای این اتحادیه بود، که طی آن وعده داد به پرونده دزدی‌ها و سوءاستفاده‌های مالی از طریق مراجع قانونی رسیدگی شود (۲۹ خرداد گذشته).

نویسندگان نشریه پیام دانشجو، درحالی‌که از رهبر جمهوری اسلامی حمایت تام و تمام می‌کنند و خود را ملزم به تاسی از ولی فقیه می‌دانند، بشدت علیه دولت و برنامه "تعدیل اقتصادی" و اصولاً سیاست‌های جاری اقتصادی سیاسی داخلی و خارجی حاکم موضع می‌گیرند. پیوند آنها با دیگر انجمن‌های اسلامی کارخانه‌ها و ادارات و مراکز نیمه نظامی در نشریه مذکور منعکس است. در آخرین شماره این نشریه، خبر مربوط گرد هم آتشی انجمن اسلامی جامعه پزشکان ایران منتشر شده است. در این گرد هم آتشی، سیاست واگذاری درمان مردم به بخش خصوصی و فروش بیمارستان‌ها و درمانگاه‌های

سیاسی تجار وابسته و روحانیت قشری) سکان رهبری برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" را بدست گرفت.

نظم نوین امپریالیستی تنها در چارچوب لشکرکشی به کشورهای مختلف خلاصه نمی شود و به همین دلیل مخالفت های تبلیغاتی رژیم در برابر دخالت هائی، نظیر دخالت در سومالی، هرگز مخالفت همه جانبه با این نظم تلقی نشده و نباید بشود. "لیبرالیسم اقتصادی" و "اقتصاد بازار" چهره اقتصادی این نظم امپریالیستی است، که روینای مدیریت آن، هرگاه دچار لغزش شود و در معرض خطر تغییرات جدی قرار گیرد، دفاع از آن می تواند به لشکرکشی نظامی نیز ختم شود. بخشی از تهدیدات اخیر آمریکا علیه ایران ناشی از همین مسئله است، تا بتواند عاملین اجرای این برنامه را در داخل ایران تقویت کرد و مانع تعلل در اجرای برنامه آنها شود، که البته تشدید ناراضی از حکومت، بی اطلاعی عمومی از حوادث پشت صحنه و عدم کنترل دموکراتیک جامعه از طریق مطبوعات و احزاب، این زمینه را کاملاً تقویت می کند.

نظام مدیریتی مجری سیاست نوین اقتصادی امپریالیسم در کشورهائی نظیر ایران بی شک باید با آزادی مطلق سرمایه داران وابسته داخلی هماهنگ باشد و هیچ محدودیتی شامل حال آن نشود. در همین چارچوب است، که علیرغم همه محدودیت هائی که پیوسته علیه احزاب و تشکلهای کارگری، صنفی و سیاسی در ایران وجود دارد، تمام زمینه های فعالیت های داخلی و بین المللی برای تشکلهای سرمایه داری در ایران فراهم است. انجمن اسلامی بازار و اتاق بازرگانی و صنعت دو نمونه بسیار بارز آن بشمار می آیند. حتی دیدار و تماس مستقیم رئیس اتاق بازرگانی جمهوری اسلامی با سرمایه داران ایرانی مستقر در آمریکا، نه تنها پلا مانع است، بلکه تشویق هم می شود. ملاقات های پنهان و آشکار نمایندگان اعزامی و مستقر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در تهران با نمایندگان همین تشکلهای، امری عادی است. حکومتی که صادق قطب زاده را، بدلیل تماس کودتائی با سازمان امنیت آلمان، تیرباران کرد و عباس امیرانتظام را، بدلیلی تماس های کاری با نمایندگان سیاسی اروپا و آمریکا به محاکمه پنهانی کشاند و هنوز در زندان نگهداشته است، حالا رسماً و به امضای ریاست جمهوری، همکاری صمیمانه نمایندگان مجلس اسلامی با هیات های اقتصادی دولت آلمان را خواستار می شود، تا برای ایران برنامه اقتصادی ارائه دهند.

هیچ محدودیتی در این آزادی عمل و تشکلهای از سوی امپریالیسم و مجریان برنامه های او در داخل ایران پذیرفتنی نیست. بهمان اندازه که وجود اندک آزادی ها برای مخالفان این برنامه نیز برای آنها قابل تحمل نیست. جمهوری اسلامی، علیرغم همه شعارها و مقاومت های درونی، در مجموع توانسته است، در این سال ها، هماهنگی خود را - گرچه با برخی عقب نشینی های تاکتیکی - با این نظم جهانی حفظ کند. بزرگترین مانع بر سر راه اجرای دقیق این خواست، که تحت عنوان برنامه "تعدیل اقتصادی" توسط دولت پیگیری می شود، همانا افشای عواقب شوم این سیاست برای ایران و نتایج ملموس آن، در حیات فقر، فساد دولتی، رشد مافیای اقتصادی و ... در جامعه ایست، که هنوز ذخیره های انقلاب سال ۵۷ را در خود دارد. در هم شکستن این مقاومت، که بدون تردید در گرو سرکوب مطبوعات غیردولتی و آرمان گرایان مذهبی و ملیون و میهن دوستان دگراندیش در جامعه است، نه تنها خواست امپریالیسم جهانی است، بلکه خواست سرمایه داری تجاری وابسته ایران نیز هست، که بصورت مافیای قدرت در ایران عمل می کند. دولت استلافی موجود نیز حیات خود را در گرو این سرکوب می داند و ادامه حمایت امپریالیسم از خود را نیز در گرو همین برنامه ارزیابی می کند.

براساس ارزیابی فوق از اوضاع ایران، که متکی به صدها دلیل و نشانه است، هیچ شعاری منطقی تر از حفظ و گسترش آزادی ها و مقابله با توطئه ها نیست. شعاری که باید آزادی عمل اقتصادی-سیاسی سرمایه داری تجاری وابسته و متحدین مذهبی و غیرمذهبی آنرا در ایران بصورت بسیار جدی مهار و محدود کند. محدودیت آزادی عمل برای پایگاه اقتصادی حکومت و خواه ناخواه خود حکومت موجود، طبعاً باید گامی در جهت آزادی آن نیروهای اجتماعی باشد، که ما نیز خود را جزئی از آن می دانیم، این نیرو، همان اندازه به منافع ملی می اندیشد، که سرمایه داری حاکم به حمایت و همسوئی با امپریالیسم می اندیشد و برچیدن آخرین نشانه های انقلاب سال ۵۷ برنامه آنست. حکومت، که در سال های نخست اجرای دستورات صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و عدول قطعی از آرمان های واقعی انقلاب، خود را پشت نام "تعدیل اقتصادی" پنهان کرده بود، اکنون دیگر توان این قایم باشک بازی را ندارد و در ایران همگان می دانند، که در پشت صحنه و در پوشش شعارها چه بر سر کشور آمده است. مردم شاید از جزئیات با اطلاع نباشند، اما از کلیات بی خبر نیستند. توپخانه شایعات از باروت همین واقعیات پر شده است!

دولتی به بخش خصوصی (که در چارچوب برنامه تعدیل اقتصادی دولت انجام می شود)، محکوم شده است. در همین گرد همائی گفته شد: "... امروز مردم فقیری که توان اداره روزمره زندگی را ندارند و نمی توانند شکم خود را سیر کنند، چگونه می توانند هزینه بیمارستان ها را تامین کنند و حقوق پزشک و پرستار را بپردازند؟ باید با استفاده از قانون شوراها، شوراهای سیاست گذاری بهداشت و درمان تشکیل شود."

پیام دانشجو اسامی سخنرانان این اجلاس را به این شرح زیر اعلام داشته است: دکتر محمود فرهودی، استاد علوم پزشکی مشهد، دکتر محمد رضا منصوری، دکتر مهدوی، دکتر سامی، دکتر راه چمنی (نماینده مجلس)، دکتر فتاحی (نماینده مجلس).

مدیر مسئول نشریه "پیام دانشجو"، بنام مهندس "طبرزدی"، پیش از حمله به دفتر این نشریه، در یک جلسه پرسش و پاسخ با دانشجویان (که در شماره ۹ نشریه چاپ شده) در ارتباط با فعالیت های اتحادیه انجمن های اسلامی و این نشریه گفت: امروز در نبود احزاب و گروه های قانونی و برخی مسائل دیگر، مطبوعات نقش مهمی را در افکار عمومی و نظارت بر دستگاه های اجرایی ایفاء می کنند. پیام دانشجو نیز دقیقاً به این وظیفه خود عمل خواهد کرد. تا زمانی که این هفته نامه منتشر شود، همین روند را ادامه خواهد داد. تجربه چند ماه گذشته نشان می دهد، که این حرکت آثار سازنده ای در جامعه و مطبوعات دیگر داشته است. اتحادیه بخشی از هزینه های خود را از مقام معظم رهبری دریافت می کند. کاغذ دولتی نیز به نشریه داده نمی شود... بعضی افراد و جریانات ظرفیت شنیدن چند انتقاد را هم از جانب نیروهای خودی ندارند. ظاهراً خود ما آنها را بد عادت داده ایم. ما بدلیل تقویت نظام اسلامی همواره از مسئولان نیز دفاع کرده ایم، ولی برخی مثل اینکه فقط از حمایت و تعریف خروشان می آید. آزادی از اصول انقلاب و نظام است و کسی هم حق سلب آنرا ندارد. آزادی-استقلال-جمهوری اسلامی، سه شعار همسنگ است، سلب یکی از آنها، نفی دوتای دیگر را نیز همراه خواهد داشت."

(راه توده در چارچوب انعکاس آندسته از اخبار و رویدادهای داخلی کشور که بدلائل بسیار روشن در نشریات اپوزیسیون دست راستی مهاجر انعکاس نمی یابد و نشریات جناح چپ نیز در محاصره جنجال های تبلیغاتی جناح راست از انعکاس همه سویه و تحلیل آنها غافل مانده است، جریان حمله به دفتر نشریه پیام دانشجو را بصورت مشروح منتشر ساخت. در ایران، آنگونه که اکنون حدس زده می شود، دو نشریه "عصر ما" و "پیام دانشجو" هر کدام سخنگوی دو گرایش به چپ در طیف مذهبیون هستند، که در برخی زمینه ها، با یکدیگر تفاوت دیدگاه نیز دارند. روزنامه "سلام" نیز به نوعی در این طیف قرار می گیرد. نشریه "عصر ما"، طی ۸ شماره پیاپی طیف بندی های مذهبی را به چپ، چپ جدید، راست مدرن و راست سنتی تقسیم کرد، که راه توده نیز فشرده ای از آنرا در شماره ۳۱ خود چاپ کرد. همین تقسیم بندی را با کمی تفاوت، اخیراً روزنامه سلام منتشر ساخته است، که در همین شماره راه توده می خوانید. اگر نشریه پیام دانشجو سخنگوی بخشی از چپ جدید تلقی شود و عصر ما و سلام سخنگویان چپ مذهبی، دو روزنامه ایران و همشهری هر کدام به نوعی سخنگوی راست مدرن (تکنوکرات های دولتی) محسوب می شوند و روزنامه "رسالت" و برخی نشریات وابسته به حوزه علمیه قم، نظیر "پاسدار اسلام" سخنگوی راست سنتی (بازار و روحانیت وابسته به تجار و زمینداران عمده). البته در این میان انواع نشریات در ایران منتشر می شود، که هر کدام به نوعی بازتاب دهنده نظرات و دیدگاه های گوناگون در این طیف است، ما فقط به شناخته شده ترین این نشریات اشاره کردیم).

قدرت در اختیار کیست؟

حکومت ایران از سال ۶۸، در جهت تثبیت سرمایه داری تجاری وابسته در ایران و هماهنگ شدن با سیاست نظم نوین جهانی، گام های اساسی را برداشت. اتحادیه که در طیف قدرت شکل گرفت، پیش از آنکه مربوط به عوام و عمامه و برداشت از اسلام باشد، ناشی از عزم راسخ برای برداشتن این گام ها بود. فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم (بویژه اتحاد شوروی) در تضعیف روحیه بخشی از جناح چپ مذهبی، تقریباً همان نقش را ایفاء کرد، که این فروپاشی در جناح چپ و دگراندیش ایفاء کرد. هاشمی رفسنجانی در چنین شرایطی و بکمک تکنوکرات ها و تحصیل کرده های آمریکا و اروپا، که "آدام اسمیت" بزرگترین مرجع تقلیدشان بود، و پذیرش ولایت امری او را عاقلانه تر از پذیرش ولی امری، امثال ولی امر کنونی ایران، می دانند، در استلاف با جناح رسالت (نمایندگان

عزت الله سبحانی:

"وفاق ملی"

یگانه راه نجات از بحران است

زمان بازنگری سیاست های ۱۷ سال گذشته فرا رسیده است.

انحصار قدرت و اندیشه اختناق بیشتر، کشور را به نابودی خواهد گشاند.

مهندس "عزت الله سبحانی" اخیراً و در مراسم مربوط به زاد روز دکتر "محمد مصدق"، که در دهکده احمدآباد، واقع در غرب تهران، برپا شد، طی سخنانی اوضاع کنونی کشور و راه های برون رفت از آنرا تشریح کرد. او در ارزیابی خود از اوضاع جهان، بر لزوم تأکید بیشتر بر ملیت و ناسیونالیسم ایرانی انگشت نهاد و ضمن اعلام لزوم یک اتحاد ملی (وفاق ملی)، گفت، که سرنوشت کشور در داخل کشور تعیین می شود. (در اشاره به نیروهای خارج از کشور!)

در این مراسم چند تن از ملیون ایران، از جمله "پروانه فروهر"، همسر داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران نیز سخنرانی کردند.

آخرین شماره نشریه "ایران فردا"، که به سرپرستی "عزت الله سبحانی"، منتشر می شود، در مقاله اساسی خود تحت عنوان "ایران، انقلاب، خطرات و ضرورت ها"، تحلیلی از اوضاع ایران و جهان و خطراتی، که ایران را تهدید می کند، منتشر ساخته است، که می توان برداشتی دقیق و منسجم از آن سخنرانی مهندس "سبحانی" در مراسم زاد روز دکتر "مصدق" باشد. "راه توده" بدلیل اهمیت مطالب مطرح شده در این مقاله، که خواه ناخواه دیدگاه جمع قابل توجهی از مذهبیین ایران و جناحی از "نهضت آزادی ایران" می باشد، بخشی هایی از این مقاله و تحلیل مشروح را برگرفته و منتشر می کند. ما به همه علاقمندان به مسائل داخل کشور و علاقمندان به درک دیدگاه های دگراندیشان و ملیون (مذهبی یا غیرمذهبی) داخل کشور (بویژه به آنها که در مهاجرت امپریالیسم را نرم خو و دمکرات یافته اند و بجای تطبیق خود با شرایط ایران، تلاش دارند اوضاع ایران را با خواب و خیال های خود تطبیق دهند)، توصیه می کنیم، این تحلیل جالب و هشدار دهنده را با دقت بخوانند. ایران فردا می نویسد:

در این مختصر، فضایی برای اطلاع کلام و بحث های گسترده نیست، از کنکاش در گذشته و جستجوی علت ها و قصور و تقصیرها درمی گذریم.

سیاست مهار دوجانبه

در اخبار و گزارش های خارجی آمده است، که یک تحقیق استراتژیک در شورای امنیت ملی آمریکا، با مسئولیت دکتر آیندیک، بعنوان محور سیاست و دیپلماسی ایالات متحده در خاورمیانه و غرب آسیا، لااقل در دوران حکومت دمکرات ها، انتخاب شده است. این طرح به سیاست مهار دو جانبه مشهور شده و بنای آن بر کنترل و تضعیف توان اقتصادی و نظامی و در صورت لزوم تجزیه کشورهای ایران و عراق، بعنوان دو عامل عدم امنیت و مانع صلح در خاورمیانه و آرامش در جهان، می باشد.

در مورد عراق، این سیاست با حمله نظامی و انهدام تمام قدرت نظامی آن آغاز و سپس به محاصره اقتصادی و ضبط منابع و ذخائر نفتی، باقوه قهریه اعمال شد. و در مورد ایران، محاصره اقتصادی، تهدیدات تجزیه طلبانه (جزایر سه گانه و ...)، و جنگ روانی و تبلیغاتی، آغاز کار است. از اول سال ۱۹۹۵ میلادی، نظریه "مهار دوجانبه"، بعنوان نتیجه و مصداق عملی و فوری نظریه فوق، سیاست رسمی دولت آمریکا شده است.

۱- پس از خاتمه دوران "جنگ سرد" و غیبت رقیب، ابرقدرت دیرین، (شوروی سابق) از صحنه، دولت و کشور آمریکا، در غین سرخوشی و سرمستی از پیروزی و احساس یکه تازی و بی رقیبی در جهان، دچار مشکلات و بحران هایی جدید شده است.

۲- ایالات متحده پس از پایان جنگ سرد و تبدیل فضای آینده جهان به صحنه رقابت اقتصادی و نه سیاسی-نظامی، بین سه قدرت آمریکا، اروپا، ژاپن تشخیص داده است، که در این فضای رقابتی، قدرتی که بر منابع انرژی ملطه داشته باشد، برنده خواهد بود. برای این منظور نیز کافی است، که تمام توان نظامی و سیاسی و رمق اقتصادی و تولیدی ایران و عراق را بیرون بکشد، تا آنها به ناچار تسلیم شوند، یا دستخوش تجزیه و تلاشی گردند.

۳- ایالات متحده، بعنوان مدعی یا مسئول حراست از منافع و مصالح استراتژیک اسرائیل، می بایست دو قدرت بالقوه منطقه را خاموش و یا تحت انقیاد کامل درآورد.

۴- سیاست مهار دو جانبه، تنها دولت و رژیم جمهوری اسلامی یا حاکمیت سیاسی-اقتصادی کنونی ایران را هدف قرار نداده، بلکه تمام موجودیت، و منافع و مصالح دراز مدت و حیات ملی این ملت و کشور کهنسال-حولی با جمعیت جوان، که سهمی شایسته در کاروان تمدن بشری داشته است، را مورد حمله و ضربه و در معرض تضعیف و تلاشی قرار می دهد. لذا جای آن دارد، که نه فقط مورد توجه و نگرانی و تدبیر و مقابله برای جماعت حاکمان قرار گیرد، بلکه به لحاظ مسئولیت تاریخی، ملی و وطنی و انسانی و اسلامی، می بایست مورد اعتناء، تمرکز و آگاهی و بیداری همه مردم و تلاش و جنب و جوش ایشان به ویژه نیروهای روشنفکری، صلحاء، ملیون، سیاسین وطن پرست قدیم و جدید نیز قرار بگیرد.

این تصور هرگز با حقیقت توافقی ندارد، که تمام این سیاست ها و مواضع از جانب غرب به طور عموم و ایالات متحده به طور خاص، به دلیل عدم رعایت ضوابط آزادی و حقوق بشر از سوی رژیم، صرفاً متوجه دولت و رژیم جمهوری اسلامی است، و آنها را با ملت ایران و حاکمیت ملی ایران و منافع و مصالح ایران کاری نیست و اگر دولتی با شمایلی غیر از روحانیون حاکم فعلی و با سیاست هایی باز و آزادمنشانه، جانشین وضع موجود شود، از فشارهای فوق و سیاست مهار دوجانبه آزاد و رها خواهد بود!

این به نفع نیروهای معارض حاکمیت فعلی، از ضد انقلابیون سلطنتی تا به اصطلاح مجاهدان خلق و نیروهای دیگر از هر مسلک و مرام و مذهب نیز نخواهد بود، که چنین شرایط استعماری به نام مهار دو جانبه تحمیل و اعمال می شود به فرض سقوط یک حاکمیت، نسبت به حاکمیت جانشین نیز ادامه خواهد یافت و آن جانشینان هم یا خود دست تسلیم بلند کرده، طریق "مهارشدگی" را در پیش می گیرند، که در اینصورت مشروعیتی نخواهند داشت و حکومت آنان نیز همچون سلطنت قاجاریه و پهلوی حکومت بر سرزمینی سوخته و فاقد توان امتیازبخشی های مستمر و جدید خواهد بود، که چندان باقی و برقرار نمی ماند. پس آنان نیز (موضع خود را) در برابر تحقق اینگونه سیاست ها معلوم کنند و به امید حمایت قدرت خارجی برای رسیدن به حکومت، چشمان خود را نسبت به این واقعیات و روندهای امپریالیسم جهانی نبندند، یا در اندیشه دفاع از "حقوق خصوصی مورد ادعای خود"، مرید این سیاست ها، که نابودکننده "حقوق عمومی و ملی و میهنی" این ملت است، نباشند.

اما دسته دیگری باقی می ماند، که خواه از منشأ ایمان دینی و توحیدی و خواه از خاستگاه ملی و وطن دوستی، یا هر مسلک و مرام، نسبت به بقا، تمامیت، استقلال، آزادی و آبادی و ترقی یک کل فراگیر، به نام ایران، یا ملت ایران، یا وطن ایرانی، دوستدار، وفادار و پای بند هستند و دغدغه آن را دارند. برای این جماعت، چشم انداز همه تیره تر و نامطلوب تر است. زیرا که این گروه، وطن ایرانی را امروزه در خطر تهدید و در مرز بود و نبود، می بینند.

وضع و موقعیتی که در این ایام بر سر راه ملت و کشور ایران قرار گرفته، آنچنان خطرناک است، که به نظر ما در یک قرن اخیر سابقه نداشته است.

در تمام موارد گذشته، یک جریان جهانی دیگر وجود داشت، که به داد ملت ایران برسد، که شرح آن در این مختصر نمی گنجد. ولی امروز به نظر می رسد، که غرب در این هجوم با آمریکا همکاری یا ساکت است و رقیبی توانمند هم در برابر آن وجود ندارد. ما امروز در یک مقطع تاریخی خطرناک قرار گرفته ایم، که مساله بود و نبود برایمان مطرح است و می بایست، که به یک جنب و جوش و تفکر همگانی بپردازیم.

ضرورت های ناشی از این وخامت

ما اکنون بسیار دوریم از اینکه بتوانیم یک برنامه یا استراتژی سیاسی یا دیپلماتیک فوری پیشنهاد کنیم، نه در مقام دولت و مسئولین هستیم، که از جزئیات امور و اقدامات مطلع شویم و نه پیچیدگی و اهمیت

می گیرند و وجوه و دارائی ملی شما را چون گوشت قربانی می برند، تا جایی که به ناگزیر بسیاری از مواضع اسلامی و حقه خود را نیز پس می گیرید. اگر آن روزها کشور شما سرشار از توانائی های مادی و معنوی بود، امروز همه آن توان ها به ضعف و بحران رسیده است.

اما سیاست نگاه به درون در زمینه داخلی مستلزم ارج نهادن و بسیج تمام نیروها و استعداد های داخلی است. این منظور در کشورهای مختلف به طرق متفاوت پیگیری و اجرا می شود.

روشی که باقی می ماند، روش جذب مردم و بسیج نیروها از طریق مشارکت سیاسی آنها است. بارها تاکید داشته ایم، که اگر به نیروهای کاردان و کارشناس و صاحب تحصیل و تخصص یا مهارت های فنی یا قدرت کار یدی یا فکری بگوئیم که کار کنند و زحمت بکشند و خلق آثار و ابتکارات کنند، تا مملکت رشد نماید، ولی در عین حال بهره ای از رشد مملکت به آنها نرسد، بالاتر از آن، آنها را صلاحیت و حقی برای ورود در حلقه تصمیم گیرندگان، برنامه ریزان، سیاست گزاران، ناظران، پیگیران عملیات دولت و جریانات سیاسی- اجتماعی کشور نباشد، و به آنها اعلام شود، که این امور عالیه مخصوص و در انحصار افراد و گروه های خاصی است، که فقط به دلیل ظاهر، وفاداریشان به رژیم اثبات شده است، آیا می توان انتظار همراهی صمیمانه را از آنها داشت؟ اگر اصل مشارکت و وفای سیاسی- اجتماعی در جامعه حاکم نشود، جانشین آن به طور قطع اصل تبعیض و امتیازات خاص خواهد بود و سرنوشت و سرانجام کشور و ملتی، که با تبعیض و امتیازات آغشته شود، بسیار تلخ تر و تیره تر از جامعه ای است، که حتی از اسلام روی بگرداند.

پس هر نوع سیاست مقاومتی و دوام ملی در برابر فشارهای خارجی و محاصره اقتصادی، بدون مشارکت سیاسی نیروهای مولد، مادی و معنوی با ناکامی و شکست روبرو خواهد بود. کسانی که به وجود یا لزوم چکمه پوشی چون رضاخان پهلوی برای پیشرفت و سازندگی معتقد یا امیدوار یا در تلاش برای استقرار آن هستند، لطفاً به سرنوشت خود او و اصلاحات و سازندگی هایش نیز بنگرند، که چگونه پس از عزل ذلت بارش توسط همان نیروهای خارجی و حامی، اصلاحاتش به دست ملت، یا جانشینانش، تخریب شد.

جامعه ما (و هر جامعه دیگری) ذاتاً متکثر و متنوع است و به هر حال، عقاید، منافع و مصالح مختلفی در درون آن وجود دارد. استدلال عقلانی و تجربه تاریخی نشان می دهد، که نمی توان هیچ یک از این اجزاء را به کلی نادیده گرفت، نابود کرد و یا به دریا ریخت، یا همه آنها را در یک قالب فرهنگی یا سیاسی ریخت و فرهنگ واحد و تک شکلی درست کرد.

وقتی سخن از وحدت و انسجام ملی، بعنوان یک ضرورت تاریخی، مطرح می شود، بدها یک روند آشتی ملی تداعی می گردد. ولی در فضای اجتماعی و سیاسی کنونی و تفرق بین گروه ها و طبقات اجتماعی، و بین آنها با حاکمیت، این مساله امری دور از اذهان مخاطبان و ظن آلود به نظر می رسد. حاکمانی که بر اریکه قدرت انحصاری تکیه زده اند، طبعاً بی اعتقاد به عبرت های تاریخی بر این پیشنهاد خواهند تاخت و مدعی خواهند شد، که لازمه حفظ انقلاب اعمال قدرت و قاطعیت و تمرکز در سیاست داخلی و خارجی است. و نقادان و معارضان نیز این امر را ناشدنی تلقی کرده و خواهند گفت، که تمام مسائل و گرفتاری های کنونی ملت معلول عملکرد و بینش های حاکمیت است.

کسانی از حاکمیت که خود را بیشتر متعلق به جهان اسلامی یا نهضت اسلامی می شناسند و به آن اصالت می دهند، باید به این حقیقت توجه کنند، که این تقدم احساس مسولیت بین المللی اسلامی، و داعیه رهبری، که در پی آن می آید، امری است، که باید مورد خواست و قبول سایر ملل و نهضت های اسلامی نیز باشد. در حالی که آنها هر کدام متمایلند در چارچوب منافع ملی خودشان، اسلام و اسلام گرایی را پیش ببرند.

همین اصل در مورد نیروها و گروه های اجتماعی دیگری، ولی ملی و درونی و خودی، که در طیف دگراندیشان نسبت به حاکمیت کنونی قرار می گیرند، صادق است. بنابراین هیچ زیر مجموعه ای به خود حق نخواهد داد، که به دلالت منافع و مصالح و عقاید خاص خودش قدمی بردارد، که تاوان آن را مجموعه فراگیر ملی، از کیسه منافع و مصالح عمومی و ملی بپردازد.

بنیان مشروعیت طبیعی هر حاکمیتی بر همان خدمتی استوار است، که به انسجام و استحکام مجموعه ملی می کنند و حراسی که از منافع و مصالح آن به عمل می آورند.

اگر ما به چنین وحدتی (حول مقاومت، استغناء، نگاه به درون و ...) دست بیابیم، می توانیم امیدوار باشیم، که طوفان هائی همچون نظم نوین، یا مهار دو جانبه، یا مجازات اقتصادی ایران نمی تواند بنیان هستی ملی ما را براندازد، بل موجب تقویت و تحکیم بیشتر آن نیز خواهد شد.

مساله چنانست، که یک فرد یا یک نهاد کوچک و محدود مردمی بتواند مسولیت ورود در یک برنامه علمی را برعهده بگیرد. بنابراین، جز یک بحث کلی یا بنیادی فرهنگی- اجتماعی در این جا نمی توان داشت.

به نظر می رسد، که گام نخست در رسیدن به پاسخ این باشد، که به شرح فوق، چون ابتلای موضوع امری همگانی و معطوف به همه ایرانی های وفادار به استقلال و تمامیت کشور است و نتایج آن نیز دامنگیر همگان خواهد بود، پس راه حل مقابله با این خطر، از درون یک وحدت عمومی، یا یک برنامه، که روند پیشرفت آن به وحدت عمومی بیانجامد، گذر می کند.

برنامه "نظم نوین جهانی" در مسیری پیش می رود، که همه مرزهای سیاسی و ملی و هویت های مستقل تاریخی، به نام ملت ها را در درون چیزی به نام بازار جهانی فانی سازد، بعبارت دیگر، نظم نوین به سوی تبدیل جهان به یک دهکده جهانی تحت فرمان فرامیستی ها و دولت منبعث از آنها می رود. بین المللی را می خواهد تاسیس کند، که حاکمیت و فرماندهی آن مسوول هیچ یک از ملت های جهان جنوب نیست. چیزی مبهم و تحمیلی به نام بازار جهانی، یا نظم نوین جهانی است، که راه ها و راه بردها را برای ملل مستقل تعیین می کند. سیاست مهار دوجانبه مزید بر آن، و بر کشور و ملت ایران فشار و تهاجمی خاص اعمال می کند، تا اگر نه هماهنگ و همکار با ایالات متحده، (به سبک و شیوه زمان شاه پهلوی) بلکه ضعیف و سرکوب شده و احتمالاً متلاشی شده باقی بماند و بنابر ادعای آنان "خطری" برای صلح و امنیت جهانی یا خاورمیانه نباشد.

پس تهدید و فشار بر ملت و کشور ایران دو جانبه و مضاعف است. یکی فشار عمومی ناشی از نظم نوین و دیگری فشار و تهدید ناشی از سیاست مهار دوجانبه. با توجه به این عامل است، که نتیجه می گیریم، ایران اکنون تنها و یگانه است.

وقتی یک سیل خروشان جاری می شود، و هر چه را بر سر راه خود بیاید ریشه کن می کند و با خود می برد، یا تخریب و منهدم می نماید، فرصت و مهلتی برای ارتباط یا اتحاد یا عمل دسته جمعی باقی نمی ماند و همچنین مهلتی برای برانداختن سیل وجود ندارد، تا زمانی که منبع و منشأ سیل پایان یابد. نظم نوین، در برهه تاریخی کنونی بشر، نقش یک سیل را دارد.

فرایند مقاومت در آغاز راه خود یک امر درونی است و با مفاهیمی چون نگاه به درون، یا اتکا، به خود، بیان می شود. بنابراین ماهیت آن بیشتر ناسیونالیستی است، تا انترناسیونال یا طبقاتی یا ایدئولوژیک. چرا که در فرایند مقاومت ملی، همه افراد و گروه بندی های اجتماعی، که در صف خادمان به استقلال قرار می گیرند، یا مفید به تکوین اقتدار درونی ملی باشند، می بایست در این فرایند، حضور داشته، سهم و فعال باشند. در اینجا اتحاد و اشتراک و تجمع صاحبان ایدئولوژی ها، یا منافع و مصالحی، که مغایرت با استقلال ندارند، مطرح است. مقاومت و دفاع دسته جمعی و ملی، از آنجا، که امری مشترک و همگانی است، خود ایدئولوژی خاص و مشترک خود را می طلبد.

پاسخ طبیعی و ضروری نسبت به شرایط بنیان برانداز کنونی از رهگنر سیاست نگاه و اتکا، به خود عبور می کند.

مقاومت به این نیست، که بر سیاست ها و عملکرد های شانزده ساله گذشته اصرار و لجاج به خرج داده شود. هر سیاست و عملکردی با کمال دقت و خست باید مورد ارزشیابی و حسابگری و آینده نگری قرار گیرد. سیاست هائی که همه جهان را بر علیه ما بسیج نمایند و حاکمیت امریکا را این چنین جسارت ببخشند، که نسبت به وجود، حیات و سرنوشت ما، این چنین جبارانه و تیم وار تصمیم بگیرد، آیا شایسته محاسبه و بازنگری و ارزشیابی نیست؟

در صحنه ارزش ها و پای بندی های ارزشی، یک فرد یا گروه می تواند بگویند، که ما برای حفظ ارزش های خود از جان و مال خود مایه می گذاریم و بلکه خود را فدا و قربانی نیز می کنیم، تا ارزش هایمان برقرار بماند، اما یک گروه یا جناحی از حاکمیت ها نمی تواند بگویند برای حفظ افتخار و مقام و حیثیت و موقعیت ما، ملتی و کشوری باید تمام موجودی و هستی خود را قربانی نماید. این دیگر ارزش نیست، از کیسه میهمان، حاتم طائی شدن است. اینکه ما با تبلیغ فراوان خود را مدار نهضت های بنیادگرانی در جهان قلمداد کنیم، یا با تحریک و تشویق شورش ها و قیام ها بپردازیم، به فرض بسیار ضعیف، که در این زمینه ها توفیقی حاصل شود، آیا قطعاً برای همان ملت ها و نهضت کنندگان این سوال پیش نخواهد آمد، که خود شما که روزگاری قیامی تاریخی و درخشان نمودید و به پیروزی چشم گیر و درخشان تاریخی هم دست یافتید، امروز در چه حالید؟

شما آن روز مدعی صدور انقلاب به تمام جهان و نجاست همه مستضعفان و نابودی همه مستکبران بودید و امروز در معرض بود و نبود ملی قرار گرفته اید و همان مستکبران، با جسارت و تعدی تمام برای شما تصمیم

بدیهی است ما معتقد نیستیم، که بطور کلی و در هر جامعه‌ای سیاست انقلابی آن سیاستی است، که حتماً راه برقراری روابط دوستانه را با

"عاشورا"ئی که من دیدم!

ده روز اول ماه محرم، سرانجام با نماز جمعه روز عاشورا پشت سر گذاشته شد. حتی نیم نگاهی به برگزاری این ده روز نیز کافی است، تا نشان بدهد، دست‌های اقتصادی پر قدرت در پشت صحنه حکومتی، چگونه بر تحولات جنگ می‌اندازند و تلاش می‌کنند مسیر آنرا تعیین کنند.

در تاسوعا و عاشورای سال ۵۷، که با دعوت آیت‌الله طالقانی، در تهران بزرگ‌ترین راهپیمایی انقلاب انجام شد، هم او و هم "آیت‌الله خمینی" در اطلاعیه‌ها و سخنرانی‌های خود از مردم خواستند، تا بجای کوبیدن بر سر و سینه خود، مشت‌ها را برای رژیم ستمشاهی آماده کنند. همان‌ها گفتند و نوشتند، که خونخواهی "حسین" این نیست، که گریه کنید و خود را بزنید؛ فریاد کنید و طاغوتیان را بزنید. آن تاسوعا و عاشورا همانگونه برگزار شد، که شایسته یک ملت انقلابی بود. سال‌ها بعد، هر اندازه که از پیروزی انقلاب و تلاش برای حفظ و گسترش دست‌آوردهای آن فاصله گرفته شد، این مراسم به سنت‌های پیش از انقلاب بیشتر نزدیک شد.

در سال ۵۹، "فلسفی واعظ"، در بیت "آیت‌الله خمینی" به منبر رفت و ذکر مصیبت را آغاز کرد و از همانجا رئیس‌الوعاظین شد و بدنبال آن بازار از طریق تکایا، سازماندهی مردم را در ماه محرم عهده‌دار شد، که هنوز هم عهده‌دار است.

محرم امسال نمایش کامل قدرت و عاظ و بازاریان بود. برنج کیلویی ۸۰۰ تا هزار تومان، ناگهان به کیلویی ده تومان به انبار تکایا و مساجد سرازیر شد و لپه را بازار به کیلویی ۵ تومان در اختیار همین تکایا و مساجد گذاشت. تیمه پلو در دهه اول محرم و روزهای تاسوعا و عاشورا بار گذاشته شد. صدها هزار مردم گرسنه بدین طریق در تکایا و مساجد محلات تهران جمع شدند، تا پس از کوبیدن بر سر و کله خود، یک وعده غذا بخورند و دعا به جان حاجی آقائی بکنند، که گوشه‌ای از چپاول و غارت کشور و مردم را نذر همان مردم گرسنه کرده بودند، تا در جمهوری اسلامی "در" بر همین پاشنه بچرخد و نقدینگی تجار و حاج آقاها و حاج آقاها را باز هم بیشتر شود.

آنها که پلوی نذری را خوردند، نمی‌دانستند، چرا بازار از کیسه خلیفه می‌بخشد؟ اگر نمی‌دانستند، نیازی به نوحه خوانی دستوری و سانسور نوحه‌ها نبود.

جز شب تاسوعا و روز عاشورا، از حرکت هیات‌های عزاداری (مگر آنها که اجازه رسمی داشتند و در محاصره افراد مسلح ضد شورش حرکت کردند) در محلات جلوگیری شد (سنتی، که پیوسته در ده روز اول ماه محرم رعایت می‌شده است). هر هیات عزاداری هر طور که می‌خواست، می‌توانست به سر و کله خود بزند، اما برای شعار دادن و نوحه خوانی فقط اجازه داشت، همان اشعار و نوحه‌هایی را تکرار کند، که از بلندگوهای دستی تکرار می‌شد. متخلفین از صف بیرون کشیده می‌شدند!

با این همه تدبیر و پیش‌زمینه، که بازار و روحانیت وابسته به آن مبتکر و هدایت‌کننده آن بود، تا ده روز اول ماه محرم بی‌شورش و تظاهرات برگزار شود و مردم محروم نیز، بامید یک وعده غذایی گرم، بسیج شوند، در نماز جمعه عاشورا تهران بی‌شعار و پرخاش سپری نشد. سخنرانی رهبر جمهوری اسلامی (علی خامنه‌ای) بدلیل ولوله ناشی از شعارهای مردم، چند بار متوقف شد و همه مردم بالا گرفت. این تشنج حتی از رادیو ج.ا. نیز پخش شد.

عده زیادی سعی کردند، همان شعار سالروز درگذشت آیت‌الله خمینی را تکرار کنند، که نیروهای انتظامی حاضر در صفوف نمازگزاران مانع شدند.

در سالروز درگذشت آیت‌الله خمینی، ناگهان یک شعار در میان جمعیت پر شمار مردمی، که در محوطه داخل و خارج مقبره سینه می‌زدند و گریه می‌کردند، بالا گرفت. این شعار در اشاره به وضع بد اقتصادی کشور، تسلط غارتگران بر ابزار حکومتی و اوضاع پر توطئه و حادثه مملکت بالا گرفت: اما ما مدد کن - از احمدت سوال کن.

بهین دلیل نماز جمعه تهران، خیلی کوتاه‌تر از همیشه و بدون سخنرانی سیاسی-اجتماعی برگزار شد و فقط به ذکر حادثه کریلا اشاره شد و مردم توسط نوحه خوان‌های حکومتی به سینه‌زنی و گریه فراخوانده شدند، تا بقیه شعارها در این ولوله گم شود!

کمیته‌های امداد، که زیر نظر و کنترل بازار و روحانیت قشری و حامی بازار اداره می‌شوند، در این ده روز در کنترل تکایا سهم داشتند و اغلب برنج و لپه ارزان از این طریق ارسال می‌شد. این کمیته‌ها در سراسر ایران بیش از ۲ میلیون مردم فقیر و غارت شده را تحت عنوان کمک و یاری (در حد یک

وعده غذا و برخی مساعدت‌های بسیار ناچیز سالانه) در کنترل خود دارند و پیوسته امینوارند از این طریق هر گاه اراده کردند و سرکیسه را هم مقداری شل کردند، جمعیت بزرگی را در جهت اهداف خود به خیابان‌ها بکشند. البته همه شرایط نشان می‌دهد، که این حيله اگر تا سال‌های گذشته کار ساز بوده است، اکنون دیگر مانند گذشته نمی‌توان از این اهرم برای پیشبرد مقاصد سیاسی حاجی آقاها و نوکیسه‌های میلیاردر استفاده کرد. موضع‌گیری نیروهای بسیجی در برابر بازار و همین حاجی آقاها، امروز دیگر یک حادثه آشکار در ایران است، که همه نه تنها از آن صحبت می‌کنند، بلکه شایعات نیز براساس این واقعیات ساخته می‌شود! (خلاصه‌ای برگرفته شده از یک گزارش)

حضور همزمان وزیر راه ایران و وزیر خارجه امریکا در "اردن"

همزمان با سفر "وارن کریستوف"، وزیر امور خارجه امریکا به خاورمیانه و دیدار از اسرائیل، مصر، سوریه و اردن، رادیو دولتی انگلستان (بی‌بی‌سی) اطلاع داد، که "نعمت‌زاده"، وزیر راه جمهوری اسلامی نیز به کشور اردن سفر کرده است. علت این سفر، توسط این رادیو، برخی مذاکرات برای صدور نفت ایران، ذکر شد!

"آقازاده"، وزیر نفت نیز حدود سه ماه پیش در کنفرانس اقتصادی قطر، همزمان با حضور وزیر دفاع اسبق امریکا در دولت کسارت در این شیخ نشین، شرکت کرد. بصورت همزمان یک هیات ۲۰ نفره، به سرپرستی ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی راهی قطر شد، اما مقامات دولتی قطر از ورود وی به این کشور، به بهانه زیاد بودن تعداد همراهان ناطق نوری، ممانعت بعمل آورد و ناطق نوری بهمین دلیل مدتی را تا حرکت بطرف کشور سودان در این کشور اقامت گزید. خبر جلوگیری از ورود ناطق نوری به قطر و اقامت طولانی وی در کویت، چند هفته پس از کنفرانس قطر، در برخی مطبوعات ایران بعنوان رفتار اهانت‌آمیز دولت قطر با هیات پارلمانی ایران منتشر شد. (راه توده در شماره ۳۱ خود خبر مربوط به سفر وزیر نفت ایران به قطر و سفر ناطق نوری به کویت و جلوگیری از ورود وی به قطر را منتشر ساخت و اطلاع داد، که بطور همزمان دولت قطر عدم پذیرش همزمان وزیر خارجه اسرائیل به قطر را به رهبران اسرائیل اطلاع داده بود. ارزیابی ما در آن زمان درباره جلوگیری از سفر وزیر خارجه اسرائیل به قطر، حفظ اخبار مربوط به برخی تماس‌ها بود، که بدلیل اختلاف دیدگاه‌های اسرائیل و امریکا در ارتباط با ایران در آن زمان، چنین تدابیری را الزامی کرده بود.)

دولت اردن اکنون بعنوان واسطه بین دولت اسرائیل و عراق فعال است و طبق یک طرح مشترک قرار است نفت عراق از طریق بندر عقبه صادر شود و یک راه مستقیم اردن را از طریق همین بندر به بغداد وصل کند. این طرح مشترک بین اسرائیل و اردن است، که بدین ترتیب عراق نیز وارد آن می‌شود و براساس آن اسرائیل نه تنها مستقیماً از عراق نفت وارد خواهد کرد، بلکه از طریق بندر عقبه به بغداد و بهمین ترتیب به خلیج فارس، راه می‌یابد. (اخبار مربوط به این طرح ۲ میلیارد دلاری اردن-اسرائیل نیز در شماره ۳۱ راه توده منتشر شد.)

بنابراین اخبار، سفر نعمت‌زاده، وزیر راه ایران به اردن سوالات بسیاری را با خود به همراه آورده است. ما همچنان که بارها نوشته ایم، مخالف مناسبات اقتصادی و سیاسی با کشورهای منطقه و اصولاً همه کشورهای جهان، که براساس منافع ملی ایران باشد، نداریم، اما تجربه سال‌های گذشته نشان داده است، که حکومت ایران از سیاست معامله و زد و بند پشت پرده پیروی می‌کند و همین تجربه نشان داده است، که این روش، چه عواقب شومی را برای ایران ببار آورده است. به پیروی از همین سیاست است، که درباره این سفرها معمولاً در رسانه‌های گروهی ایران چیزی نوشته و یا گفته نمی‌شود و اگر هم خبری منتشر شود، در حد چند جمله تشریفاتی بیشتر نیست و مردم ایران نمی‌دانند، حکومت در پشت پرده چه می‌کند و حرف‌ها و شعارهایش تا چه حد پوشش‌گمراه کننده، برای اعمالش است.

احسان طبری:

فرصت های تاریخی
اینگونه از دست رفت!

در پایان نهمه دوم سال ۶۱، عرصه سیاسی بر حزب توده ایران چنان تنگ شد، که حتی برای انتشار یک جزوه با نام اعضای رهبری حزب و یا با نام حزب توده ایران با دشواری بسیار همراه شد. یورش به چاپخانه ها و تهدید و ارباب آنها برای جلوگیری از چاپ آثار حزبی، تا حد خطر مرگ همراه شد. در چنین شرایطی، حزب ما، برای گفتن آخرین سخنان و نظراتش بصورت علنی، یگانه چاره را حذف نام حزب و چهره های شناخته شده حزب از مقالات و جزوه ها تشخیص داد. تمام این تلاش با آن هدف بود، که از انقلاب در برابر یورش گام به گام و خزنده مذهب یون ارتجاعی و سرمایه داری تجاری متکی به آن، که خود را آماده قدرت انحصاری می کردند، دفاع کند. در این چارچوب سلسله مقالات تحلیلی حزب، هر چند گاه یکبار و بصورت یک مجلد و با عناوین گوناگون منتشر شد. دو مجلد "استراتژی تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا در منطقه" و "نظری به سیر انقلاب کشور ما" از جمله این انتشارات هستند. تمام تکرانی حزب ما از روند رو به وخامت انقلاب، در این جزوه ها و به قلم برجسته ترین کادرهای رهبری حزب، منعکس است، گرچه آنها از اعضای مقالات خود از بیم محدودیت های بیشتر برای چاپخانه ها محروم بودند.

از جمله این تحلیل و مقالات، دو مقاله جالب و تاریخی است، که از زنده یاد "احسان طبری" به یادگار مانده است. فشرده این دو مقاله را، که در شهریور ۶۱ منتشر شد، در زیر می خوانید:

نظری به سیر انقلاب کشور ما

انقلاب ایران، انقلابی است واقعی، خلقی، برجوشیده از ژرفای ده و شهر ایران. حتی اگر انقلاب ایران سرانجام "مسخ شود"، یا شکست بخورد و بدست دژخیان ارتجاعی و امپریالیستی در خون غرق گردد، این توصیف از انقلاب صحت و اعتبار و قوت علمی خود را حفظ می کند. می تواند شکست بخورد، ولی شکست، خصلت انقلاب را آنچنان که بود و هست، دگرگون نمی سازد و نمی توان گفت: "دیدید ما می گفتیم!"

وجود خطوط مختلف در این انقلاب، نبرد گاه پنهان و گاه آشکار این خطوط با هم، تلاش آنها برای خنثی گذاشتن عمل یکدیگر، و در نتیجه درجهازدن انقلاب، برخی را گیج کرده است.

انقلاب ما، انقلاب عجیبی است و ویژگی های خود را داراست. انقلاب در یک کشور کاملاً وابسته و شاهنشاهی، به کمک یک اهرم نیرومند فرهنگ مذهبی و مقابله شدید با شیوه زندگی وارداتی انجام گرفت، تا بتواند خود را از اسارتگران برکند.

ما در این نوشته می خواهیم از خطر مسلمان نماها و انقلابی نماها سخن بگوئیم: این خط، مواضع مهمی را در دولت و نهادهای آن، در ارتش و سپاه و در دیگر نهادهای انقلابی در دست دارد و در سیاست خارجی، داخلی، اقتصادی، فرهنگی رخنه کرده و دارای نظریات خاص خود است، که در جهت حفظ بهره کشی ملاکان و سرمایه داران بزرگ است.

اعضاء این خط، هر نامی که روی آن بگذارید، عمل آنها در جهت متحد نیروهای ضد انقلابی است، که با دکوراسیون مذهبی وارد میدان شده اند و می خواهند ثابت کنند، که انقلاب به زیان بهره کشان "شرعی" نیست.

در یک کلمه، این خط طرفدار حفظ اصول سرمایه داری و بزرگ ملاکی (اربابی-عزیمتی) و خانی-عشیرتی است، که به حفظ روابط نزدیک با دولت های مرتجع منطقه (مانند پاکستان، ترکیه، عربستان سعودی، مصر و غیره) و نزدیکی با غرب امپریالیستی معتقد است و در این لحظات که این سطور نوشته می شود، به پیروزی نهائی خود اگر کاملاً مطمئن هم نباشد، باور دارد. (حقیقتی، که در انتخابات مجلس چهارم اثبات شد)

وجود این خط و قدرت آن در دستگاه دولتی و نهادهای انقلابی تهدیدی است برای انقلاب و انقلابیون راستین. (قتل عام زندانیان و اختناق سراسری حاصل همین حضور است، که اکنون می خواهد دولت یکدست هم تشکیل دهد).

این مبارزه یکی از بغرنج ترین و خطرناکترین مراحل مبارزه که بر که در انقلاب استقلال طلبانه و مردمی کشور ماست. مبارزه ای، که در همه انقلاب ها تا حل نهائی خود از مراحل متعدد و بسیار دشوار می گذرد و فضای پر بیم و امید را بوجود می آورد.

نمی توان حل مسئله را نیز خیلی آسان گرفت. برای عده ای از مردم ایران، که غالباً در اثر تحلیل های سرسری، همه را بیک چوب می رانند، درک منظره مغشوش کنونی محال است. این خط، که ماهیتاً ضد انقلابی است، از این گنجی برای سرخورده کردن و دلسرد ساختن مردم از انقلاب استفاده می کند و استفاده هم کرده است. در واقع اگر سرانجام گرفتن این نبرد بطول انجامد، بر درجه سردرگمی و دلسردی عمومی بعد خطرناکی افزوده خواهد شد. امید است، تا انتشار این نوشته (که معمولاً از مبدا نگارش آن سر به دو سه ماه دیگر می زند)، مردم حساب مغلفه های ارتجاعی این خط را (که در پوشش مذهب و احکام قرآنی و تفسیرهای فقهی صورت می گیرد)، جدا کنند و بدانند، که در ایران انقلاب نشده است، که مثلاً صاعد لخت مردان را در روزهای گرم تابستان در سطل رنگ غوطه ور سازند و یا بر در و دیوار شهر "مرگ بر نیمه حجاب" بنویسند و جلوی لوایع خلقی، مانند ملی کردن بازرگانی خارجی و اصلاحات ارضی و غیره را سد کنند و افکار عمومی را علیه انقلاب و جمهوری اسلامی برانگیزند. (حوادثی که در ۱۴ سال گذشته به همت بازار، جناح رسالت، روحانیت مبارز و در رأس آنها مافیای حجتیه شدت رایج بوده است)

این "مسلمانان" دروغین به ابلهانه ترین اسلوب ها دست زده اند و مسلمان در میان آنها عمال سرویس های جاسوسی و خرابکاری امپریالیستی کم نیستند و کسانی تحت حفظ وحدت (علیرغم هر نیتی که در سر داشته باشند) به بروز و حل اختلاف آسیب می زنند و مانع افشا و مبارزه با آن می شوند. بین تبلیغات رادیوهای ضد انقلابی و تبلیغات این جناح در ماهیت تفاوتی نیست. در اثر همبودگی نیروهای انقلابی با این بنوع نیروها (که از خصلت خودجوش انقلاب ما برای برزدن خود در آن سود جسته اند) بعنوان تشبیه می توان گفت، که انقلاب وارد "تونل تاریک و درازی" شده است، که بویژه برای نیروهای راستین انقلابی، که "خط مورد اشاره" به آنها مودیان و کین توزانه برچسب "خائن" و "ملحد" و "ستون پنجم" می زند، عجلتا بجز تنفس دودهای خفه کننده فشار و اهانت در این تونل دراز، چیز دیگری باقی نمانده است.

جنگ با صدام و توطئه های وسیع دول امپریالیستی در منطقه مبارزه با این خط را کند ساخته و نگاه متوقف می کند. در واقع نیز مبارزه با امپریالیسم آمریکا را نباید ساده گرفت و از شتاب و احساسات بافی باید پرهیز داشت و مدبرانه گام برداشت، تا به نتیجه مطلوب رسید.

تاریخ ایران، منطقه و جهان وارد یک رزم نهائی و قاطع شده است، که سرانجام آنرا بپای نوترونی، زیردریایی های ترابرد، هواپیماهای ام-ایکس، سلاح های شیمیایی و لایزر (اپتیک) حل نمی کنند، بلکه خلق ها حل می کنند. تیرماه ۱۳۶۱

قانون لگدکوب می شود

جریان دیگر، گروه جهال است. جهل و تعصب و ناآشنایی به شرایط کشور و جهان و زمان و مکان، آنان را به اعمال و اقداماتی وامی دارد، که نتیجه آن جز آب ریختن به آسیاب امپریالیسم و ضد انقلاب نیست. تعصب و کوردلی اینان و اعراض "دشمنان آگاه" انقلاب در مصیبتی به هم می پیوندد و انقلاب را در سیلابی به پیش می راند، که پایان آن نابودی است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل سوم خود بر "محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی" تاکید کرده است. کار انحصارطلبی و خودکامگی و خود محوری به آن جا کشیده، که برای عناصر دگراندیش، از جمله مذهبی "غیرمکتبی"، فقط حق نفس کشیدن باقی مانده است و سایر حقوق آنان با بهانه های مختلف، تضییع شده است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی فعالیت احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی، یا اقلیت های دینی شناخته شده را قانونی می شناسند. (اصل ۲۶)

"تشریفات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آن که مخل به مبانی اسلامی یا حقوق ترمی باشد." (اصل ۲۴)
"وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم کند و وسایل تحصیلات عالی را تا سر حد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد."

قانون اساسی جمهوری اسلامی حق تحصیل را منحصر به عناصر مکتبی نمی داند و "حق کار" را برای همه به رسمیت شناخته است.

همان‌گونه با سیاست نوین امپریالیسم آمریکا، به تجارت و معامله گران بزرگ در حکومت جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند و به همین جهت مقابله با حکومت موجود و سیاست‌های حاکم می‌بایستی از معبر شناخت این واقعیات عبور کند. در گزارشی که پیرامون پیمان صلح بین انقلابیون السالوادور و حکومت وابسته به آمریکا در این کشور (درهیم شماره راه توده) می‌خوانید، فصل بسیار مهمی وجود دارد، مبنی بر تلاش دولت مرکزی برای اجرای همان برنامه‌ای، که در نیروهای نظامی شوروی سابق و انقلابیون مسلح ایران، پیگیری شد و امثال رفیق دوست‌ها (فرمانده سابق پاسداران) از دل آن بیرون آمدند. اخیراً مهندس عباس عبدی، سردبیر روزنامه سلام، طی یادداشتی تحت عنوان "طبقه جدید"، ضمن برشماری صفات انگلی و زمینه‌های رشد سرمایه داری دلالی در جمهوری اسلامی (بویژه در سال‌های اخیر)، که بسیاری از آنها حتی دیپلم دبیرستانی هم ندارند، اما سود معاملاتشان سر به میلیون‌ها دلار می‌زند. بلزستی اشاره به همان نکته مهمی کرد، که در گزارش السالوادور نیز روی دیگر آنرا می‌خوانید. او نوشت: "... آنها دیر آمده‌اند و زود هم می‌خواهند بروند. تعدادی از آنها، در انقلاب شرکت داشتند، ولی احساس می‌کنند، دوران ایشار و گذشت سپری شده است و لذا در حال و آینده باید به نحوی عمل کنند، که گذشته خویش را نیز جبران کنند. به علت تماس و تعلق خاطر عاطفی، که این افراد با عناصر صاحب نفوذ در انقلاب دارند، به لحاظ روانی برای ادامه راه و مسیر خود دچار مشکلات روانی عیدیه‌ای می‌شوند، که راه خروج از این بحران را همراه کردن و آلوده کردن دیگران با خود می‌دانند. لذا هر عملی را که منجر به جذب دوستانشان بشود، یا حداقل آنان را آلوده کند، بر می‌گیرند و این یکی از خطرناکترین اعمال آنان است. این روش‌ها عموماً مادی است و با پرداخت و کمک و مساعدت مالی همراه است."

فرماندهان تاجر

در همین رابطه "راه توده" در شماره ۲۲ به تاریخ تیرماه ۷۳ نوشت: "... سران حکومت سعی دارند گردانندگان و فرماندهان اصلی دستگاه چند گانه نظامی-امنیتی را در سرمایه‌گذاری‌های خصوصی (تجارت-ساختنی و ...) شریک کنند. امید حکومت آنست، که فرماندهان سابقه دار نظامی در پیوند با سرمایه‌داران بازار و تشکلهای آنان (نظیر اتاق بازرگانی و ...) این فرماندهان را، اگر هم در دفاع از رژیم تزلزل‌هایی دارند، در دفاع از منافع خوشان مصمم بمانند. "علینقی خاموشی"، رئیس اتاق بازرگانی و نماینده پر نفوذ مجلس اسلامی، طراح واقعی این طرح است. این سیستم، که در پاکستان متکی به "قومیت" است، در ایران ظاهراً متکی به شبکه روحانیت حاکم و سرمایه‌داران حامی این روحانیت در بازار و تجارت شکل می‌گیرد. تشکیل موسسه "پیشگامان سازندگی" از جمله تدابیری است، که در چارچوب طرح فوق به اجرا گذاشته شده است. "مصطفی میری"، مدیر مسئول امور مالی این موسسه، در مصاحبه‌ای، که در روزنامه‌های دولتی چاپ شد، گفت: "... موسسه پیشگامان سازندگی با تأیید مقام معظم رهبری و بدستور ریاست جمهوری تشکیل شده و توسط یک هیات امنای یازده نفره اداره می‌شود. چند تن از اعضای موسسه عبارتند از محسن رضانی (فرمانده سپاه پاسداران)، علیرضا افشار (فرمانده بسیج)، علی فلاحیان (وزیر اطلاعات و امنیت)، محسن رفیق دوست (سرپرست بنیاد مستضعفان)، علینقی خاموشی (رئیس اتاق بازرگانی و صنعت) و ...". در هیچیک از نشریات دولتی میزان سرمایه این موسسه و منبع تأمین‌کننده آن ذکر نشده است و تنها اعلام شده، که مقام رهبری ۲ میلیارد تومان برای این طرح اختصاص داده است..."

تغییر نظر آیت الله "آذری قمی"

روزنامه رسالت در تاریخ ۱۷ اسفند ۷۳، در یک اقدام غیرمستور، نوشت، که آیت الله "آذری قمی" در یک سخنرانی در دانشگاه مدیریت و حسابداری دانشگاه "علامه طباطبائی" اعلام داشت، که "مرجعیت آیت الله خامنه‌ای از روی عقل و بعنوان ولایت مطلق پذیرفته‌ام". آذری قمی، مدیر مسئول روزنامه رسالت و از گردانندگان اصلی این گروه‌بندی سیاسی است، که در زمان آیت الله "خمینی"، بارها در برابر احکام او از موضع فقه سنتی ایستادگی کرد. وی پس از مرگ آیت الله اراکی اعلام داشت، که مراجع تقلید بسیاری از جمع آنها نام آیت الله "بهجت" را مطرح کرد، که ساکن قم است. این چرخش ناگهانی در موضع آیت الله "آذری قمی" پاره‌ای محاسبات سیاسی را باید با خود داشته باشد، که در آینده مشخص خواهد شد.

بازرگانی خارجی را دولتی اعلام کرده است. شورای نگهبان مهمترین اصول قانون اساسی را مخالف موازین شرع تشخیص داده و قانون اساسی از نظر تطابق آن با احکام شرع، زیر علامت سوال قرار گرفته است. قانون اساسی بر قسط و عدل اسلامی تأکید می‌کند، تا چنین نباشد، که یکی بر اورنگ تجمل و رفاه نشیند، و دیگری در اعماق فقر پناه غوطه خورد، یکی از سیری بیمار شود و دیگری از گرسنگی بمیرد، یکی عواید مشروع و نامشروعش از حساب خارج باشد و دیگری آه نداشته باشد، که با ناله سوداگند، یکی ده‌ها واحد مسکونی رامالک شود و دیگری سرپناهی نداشته باشد، که خود و خانواده‌اش را سکنی دهد.

این تلاش‌ها همواره با صخره صمای (مقاومت) حامیان نظام سرمایه داری و زمینداری بزرگ و طرفداران ضرورت وجود طبقات زبردست و فرو دست در جامعه، چه در لباس لیبرال و چه در کسوت روحانی‌نسا، چه سلطنت طلب، چه مزدور امپریالیسم برخورد کرده و در نتیجه تمام اقداماتی که باید در راه دگرگونی شرایط نامطلوب زندگی زحمتکشان انجام شود، تا کنون ترمز شده است.

ایجاد ضد استبدادی انقلاب، انگیزه‌ای شد، که قانون اساسی برای تمام گروه‌ها و احزاب مومن به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی حق فعالیت سیاسی، حق بهره‌وری از امنیت قضایی قائل شود. از سوی برخی عناصر برای توجیه قانون شکنی‌ها چنین استدلال می‌شود، که: اگر قانون اجرا نشد، نظم اجرا شد، زیرا بدون نظم هیچ کای از پیش نمی‌رود. این استدلال مخدوش است. نظمی که متکی به قانون نباشد، زورگویی است و زور نمی‌توان جامعه را در روندی سالم اداره کرد. یک نظام عادلانه و مردمی، که حمایت توده‌های زحمتکش را پشتوانه دارد، نیاز به زورگویی ندارد. کافی است، که به قانون تکیه کند، تا مشکلات را گام به گام از پیش پا بردارد.

شهریور ۶۱

نظری به سیر انقلاب کشور ما

تجارت و دلالی جایگزین ایشار و جانبازی شد!

دولت "هاشمی رفسنجانی" و متحدان آن، آنچه را در توان داشتند برای اجرای سیاست نوین جهانی امپریالیسم به خدمت گرفتند. میزان موفقیت یا عدم موفقیت این دولت، به آگاهی جامعه از مسائل پشت پرده بستگی داشته و دارد. سیاست نوین جهانی امپریالیسم فقط برای ایران و یا روسیه تدوین نشده است، که در چارچوب همین کشورها به بحث پیرامون آن بپردازیم و آنرا محکوم کنیم. از فردای فروپاشی ناگهانی اردوگاه سوسیالیسم، این سیاست گام به گام تکمیل، اصلاح، تدقیق شده و در سراسر جهان پیگیری و اجرا شده است. رخنه فساد در میان نیروهای نظامی، همان اندازه که ارتش سرخ را برای گلوله باران پارلمان این کشور به خدمت گرفت، در ایران نیز این فساد بخشی از انقلابیون مذهبی دیروز را، که سلاح نیز در اختیار دارند و نقش پاسداری از انقلاب را رسالت خود می‌دانند، تا حد به رگبار بستن مردم ناراضی از حکومت ایران، دربرگرفت. آنها، در خدمت به منافع سرمایه داری تجاری حاکم و مافیای دلال ایران، بروی مردم اسلحه کشیدند. اگر مقابله با نیروهای انقلابی در سال‌های گذشته، بویژه سال‌های نخست انقلاب از سر ناآگاهی بود، اگر آنچه در زندان‌ها گذشت، در بخش اجرایی بدست کسانی بود، که -حداقل- ساده دل بودند، امروز نمی‌توان مدعی شد، که نیروی نظامی و ویژه سرکوب، همگی فریب خورده‌اند و خود سهمی مستقیم در این سرکوب ندارند.

اینکه مقاومت‌ها در برابر این نیرو و از میان دیگر نیروهای نظامی حکومت چگونه شکل خواهد گرفت، مورد بحث نیست، سخن از رخنه فساد و دلالی و تجارت و شریک شدن باصطلاح انقلابیون مذهبی دیروز با حاجی آقاهاست، که مملکت را می‌چاپند. زیر پوشش "ولایت" و "مرجعیت" و اسلام ناب محمدی و ... اقتصاد انگلی بر جامعه حاکم شده‌اند. آنها در برابر همین ولایت و مرجعیت و اسلام ناب محمدی اگر بخواهد مانع این چپاول شود، از هیچ عملی فروگذار نخواهند کرد، حتی برقراری یک دیکتاتوری کمتر "ناب محمدی" و بیشتر غارتگر و خون‌ریز، که التزام عملی‌اش به ولایت تکیه یکباره به التزام عملی و علنی به آمریکا تبدیل خواهد شد. بخشی از انقلابیون مذهبی دیروز،

"چپ مذهبی"

امروز چگونه می اندیشد؟

تکنوکرات های مذهبی، نقش کاغذ کادو را برای مذهبین ارتجاعی و سرمایه داری تجاری ایفاء کردند، که هدیه آن ها فقر و فلاکت برای ایران بود

روزنامه "سلام" در تاریخ ۲ خرداد ۷۴ مواضع جناح چپ را در جمهوری اسلامی بشرح زیر تشریح کرد.

بیش از آن که خود را در بند این کنیم، که چه کسی در مصدر قدرت است، یا خواهد بود، باید به این مساله فکر کرد، که افراد در چه محیطی قدرت می گیرند؟ و دیگر این که آیا کسانی، که منشأ قدرت هستند (یعنی مردم)، پس از تفویض قدرت خود به دیگری، در صورت تخطی صاحب قدرت از موازین قانونی، توانایی تغییر او را دارند، یا خیر؟

و اما در خصوص جناح های سیاسی، بطور خلاصه می توان گفت، فعلاً جناح هایی به معنای حزب، که واجد برنامه ای کلی و نسبتاً منسجم باشند، نداریم، ولی می توانیم طیف هایی را معین کنیم، که بر حسب آنها درک از افراد و موضع گیری ها آسانتر شود. قابل ذکر است، که مواضع جناح های موجود کمتر درون زا و متأثر از پایگاه اجتماعی و ساخت فکری آنان است، و بیشتر متأثر از دینال روی یا مخالفت با قدرت است، به همین دلیل است، که می بینیم، گروهی که به لحاظ فکری طرفدار اقتصاد کلاسیک و از نوع آدام اسمیتی آن هستند، و به لحاظ پایگاه اقتصادی نیز طرفدار سرمایه داری تجاری می باشند، به یکباره و برخلاف کلیه مواضع قبلی خود از سیاست قیمت گذاری و نیز تثبیت اقتصادی دفاع می کنند، چرا که خوب می دانند، درگیر شدن علنی با قدرت (ولو این که خودشان هم از اصحاب قدرت باشند)، چه هزینه ای دارد.

آنچه که به نام جناح های چپ و راست از گذشته در فرهنگ سیاسی ما باقی مانده است، بیشتر ناظر بر تفاوت وجه نظر دو گروه نسبت به مسائل اقتصادی بود، که طبعاً انعکاس این تفاوت نظر در دیدگاه های فقهی، اسلامی و علمی آنان نیز مشاهده می شد. با تغییراتی که در چند سال اخیر در عرصه سیاست و اقتصاد رخ داد، نوعی جابجایی نسبی در قدرت پدید آمد و جناح های فوق هر یک شاهد تحولاتی بودند. دو گروه از دل دو جناح مذکور جدا شدند و بطور نسبی جناح سومی را تشکیل دادند، که نقطه اشتراک آنان سیاست های تعدیل اقتصادی است. و باقیمانده جناح چپ نیز، که اتحادش در گذشته به واسطه حضور در قدرت بود، پس از حذف از امور دچار تشتت تشکیلاتی شد و به لحاظ سیاسی و سازمان سکوت را پیشه ساختند.

جناح راست، به لحاظ پایگاه اقتصادی و اجتماعی، وابسته به سرمایه داری تجاری است و تا آنجا که در توان دارد، مدافع این گروه است و طبعاً فکر و اندیشه خود را نیز، تا حد امکان، برای دفاع از آنان بارور می کند. جناحی که در سال های اخیر از دل دو جناح راست و چپ سربرآورده است، به لحاظ فرهنگی و سیاسی با مواضع راست همخوانی و موافقت ندارد، بویژه به لحاظ مدیریتی و تفکر علمی، آنان را فاقد حداقل های لازم برای اداره یک نظام مدرن می داند و جناح راست نیز به علت اطلاع از این امر، سعی می کند بعضی از نزدیکان خود را در این جناح بیشتر تحویل بگیرد. ستاره اقبال هر دو جناح از سال های ۶۸ به بعد اوج گرفت و می رفت، که در سال ۷۰ برای همیشه یا حداقل در بلند مدت، نورانی جلوه کند، لیکن اوضاع اقتصادی سال های ۷۲ و بویژه ۷۳ و نیز ناموفق بودن سیاست های خارجی وضع دیگری پیش آورده است.

البته جناح راست از اوایل سال ۷۲ و بویژه سال ۷۳ سعی کرد، که خود را میرا از پذیرش مسئولیت وضع اخیر جلوه دهد، تا بتواند در انتخابات آینده مجلس و ریاست جمهوری با وضع روانی مناسبی وارد شود. لیکن بعید است، که جامعه و مردم آنان را از این مسئولیت خطیر مبرا کنند، سهل است، که مسئولیت اصلی بردوش آنان است.

پایگاه جناح سوم عموماً بخش سرمایه داری غیر تجاری تحصیل کرده و نیز تکنوکرات ها و بوروکرات هایی است، که از انقلاب سرخورده اند و توان یا حوصله تحلیل گذشته و شناخت نقاط ضعف و قوت آن را ندارند، و بیشتر شبیه واداده های فکری سیاسی هستند، که صد البته محصول همین جامعه هستند، و از آنجا که اوج گیری آنان محصول یک روند طبیعی نبود، بسیار زود به نقطه افول نزدیک شدند و چون واجد پایگاه مستحکم اجتماعی نیستند، خیلی زود خاک ریزها را ترک کرده و عقب نشینی می کنند و در جریان سیاست های ۶ سال اخیر بیشتر بصورت محلی قدرت برای جناح راست سنتی عمل کردند و نقش کاغذ کادو را برای پوشش دادن کالانی را بازی کردند، که اگر پوشیده نمی شد، ارزش هدیه دادن را نداشت.

جناح چپ، پس از حذف قدرت، فرصتی یافت تا اجباراً به بازنگری گذشته بپردازد، و در مجموع ایده های آنها مبتنی بر درکی قانونمندتر نسبت به اجتماع و اقتصاد و سیاست و فرهنگ است. تعادل بخشیدن میان ایده ها و آرمان های اسلامی و انقلابی خود با واقعیات و نیز تأکید بر بدیهیات زندگی نوین، از جمله قانون گرایی و آزادی های قانونی و رواج روحیه نقادی، بعنوان شرط ضروری اصلاح امور و خروج از خشونت از جمله نظرات آنان است، با این وجود نمی توان گفت، که همه آنها نیز گرایش واحدی دارند، پایگاه اصلی اجتماعی آنان بخشی از روحانیون و روشنفکران مذهبی اعم از دانشگاهی یا اداری و صنعتی است، همچنین بخشی از طبقات میانی و پائین طرفدار انقلاب نیز با آنان هم آوا می باشند.

در کنار این جناح ها، گروه دیگری هم خودنمایی می کند، که بیشتر محصول رانت سیاسی و بعنوان یک ابزار در حمایت مستقیم قدرت هستند. (۱) واصلت اجتماعی و فکری ندارند، و آنگاه که وظیفه خود را در قلع و قمع مخالفان به انجام رسانند، عذرشان خواسته می شود. این گروه نیز همچون گروه طالبان در افغانستان هستند، بیش از آن که زائیده روندی اجتماعی باشند، محصول شرایط خاص عدم موازنه قوا هستند و حتی اگر ستاره گروه طالبان در افغانستان اوج گرفت، این گروه در ایران امید به خیری نخواهد داشت.

۱- "راه توده": آنها کیستند؟

اشاره به طیف گسترده چپ های مذهبی فاقد اندیشه منسجم و دورنمای اجتماعی است، که عمدتاً اکنون در بسیج سپاه پاسداران، گردان های عملیاتی سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و امنیت، واحدهای امر به معروف و نهی از منکر و حضور دارند. این طیف در حالیکه بصورت ایده ایستی طرفدار عدالت اجتماعی و مبارزه با امریکا (استکبار) است، چون دارای اندیشه منسجم و آگاه نیست، اغلب بعنوان ابزار اعمال قدرت به خدمت گرفته می شود. در سال های گذشته بازار، تاجار وابسته، روحانیت قشری وابسته به بازار و ... در حالیکه خود عامل همه نوع وابستگی ایران به امریکا و تشدید فقر و فلاکت برای محرومان اجتماعی بوده اند، از این طیف برای محکم کردن زیر پای خود بیشترین سوءاستفاده را کردند. در ماه های اخیر، بویژه پس از شورش اسلام شهر، حوادث اعتراض دانشگاه ها و آگاهی بیشتر از واقعیات جامعه و حکومت در این طیف شکاف هایی در جهت واقع بینی ایجاد شده است.

انتشار دو نشریه "امید" و "پیام دانشجوی بسیجی" با دیدگاه جدید، که اولی را دولت تعطیل کرد و دومی علیرغم حذف کلمه بسیجی نیز با دشواری های بسیار روبرو شده است، در همین چارچوب قابل ارزیابی است. دولت و دست های پر قدرت اقتصادی پشت صحنه و روحانیت طرفدار سرمایه داری تجاری وابسته، در حادثه جوانی های جدید علیه این طیف نقش دارد.

آگاهی در این طیف تا کدام سطح رشد خواهد کرد؟ آیا آنها بعنوان نزدیک ترین متحد جناح چپ قدیمی مذهبی در صحنه حاضر خواهند شد؟ طرفداری کنونی آنها از آزادی ها، به یک درک عمیق و گسترده از آزادی ها ختم خواهد شد؟ تحولات سریع ایران، پاسخ صریح این سئوالات را در خود دارد! مهمترین مسئله اکنون وسعت بخشیدن به آگاهی این طیف از حکومت و نقش دست های پشت صحنه است.

اپوزیسیون چپ و مترقی جمهوری اسلامی در این عرصه می تواند، نقش بنزانی را ایفاء کند! نشریه "عصرما"، ارگان معاهدین انقلاب اسلامی، این طیف را "چپ جدید" نام نهاده است.

بسوی اتحاد

هشتمین شماره نشریه "بسوی اتحاد" منتشر شد. این نشریه به همت جمعی از اعضای فعال سازمان‌های چپ ایران در مهاجرت منتشر می‌شود و در آخرین شماره خود دلیل ۴ ماه تاخیر در انتشار شماره جدید را پاره‌ای مشکلات ناشی از تقسیم نیرو برای فعالیت‌های سازمانی برشمرده است. بسوی اتحاد: در ارتباط با این تاخیر می‌نویسد: "... در طول چند ماه گذشته به شکلی فشرده درگیر مذاکره برای دستیابی به توافق با تعدادی از نیروهای چپ و مترقی بمنظور ایجاد یک کارزار مشترک مبارزاتی علیه رژیم و امپریالیسم بوده‌ایم و در این راه به توافق‌های بسیار مهم و جلدی نیز دست یافته‌ایم، که نتایج آن را بزودی به اطلاع خواهیم رساند."

هشتمین شماره "بسوی اتحاد"، که در ماه یکبار منتشر می‌شود و تاریخ اردیبهشت-فروردین ۷۴ را دارد، صفحه نخست خود را به مسله تحریم اقتصادی ایران از سوی آمریکا اختصاص داده و از جمله می‌نویسد: "... در تمامی طول ۱۶ سال گذشته، هدف اصلی دولت‌های امپریالیستی و بخصوص آمریکا، سرکوب جنبش انقلابی مردم و بورژوا کارگران و زحمتکشان ایران، تقویت ارتباط داخلی و نیروهای وابسته به غرب در درون حاکمیت جمهوری اسلامی و در نهایت بازگرداندن ایران به شرایط ماقبل انقلاب و استقرار مجدد یک حکومت دیکتاتوری و سرکوبگر وابسته به امپریالیسم بوده است... روند تشدید و تعدیل فشارهای آمریکا و دیگر دولت‌های امپریالیستی بر ایران در طول دوران پس از انقلاب نیز این حکم تاریخی را اثبات می‌کند. سیاست تحریم اقتصادی همه جانبه ایران، که امروز در دستور کار امپریالیسم آمریکا قرار گرفته است و دولت آمریکا می‌کوشد آنرا به دیگر شرکای خود در سطح جهان نیز تحمیل کند، بدون کوچکترین شبهه‌ای از همین منطق امپریالیستی پیروی می‌کند... ناتوانی حیات حاکمه جمهوری اسلامی و بورژوا جناح رفسنجانی در برخورد آوردن یک ساختار سیاسی مورد قبول آمریکا و سرکوب قطعی نیروهایی، که در برابر این برنامه امپریالیستی مقاومت می‌کنند، انگیزه اصلی تحریم اقتصادی ایران توسط آمریکا بوده است... ما این تحریم را یک توطئه آشکار علیه مردم ایران و کوششی در جهت تثبیت سلطه جناح‌های ارتجاعی وابسته به امپریالیسم در درون حاکمیت جمهوری اسلامی ارزیابی می‌کنیم..."

مهرگان منتشر شد

چهارمین شماره فصلنامه "مهرگان"، که نشریه‌ای فرهنگی-سیاسی است و به همت دکتر محمد درخشش، وزیر اسبق فرهنگ ایران و توسط جامعه معلمان ایران منتشر می‌شود، دریافت شد. در این شماره از مهرگان مقالاتی درباره سرانجام دموکراسی در روسیه، تحولات افغانستان، آزادی احزاب در جمهوری اسلامی، خلیج فارس مرز جلورفته آمریکا، سیر صعودی ارز... و نگاه تحلیلی به اخبار و تحولات سه ماهه ایران به چاپ رسیده است. محمد درخشش نیز خود سرمقاله نشریه را در ارتباط با لزوم همبستگی ملی نوشته است.

نخستین شماره "نقطه"

نخستین شماره نشریه "نقطه"، به سردبیری ناصر مهاجر در مهاجرت منتشر شد. این نشریه را جمعی از روشنفکران و فعالان و مبارزان جنبش چپ ایران منتشر می‌کنند، که بهر دلیل، فعالیت در عرصه مطبوعاتی را در حال حاضر مفیدتر از فعالیت‌های سازمانی می‌دانند! در واپسین صفحه این نشریه و در اشاره‌ای کوتاه آمده است: "... ما خود را در حد همان نقطه، در اردوی چپ می‌بینیم. چپ هواخواه آزادی، برابری و رهایی انسان از هر گونه ستم جنسی، نژادی، قومی، مذهبی، ملی و طبقاتی. چپی که در برابر زورگویی و ستم و استبداد ایستاده است... شماری از ما، تا پیش از انحلال محفل مارکسیستی "آغازی نو"، از گرداندن گران نشریه و بولتن "آغازی نو" بودند و شماری نیز از افق‌های دیگر جنبش چپ آمده اند..."

در نخستین شماره نشریه "نقطه"، که آنرا نشریه سیاسی-اجتماعی و فرهنگی معرفی کرده‌اند، مقالات سزومندی در باره الجزایر، بقلم "خسرو آشتیانی"، مشکل جمعیت و مسئله زنان، بقلم "مهناز متین"، گزارش یک جنایت (درباره قتل بیژن جزنی و یارانش در زندان اوین، در زمان سلطنت)، بقلم ناصر مهاجر، تاملی در حقیقت ساده (تحلیل و نقطه نظرانی درباره زندانبانان و شکنجه گران)، بقلم "شهلا شفیق"، مارکس اندیشمند آزادی، بقلم "ناصر اعتمادی" و... انتشار یافته است. طرح روی جلد و طرح‌های انتشار یافته در دو صفحه میانی مجله، در مجموع از حضور اردشیر محمص، کاریکاتورست نام‌آور ایران در نشریه "نقطه" خبر می‌دهد، که خود اعتباری است مضاعف برای این نشریه، که براساس شواهد، بصورت فصلنامه قراراست انتشار یابد.

نظرات دو نشریه "نامه مردم"

و "کار" درباره تحریم اقتصادی

پیشنهاد و طرح رئیس جمهور آمریکا مبنی بر تحریم کامل اقتصادی ایران، اظهار نظرهای گوناگونی را به همراه داشت. این اظهارنظرها و تفسیرهای متعاقب آن، در نشریات مختلف وابسته به احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و نشریات منعکس کننده نظرات شخصیت‌ها و جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور بازتاب یافت.

در طیف اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی، کار به شفاعت ژنرال‌های شاه (نظیر ارتشبد قره باغی) نزد دولت آمریکا، برای جلوگیری از فشار اقتصادی آمریکا به مردم ایران نیز کشید (۱)، که همگان می‌دانند، این موضع گیری یک عمل تبلیغاتی و نمایشی است، تا "همبستگی ملی" در جناح چپ نیز، که خواه ناخواه بیشتر مورد توجه ما می‌باشد، مواضعی در نشریات این طیف اعلام شد. از جمله در دو نشریه "کار" و "نامه مردم".

نشریه "کار"، ارگان مرکزی سازمان اکثریت، در ارتباط با طرح تحریم اقتصادی ایران، ضمن حمایت از تحریم تسلیحاتی جمهوری اسلامی (طرحی، که در جهان امروز هرگز عملی نیست و اصولاً اهداف آمریکا نیز از تحریم ایران چنین مسائلی را در نظر ندارد و ما نمی‌دانیم نشریه مذکور چرا آنرا از آمریکا طلب کرده است؟!)، نوشت: "... اقدامات هفته‌های اخیر نشان می‌دهد، که فشار آمریکا بر رژیم اسلامی وارد مرحله جدی تری شده است... مقامات آمریکایی، می‌گویند با این فشار می‌خواهند اقتصاد رژیم ایران تضعیف شود، تا سران رژیم کمتر سلاح بخرند، دست از حمایت از تروریسم بردارند و در صلح خاورمیانه کارشکنی نکنند... تحریم تسلیحاتی توان رژیم را در تحقق جاه طلبی‌هایش و در سرکوب مردم تضعیف کرده و کاهش هزینه تسلیحاتی را بر رژیم تحمیل می‌کند، که به سود مردم و اقتصاد کشور است. در حالیکه تحریم اقتصادی، اقتصاد کشور را آسیب پذیر و ناتوان تر می‌سازد... اما تحریم نفتی و در تداوم آن تحریم اقتصادی، ماجراجوئی‌های نظامی در منطقه، تعیین جانشین برای حکومت، تحریک اسرائیل برای بمباران کارخانه اتمی، نمی‌تواند مورد تایید نیروهای دموکرات آزادخواه ایران قرار گیرد. این اقدامات علیه مردم و منافع ملی ماست و از نظر ما محکوم می‌باشد.

نشریه "نامه مردم"، ارگان مرکزی حزب توده ایران نیز، در این ارتباط مواضعی نسبتاً صریح - گرچه گاه متضاد - را اتخاذ کرد، که ما آنرا در مجموع خود نزدیک به مواضع دوره اخیر "راه توده" میدانیم و از این بساط خوشحالیم. ما امیدواریم با حل تضادهای موجود در صفوف حزب برسر تحلیل اوضاع ایران، که در همین اظهارنظرسیاسی نیز مشهود است، وحدت نظر لازم و مورد نظر همه توده ایها، برای تمرکز همه توان حزب توده ایران برای عمل و حرکت یکپارچه فراهم شود.

نامه مردم در شماره ۴۵۴، بدستی نوشت: "... عامل دیگری، که بی تردید در اتخاذ تصمیم دولت آمریکا نقش مهمی داشته است، تشدید بحران اقتصادی - اجتماعی ایران، رشد نارضاضی توده‌ها، بی ثباتی بیش از پیش رژیم و خواست امپریالیسم برای تاثیرگذاری مستقیم و جدی بر روند حوادث آتی کشور ماست... سخنان مسالمت جویانه رفسنجانی خطاب به دولت آمریکا و فراخواندن آنها به اتخاذ "سیاست‌های واقع بینانه"، که در روزنامه "اطلاعات بین المللی" (۲۸ فروردین ماه) درج گردید، بخشی از این مانورهای دولت درممانده جمهوری اسلامی را نشان می‌دهد... دولت آمریکا امیدوار است، با تشدید فشارهای خود بر جمهوری اسلامی، رژیم را به تغییر موضع در این زمینه (سیاست خاورمیانه‌ای جمهوری اسلامی) وادار سازد... هر گونه تغییر و تحول مترقی و دموکراتیک در ایران می‌تواند عواقب بسیار نگران کننده‌ای برای رژیم‌های ارتجاعی و منافع امپریالیسم در منطقه به همراه داشته باشد... دولت آمریکا خوب می‌داند، که با تشدید نابسامانی‌های اقتصادی، اوجگیری برخورد‌های مردمی و بالاخره تشدید برخوردهای درون حاکمیت، روند فروپاشی رژیم جمهوری اسلامی دیر یا زود به سرانجام خود نزدیک خواهد شد. هدف سمت و سو دادن و تحمیل آلترناتیو امپریالیستی بجای یک آلترناتیو مترقی و دموکراتیک است... آن گروه از نیروهای سیاسی ایران، که برای اقدام‌های دولت کلینتون پایکوبی می‌کنند، چه سلطنت طلبانی که برای بازگشت به ایران چشم امیدشان به خارج از ایران است و چه نیروهایی که مدت‌هاست اعتقاد خود را به منافع مردم ما از دست داده‌اند و تنها برای تأمین منافع گروهی - فرقه‌ای خود با جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنند، یا اتخاذ چنین سیاست‌هایی، چیزی جز بد نامی بیشتر برای خود نخواهند خرید...

حزب توده ایران، زبان گویای انقلاب ایران بود

جرم ما

حقیقت گوئی بود

نقدبنگی حاج آقاها و روحانیت قشری و شرک آنها یک شبه به ۶۸ هزار میلیارد ریال نرسید (!). فقر و فلاکت توده های مردم نیز یکباره آغاز نشد. حمله به دفاتر نشریات نیز، که آخرین آن حمله به دفتر نشریه مذهبی "پیام دانشجوی بسیجی" است، از خاکریزهای دیگر عبور کرد. این مجموعه در چارچوب انحراف انقلاب ایران از سیر اصلی و واقعی آن شکل گرفت. انحرافی، که اگر تا سال های اخیر هنوز می شد آنرا زیر پوشش مذهب و اسلام پنهان کرد، امروز دیگر همه پرده ها دریده شد و چنین پنهانکاری ممکن نیست. رهبری حزب توده ایران، در آخرین ماه ها و هفته های پیش از نخستین پورش ارتجاع به حزب توده ایران، با صراحتی در خور آن شرایط، که خشم و وحشت ارتجاع را بشدت برانگیخت، در کسوت علمدار انقلاب در ایران، نسبت به آنچه در پیش رو بود و آنچه پشت سر مانده بود، نه تنها هشدار داد، بلکه در برابر این مسیر انحرافی موضع گرفت. این هشدار باش ها و موضعگیری ها، به قیمت جان ارزنده ترین کادرهای رهبری حزب ما تمام شد. امروز برای آنهاست، که به همان حرف ها و هشدارهای سال ۶۱ حزب توده ایران رسیده اند، باید گفت و بطور مستند نشان داد، که حزب ما، این انقلابی خردمند و پرتجربه، چه گفت، که اگر بدان عمل شده بود، وضع کشور و آرمان خواهان انقلابی اینگونه نبود، که هست. حافظه همگان را یکبار دیگر باید به یاری طلبید، نه برای الهوس گذشته، بلکه برای نشان دادن حقانیت و مظلومیت حزب توده ایران بعنوان بزرگ ترین قربانی سیاسی، بدست پشت کردگان به انقلاب و بوژه برای عبودن راه آینده.

آن بسیجی، آن ملول جنگی و آن دانشجوی بسیجی، که به قول خودش هنوز ترکش خمپاره به بدن دارد و در جریان حمله به دفتر نشریه "پیام دانشجوی" به زیر مشت و لگد باند های مذهبی وابسته به حکومت قرار گرفته است، باید بداند، پیش از او با کدام مدافع انقلاب چنین کردند؟ چگونه از خاک ریز حزب توده ایران گذشتند، تا به دفتر مجله مذهبی آنها رسیدند؟ تفرقه در صفوف انقلاب، انحصارطلبی، تنگ نظری کدام ضربات را بر پیکر همه ما وارد آورد؟ از گذشته باید صادقانه درست گرفت. آنچه را در زیر می خوانید، اظهارات دبیر اول حزب توده ایران در سال ۶۱، ۲۵ سال پیش از حمله به حزب و دستگیری وی است. ما چه گفتیم، که باید قتل عام می شدیم؟ و آنها که اکنون به همان نتیجه گیری ۱۳ سال پیش حزب ما، از اوضاع رسیده اند، چه می گویند، که به دفترشان حمله می شود و تهدید به ترور در خیابان ها می شوند. آنها که آن قتل عام و این ترورها را وعده می دهند، کیستند؟ باید نشست تا حادثه فرود آید؟ اگر دیروز حزب ما را در میانه میدان تنها گذاشتند، ما امروز حق داریم آنها را تنها بگذاریم؟ ما می گوییم خیر: فرقی نمی کند، که این تازه به میدان آمده ها مذهبی اند یا نیستند، و دیروز چه کرده اند و یا نکرده اند، اصل مهم گفتار و عمل امروز آنهاست.

با هم بخش هایی از پرسش و پاسخ ۲۹ آبان سال ۶۱ را بخوانیم و متعاقب آن، گزارش حمله به دفتر نشریه "پیام دانشجوی بسیجی" و موضعگیری های اخیر آنها را بدقت مطالعه کنید.

پرسش و پاسخ ۲۹ آبان ۶۱

اصل ۴۳ قانون اساسی:

- ۱- تامین مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده، برای همه.
- ۲- تامین شرایط و امکانات کار برای همه
- ۴- رعایت آزادی انتخاب شغل.
- ۵- منع اضرار به غیر و انحصار و احتکار و ربا و دیگر معاملات باطل و حرام.
- ۸- جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور.

ولی وقتی که ما به گفته "آیت الله ملکوتی" توجه می کنیم، که در عرض سه ماه یک نفر ۳۶ میلیون تومان سود برده است، و وقتی به زندگی میلیون ها محروم جامعه خود نگاه می کنیم، می بینیم، که هنوز فرسنگ ها از

آنچه که در قانون اساسی پیش بینی شده است، دور هستیم. ملت ایران این انتظار را می تواند داشته باشد، که جلوی ۳۶ میلیون سود در عرض سه ماه برای این زالوهای اجتماعی گرفته شود.

در مورد تامین بهداشت، درمان و آموزش و پرورش برای همه و دادن امکان کار به همه مردم، ما معتقد هستیم، که صرف نظر از تمام دشواری هایی که در نتیجه جنگ، محاصره اقتصادی و دشواری های به ارث رسیده از دوران طاغوت، برای ما باقی مانده است، با این حال به علت خرابکاری و اعمال نادرست کسانی که خود را در انقلاب جا زده اند و مانع پیشرفت انقلاب هستند، امکانات بسیار وسیعی در همین مدت از دست رفته و مورد بهره برداری قرار نگرفته است.

اصل ۳۸ قانون اساسی:

"هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود."

ولی ما اطلاع داریم، که در بعضی از شهرستان ها، نسبت به آزادی اشخاص، دستبردهای واقعا شدیدی زده می شود، حتی در تهران شنیده می شود، که بعضی از مسئولین زندان ها مورد تعقیب قرار گرفته اند.

اصل ۳۹ قانون اساسی:

"هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی و یا تبعید شده، به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است." قانون اساسی از آن هایی که به حکم قانون دستگیر و بازداشت و زندانی شده اند، به این صورت دفاع می کند، ولی شما می بینید، که در روزنامه های وابسته به خود مقامات حاکمیت، نسبت به کسانی که به حکم قانون، نه بازداشت و دستگیر و زندانی و تبعیدی و یا محکوم شده اند و نه هیچ گونه اتهامی در هیچ محکمه قانونی علیه آنها وجود دارد، تا چه اندازه هتک حرمت و افترا و فحش و ناسزا دیده می شود، و هیچ کس هم از حقوق آنها دفاع نمی کند و تمام شکایاتی هم که از طرف این افراد منجمله از طرف حزب ما و مسئولین حزب ما، نسبت به افراد مشخص و روزنامه های مشخص به عمل آمده، بدون جواب مانده است.

اصل ۱۵ قانون اساسی:

"زبان و خط رسمی مشترک ایران فارسی است، ولی استفاده از زبان های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است." آیا واقعا شایسته است، که در کردستان و در آذربایجان، تدریس زبان انگلیسی اجباری است، ولی تدریس زبان آذری و کردی مجاز نیست؟!

اصل ۳۲ قانون اساسی:

"هیچ کس را نمی توان دستگیر کرد، مگر به حکم و ترتیبی، که قانون معین می کند."

بعضی از دوستان ما وقتی به مراجع قضایی مراجعه می کنند و این ماده قانون اساسی را مطرح می کنند، آن ها می گویند: قانون اساسی به جای خود، ولی ما مقررات خودمان را داریم! (چهارده سال پس از این سخنان، گروه های فشار در حمله به دفتر نشریه پیام دانشجوی هنوز همین استدلال را می کنند. ص ۵ را بخوانید)

اصل ۲۳ قانون اساسی:

"تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد."

در مورد این اصل، کافی است به دانشگاه مراجعه کنیم و ببینیم، که چه سؤالاتی برای افراد داوطلب تحصیل در دانشگاه طرح می شود، و آیا این سؤالات از جمله "تفتیش عقاید" می گنجد یا نه؟

اصل ۲۹ قانون اساسی:

"دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید."

ولی ما شاهدیم، که برای فعالیت زنان، برای تکامل اجتماعی، علمی و فرهنگی زنان، تا چه حد مانع ایجاد می شود.

بیژن حکمت:

حساب نظام و حکومت را نباید مخلوط کرد

"بیژن حکمت"، اخیراً در کنفرانس ایران در سال ۲ هزار در لندن به نمایندگی از سوی جمهوری خواهان ملی ایران سخنرانی کرد. وی از جمله پاره‌ای نقطه نظرات سیاسی خود و سازمان جمهوری خواهان ملی ایران را درباره تحولات ایران را نیز در مصاحبه‌ای، که با نشریه "میهن" انجام داد، تشریح کرد. نشریه میهن، که به سردبیری علی کشتگر، لیبر سابق منشعبین از سازمان فدائیان خلق ایران در سال ۶۰، منتشر می‌شود، در شماره ۱۰ خود این مصاحبه را منتشر ساخته است.

بیژن حکمت در این مصاحبه، بعنوان عضو هیات اجرایی جمهوری خواهان ملی ایران درباره سیاست مذاکره با جمهوری اسلامی از جمله گفت: "... ما علی‌الاصول مخالف مذاکره با جمهوری اسلامی نیستیم، اگر چنین پیشنهادی رسماً از طرف آنها طرح شود، موضوع و چند و چون آن باید در شورا مورد بررسی قرار گیرد، زیرا هیات اجرایی مجاز نیست، بدون تصویب شورا و سرخود وارد مذاکره شود. (البته) چند بار عناصر امنیتی جمهوری اسلامی پیام دادند، که خواستار دیدار با ما هستند و هر دفعه نیز پاسخ این بود، که اگر مطلبی سیاسی برای گفتن دارند، لازم است نماینده‌ای سیاسی از طرف رژیم این خواست را مطرح کند. (بدین ترتیب) مذاکره‌ای پیش نیامد و مطلب نیز اصولاً به شورای مرکزی نکشید.

اما در مورد هدف مذاکره، ما تاکنون خواستار مذاکره با جمهوری اسلامی نبوده‌ایم، تا بفکر هدف باشیم. اگر آنها خواستار مذاکره در سطح سیاسی شدند، می‌توان نشست، شنید و پاسخ داد. بنظر من امروز نه موضوعی برای مذاکره وجود دارد و نه ما دارای آنچنان نیرویی هستیم، که بتوانیم جمهوری اسلامی را وادار به مذاکره بر سرخواست‌های خودمان بکنیم. اما اصل مذاکره برای ما جزء محررات نیست.

- فکر می‌کنید، که رژیم جمهوری اسلامی ظرفیت تحول و پذیرش فضای باز سیاسی را دارد؟

"وقتی از تحول رژیم جمهوری اسلامی سخن می‌گوییم، باید نخست واژه‌ها را با دقت بیشتر به کار ببریم. رژیم هم ناظر بر نظام سیاسی است و هم در واژگان سیاسی متداول، زمامداران و حکومتگران را دربر می‌گیرد. اگر پرسش شما این است، که در چارچوب همین نظام، آیا امکان ایجاد یک فضای باز سیاسی هست، یا نه، می‌توان گفت آری. اگر زمامداران جمهوری اسلامی قانون اساسی خودشان را رعایت کنند، با بودن همین نظام هم فعالیت احزاب سیاسی و مطبوعات مخالف امکان‌پذیر است. یعنی اینکه قانون اساسی ضرورتاً تناقضی با آزادی احزاب و مطبوعات ندارد، مسئله برسر تفسیر آنست، که مشارکت مردم را در امر عمومی بدون تردید محدود و محصور می‌سازد.

اما اگر پرسش شما این است، که آیا حکومتگران ظرفیت تحول و پذیرش فضای باز سیاسی را دارند، یا نه، پاسخ قاطعی به این پرسش نمی‌توان داد. اگر به تجربه شانزده سال اخیر بنگریم، می‌بینیم که در این مدت انحصارطلبی و استبداد با انگیزه‌های ایدئولوژیک و با پشتیبانی بخش وسیعی از مردم، در کشور حاکم گردید. امروز آن انگیزه‌ها و رویاها، که در گسترش انقلاب اسلامی و برقراری قسط و عدل در جامعه بازگفته می‌شد، بتدریج رنگ باخته‌اند و جمهوری اسلامی پایه‌های توده‌ای خود را به میزان وسیعی از دست داده است. حکومت‌های برآمده از انقلاب، وقتی کوچکترین دستاوردی ندارند و به هیچکدام از شعارهای نخستین خود نمی‌توانند جامه عمل بپوشانند، در خود دچار تزلزل می‌شوند. جمهوری اسلامی نیز که آمده بود، تا تقوی و عدالت را حاکم سازد، جامعه را به آنچنان فساد و فقر بیسابقه‌ای کشانده‌است، که حتی طرفداران نظام هم مجبورند علت را در سیاست‌ها و ندانم کاری‌های خودشان ببینند و دیگر کسی، حتی احمد خمینی نیز به توطئه و فشار خارجی در ایجاد وضع موجود باور ندارد و آنرا علناً یکی دو هفته پیش از سرگ

بازگفته‌است. (۱) سخنرانی او، در مجله "امید" به تاریخ ۲۱ اسفند ماه سال ۷۳ در ایران منتشر شده است.

استمرار بنیست‌ها، روحیه‌ها را متزلزل ساخته است و در میان روشنفکران و کادرباز رژیم نیز همین وضعیت روحی حکمفرماست، با این تفاوت، که بسیاری از آنها چاره کار را درست در گسترش فضای سیاسی و مشارکت عمومی می‌دانند. گرچه این گرایش تبلور سیاسی ملموسی تاکنون نداشته است، اما این گرایش به گشایش فضای سیاسی و مشارکت عمومی اینک بتدریج در خارج از حکومت شکل سیاسی به خود می‌گیرد و بعنوان مثال در تجدید سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نشریه "عصر ما" بازتاب می‌یابد. یکی دیگر از نمونه‌های این گرایش در جلسه تحلیلی، که چندی پیش و بدنبال درگذشت بازرگان در دانشگاه برگزار شد، به چشم می‌خورد. در این جلسه، که "سحابی"، "عبدالعلی بازرگان"، "مجتهد شبستری"، "خاتمی"، "عبدالکریم سروش" و بسیاری از صاحب‌نظران و مسئولین بالای دولت شرکت داشتند، در کنار تجلیل از خدمات بازرگان، به نحو بارزی بر ضرورت آزادی‌های سیاسی و عدم دخالت روحانیون در امور دنیوی تاکید شد. دانشجویان طرفدار دفتر تحکیم وحدت نیز اخیراً در تظاهراتی، که بمناسبت اخراج دو تن از استادان دگراندیش در دانشکده حقوق و علوم سیاسی برگزار شد، فعالانه با شعارهایی در طرفداری از آزادی اندیشه شرکت داشتند. این همه را به نوعی می‌توان به تحول فکری و سیاسی طرفداران نظام تعبیر کرد. این تحول را در بسیاری از مجلات و نشریاتی نیز، که سازمان‌های دولتی منتشر می‌کنند، می‌توان دید. حال اگر خوشبینانه به روند وقایع بنگریم، می‌توان امیدوار بود، که تحول فکری طیف وسیعی از طرفداران نظام، بی‌برنامگی، تزلزل و از دست دادن اعتماد به نفس در میان حکومتگران، (سرانجام) دست بدست هم داده و زمامداران را به عقب‌نشینی‌هایی در زمینه آزادی احزاب و مطبوعات وادار سازد.

واقعیت، دیگری، که نمی‌توان نادیده انگاشت، این است، که طی شانزده سال گذشته، منافع و منزلت‌هایی به برکت وجود جمهوری اسلامی در راس جامعه و در رابطه با حکومت بوجود آمده است، که استبداد امروزی را از استبداد انقلابی دیروز متمایز می‌سازد. امروز مدافعین استمرار اختناق و سرکوب در وهله اول کسانی هستند، که با رواج آزادی سیاسی در جامعه منافع خود را در خطر می‌بینند و می‌ترسند، با کوچکترین گشایشی در فضای سیاسی، پرونده‌های فساد و غارت بیت‌المال، ته مانده مشروعیت رژیم و در نتیجه موقعیت و منافع آنان را از بین ببرد. جمهوری اسلامی یک استبداد یکنگست، مانند استبداد پادشاهی نیست و مراکز متفاوت قدرت بر اساس پینش و منافعشان دائماء به مصالحه‌های ناپایداری برای استمرار وضع موجود می‌رسند، ولی وقتی این وضع قابل ادامه نیست، گسست و شکاف در میان حکومتگران نیز قابل پیش بینی است ...

۱- (اشاره به مقاله ایست، که نشریه "امید" چاپ تهران، با استناد به آخرین سخنرانی احمد خمینی تنظیم کرده بود و به مقاله هزار تومانی شهرت یافته بود، زیرا پس از مرگ ناگهانی احمد خمینی و آغاز نخستین موج عظیم شایعات در ایران، این شماره امید و مقاله آن در بازار سیاه به قیمت هزار تومان دست به دست می‌شد. نشریه "امید" با همین اتهام از سوی دولت تعطیل شد، اما اخیراً در شهر زنجان انتشار آن با نام "امید زنجان" از سر گرفته شده است.)

نصیحت کیهان لندن به "جمهوری خواهان ملی"

کیهان لندن در شماره ۱۸ خرداد خود به قلم "محمد ارسی" و در مقام پاسخگویی به مطالبی از آندست، که در بالا خواندید، نوشت: "صاحب این قلم نمی‌خواهد در نیت خیر گروه فوق برای رسیدن به دموکراسی و آزادی تردید کند، فقط این پرسش را پیش می‌کشد، که آیا نمی‌خواهید از تجربه گذشته و تلاش حیرت آور دسته‌های توانمندی، چون حزب توده (ایران)، فدائیان اکثریت، مجاهدین خلق، جبهه ملی، نهضت آزادی و انواع گروه‌های امتی، ملی و خلقی... درس بگیرید و از سیاستی که به جای برچیدن رژیم ولایت فقیه، دانسته و ندانسته، کارآمد کردن نظام جمهوری اسلامی را برنامه خود قرار می‌دهد، دست بردارید؟"

(اینکه چرا امثال "محمد ارسی"، که حداقل باید صفحه خاطرات همین کیهان لندن را (که اخیراً "محمد عرب" دلال محبت دربار پهلوی هم در آن برای ثبت خاطرات خود قلم بدست گرفته است) خوانده باشد، تا بداند همین دو پهلوی چقدر در وعده‌های خود، پیش از بدست آوردن قدرت و پس از آن صادق بودند و سرنخشان بدست کی بود؟ همگان را به خیزدن درپناه "ظُلّا لله" فرا می‌خواند، پرسشی است، که بالاخره پاسخ آن یافت خواهد شد.)

راه

فوق العاده

شماره «۱۴»

توده

۲۳ خرداد ۱۳۷۴

محاصره اقتصادی ایران توسط امریکا، یک توطئه دو طرفه برای حفظ حکومت موجود است!

توطئه های جدید در ایران شکل می گیرد!

مطبوعات غیر دولتی در خطرند! طرح کودتای "اندونزی" در ایران پیاده شدنی است؟

ج.ا. بخش شد، باید مضمون برخی از همان نکات منتشر نشده ای باشد، که با خبرنگار کی.بی.سی مطرح شده است.

رفسنجانی درباره محدودیت های اعلام شده اخیر برای واردات و صادرات کشور و کنترل بازار ارز، که با برنامه های اقتصاد بازار بانک جهانی و صندوق بین المللی پول هماهنگ نیست، گفت، که این محدودیت ها هیچ رابطه ای با نظرات مخالفان برنامه تعدیل اقتصادی ندارد. او در واقع درباره برنامه تعدیل اقتصادی و تغییر ناپذیر بودن روند اجرای آن گفت، که تصمیمات جدید مکمل همان "برنامه تعدیل" است و مخالفان دولت نباید تصور کنند، ما در میانه راه متوقف مانده ایم! رفسنجانی در پاسخ به مخالفان مذهبی برنامه های دولت خود، که اکنون معتقدند و می نویسند، که برنامه تعدیل شکست خورده و دولت ناچار است همان سیاست اقتصادی را برگزیند، که دولت "میرحسین موسوی" اجرا می کرد، با لحنی اخطارآمیز، گفت: عده ای کم اطلاع و سطحی، که قلم در دست دارند، در مطبوعات مدعی می شوند، که برنامه تعدیل شکست خورده است!

بدین ترتیب او به نگرانی مهم امریکا درباره شکست برنامه های دولت و احتمال تغییرات مهم در ترکیب دولت و سیاست های آن پاسخ داد و متعهد شد:

۱- تعهد به پیگیری برنامه تعدیل اقتصادی؛

۲- مقابله با مخالفان این برنامه از طریق محدود کردن آزادی آنها؛

۳- کم اهمیت و موقت بودن تصمیم اخیر دولت در کنترل ارز و صادرات و واردات کشور.

از آنجا که مهمترین رویدادهای سیاسی-اقتصادی کشور، مذاکرات، تفاهم ها و حتی تفاوت نظرهای جناح های متحد در حکومت، بصورت سنتی در پشت صحنه اتفاق می افتد و در حد زدودن و معامله انجام می شود و تلاش برای بستن روزنه های خبری بی وقفه در ج.ا. ادامه دارد (از جمله دلائل اوج گیری شایعات در جامعه) بقیه نقطه نظرات ریاست جمهوری در جریان اعلام محاصره اقتصادی و حضور خبرنگاران امریکایی در ایران را باید در مصاحبه ها و سخنرانی های دیگر وی و یا اظهارات مقامات دیگر جمهوری اسلامی درباره وی، جستجو کرد!

در جمع هیات های خبری، که به ایران سرانیز شد، یک هیات نیز از روسیه وجود داشت. این تیم خبری نیز با "هاشمی رفسنجانی" مصاحبه کرد. از میان مجموعه مطالب تکراری، که گروه خبری روسیه نیز آنها را مانند دیگر خبرنگاران خارجی از ایران مخابره کرد، یک نکته قابل توجه وجود دارد، که نباید آنرا از نظر دور داشت. خبرنگار از روابط و اختلافات ایران و امریکا سوال کرد و رئیس جمهور اسلامی نیز، که می داند روسیه امروز در سیاست خارجی خود اغلب نقش پل ارتباطی و پیام آوری و پیغام بری برای امریکا را ایفاء می کند، گفت: ما هیچ موضوع غیرقابل مذاکره ای با امریکا نداریم!

در پی فشار تبلیغاتی عظیم امریکا مبنی بر محاصره کامل اقتصادی ایران، که نجات برنامه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول (تحت عنوان "برنامه تعدیل اقتصادی")، محدود کردن بازهم بیشتر فعالیت های سیاسی-مطبوعاتی مخالفان این برنامه -تا مرز سرکوب خونین همه مخالفان آن-، همسوئی جمهوری اسلامی با سیاست های جهانی و بویژه منطقه ای امریکا و سرانجام پذیرش حضور نواستعماری امریکا در کشور از اهداف آن محسوب می شوند، یک سلسله حوادث مهم در ایران روی داده است و یا در حال وقوع است. ما همه میهن دوستان را به پیگیری دقیق این رویدادها و توجه به چرانی و چگونگی آنها، که پیوند ناگسستنی با آینده و سرنوشت ایران دارد، فرا می خوانیم.

* سفر به ظاهر ناگهانی ده ها خبرنگار و گزارش نویس شبکه های بزرگ خبری امریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان به ایران، که در میان آنها معروف ترین گزارش نویسان و خبرنگاران امریکایی حضور داشتند (این افراد معمولاً در تمام سفرها و مصاحبه های مقامات بلندپایه امریکا و از جمله رئیس جمهور این کشور، حضور دارند و در واقع نقش مشاور خبری و اطلاعاتی را ایفاء می کنند)؛

* تشکیل جلسات غیرعلنی در مجلس شورای اسلامی، که حتی برخی از نمایندگان مجلس نیز به بهانه های گوناگون (از جمله ماموریت، سفر و بیماری) در آن حضور نداشته اند؛

* آغاز مذاکرات با عراق، در سطح بلند پایگان سیاست خارجه ایران و عراق، بمطوور برقراری ارتباط کامل سیاسی بین دو کشور.

در متن هر یک از این رویدادها، ده ها خبر و حادثه در ایران و در طی این مدت نسبتاً کوتاه، شکل گرفته است، که بتوان توجه به آنها، نمی توان تصویری نزدیک به واقعیات کنونی جامعه ایران بدست آورد و بر روند رویدادها تاثیر گذاشت.

حضور خبرنگاران

بلافاصله پس از اعلام نظر رئیس جمهور امریکا برای تحریم کامل اقتصادی ایران، سرشناس ترین گزارشگران شبکه های تلویزیونی امریکا راهی تهران شدند. اعزام این تیم های خبری-گزارشی، که سفرای سیار امریکا محسوب می شوند، چنان با سرعت انجام شد، که گویی از پیش تمام مراحل تدارکاتی آن -از جمله ویزای سفر به ایراد و وقت ملاقات و مصاحبه با مقامات جمهوری اسلامی- پیش بینی شده بود.

گزارشگر تلویزیونی کی.بی.سی "امریکا نخستین خبرنگاری بود، که بدنبال اعلام نظر رئیس جمهور امریکا برای محاصره اقتصادی ایران، در تهران با "هاشمی رفسنجانی" مصاحبه کرد. تمامی جزئیات این مصاحبه هنوز در هیچ نشریه داخل کشور منتشر نشده است، اما اظهارات "هاشمی رفسنجانی" در خطبه های نماز جمعه ای، که پس از این مصاحبه ایران شد (۵ خرداد) و از رادیو

جلسات محرومانه

برخلاف همه تبلیغاتی، که جهان سرمایه داری پیرامون دفاع از آزادی و حقوق بشر راه انداخته است، در ایران و در تماس با مقامات ایرانی، آنها خواست دیگری را عنوان می کنند و حمایت از جمهوری اسلامی و دولت کنونی آنها در گرو اجزای این خواست مطرح می کنند. اینکه کدام یک از دو جناح متحد در دولت کنونی سهم بیشتری از این تعهد را می پذیرد و برای اجرای آن اعلام آمادگی می کند، اهمیت دارد، اما اهمیت بیشتر از آن "درک" این سیاست جهان سرمایه داری، امپریالیسم امریکا و سرمایه جهانی است، زیرا با درک این سیاست، آنوقت یافتن متحدان امریکا در مجتوع دولت جمهوری اسلامی و جبهه آرائی در برابر آن آسان تر می شود.

تمام هیاهو و جنجال اپوزیسیون راست در خارج از کشور، دستگاه های خبری وابسته به جهان سرمایه داری و رادیوهای فارسی زبان مستقر در کشورهای متروپل، بعنوان اهرم بیرونی، و ارتجاع مذهبی، روحانیت متحد بازار و غارتگران اجتماعی، تکنوکرات های دولتی و ... بعنوان اهرم داخلی، می کوشند، تا این جبهه واقعی سیاست امپریالیسم و متحدان بالقوه و بالفعل آن در داخل کشور (سرمایه داری تجاری وابسته، تکنوکرات های دولتی و روحانیون سنتی)، تا پایان طرح برجیدن باقی مانده آزادی های موجود در ایران، پنهان بماند!

بهین جهت باید تمام کوشش را بکار گرفت، تا نشانه های این سیاست عام را در تحولات جاری کشور و یا رویدادهای جهانی پیدا کرد و با آن به مقابله برخاست. در غیر این صورت، همه ملیون، میهن دوستان، مذهبیون، آرمان خواهان، دگراندیشان انقلابی، متفکران جامعه، حتی افراد دارای حسن نیت، اما مرعوب قدرت حکومت در ارگان های سیاسی-نظامی آن و ...، که در برابر حکومت راست گرایان در جبهه ای پراکنده قرار گرفته اند، زمانی چشم به روی واقعیات خواهند گشود، که دیگر آب رفته را به آسانی نمی توان به جوی بازگرداند! ما از اینکه نشانه های شناخت دقیق این سیاست توطئه آمیز در میان برخی نیروهای مذهبی پیرامونی و مخالفان سیاست های اقتصادی-سیاسی حکومت در داخل کشور روز به روز آشکارتر می شود، بهم خود بسیار خرسندیم.

گام های شوم در جهت اجرای این سیاست امپریالیسم در داخل کشور، چگونه و توسط کدام جریانات برداشته می شود؟ آیا نشانه های همسویی با امریکا و حتی اسرائیل، فقط در گشایش سفارتخانه های آنها در تهران باید علامت گذاری شود؟ اصولا قبول و اجرای سیاست های امریکا توسط حکومت، لزوما تا مرحله لزوم اعلام علنی آن، باید بصورت آشکار انجام شود؟ دو حکومت ایران و امریکا، در شرایطی که ایران در آن قرار دارد و تمرکز کامل قدرت در دست نیروهای راستگرا هنوز مورد رضایت امپریالیسم نیست و بریدن زبان ها و شکستن قلم ها باید زمینه آنها فراهم سازد، نیازی به مناسبات رسمی و آشکار دارند؟ زدوبند پنهانی در شرایط کنونی و بازی های دو طرفه (چماق و شیرینی) بهترین روش برای تقویت دوستداران امریکا در حکومت ایران، مجریان برنامه های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، طرفداران اقتصاد لجام گسیخته بازار و ... نیست؟

بهینیم در جهت این سیاست عمومی و استراتژیک امریکا در ایران کدام فعل و انفعالات تاکتیکی توسط مجموعه حکومت و بطور از چشم و گوش میهن دوستان، ملیون، آرمان گرایان مذهبی و ... در نبود اجزای سیاسی در صحنه تحولات، انجام می شود.

بهینیم اپوزیسیون حکومت (بروزه در مهاجرت) تا چه حد و حدود از واقعیات بطور مانده است و چگونه در اطراف آتش تبلیغاتی "راست مهاجر" و امپریالیسم جهانی، تحت عنوان "حکومت آخوندی"، "ولایت فقیه"، "سرنوشتی جمهوری اسلامی" و ...، که گویا همین روزها و بر اثر تصمیم قطعی (!) جهان سرمایه داری عملی خواهد شد، دست های سرد خود را گرم می کند و پیاسی اطلاعات و اعلامیه هایشان از رادیو اسرائیل پخش می شود! در حالیکه این اپوزیسیون سر در یقه فرو برده و بی توجه به حقایق جامعه، دست ها را با آتش تبلیغاتی امپریالیسم و حتی "حکومت اسلامی" گرم می کند، آنها، بویژه امپریالیسم امریکا و حکومت، در ارتباطی تنگاتنگ پایه های قدرت خود را برای ضربه نهانی به آزادیخواهان و میهن دوستان در ایران، محکم می کنند. بهینیم چگونه این غفلت تاریخی، همین جمهوری اسلامی، همین "ولایت فقیه"، همین ارتجاع سیاسی-مذهبی-اقتصادی و همین حکومت باصطلاح آخوندی را زیر پرچم امریکا و دیگر قدرت های امپریالیستی تثبیت می کند!

برای ما فرق نمی کند، که ابتکار عمل در دست دولت تکنوکرات های معمم و مکلای طرفدار فرامین بانک جهانی است و یا در دست نمایندگان نه چندان روی صحنه تجار وابسته و روحانیت شریک و متحد آنها. آشکار ساختن آنچه در حال تکوین است، تاکید بر لزوم شناخت توطئه ها و تلاش برای یافتن زبان مشترک با متحدان بالقوه خود (در داخل و خارج از کشور) برای ما بسیار مهم تر از برشماری نام افراد در مجموعه ای از توطئه هاست: افرادی، نظیر "توربخش" (رئیس کل بانک مرکزی و رابط صندوق بین المللی و بانک جهانی در دولت رفسنجانی)، "عسگر اولادی" (نایب رئیس مجلس اسلامی از جناح

سنگته دیگری از نظرات ریاست جمهوری در ج.ا. از زبان ناطق نوری و در پاسخ به خبرنگار مجله "آیندیندنت"، که او نیز در جمع گروه های خبری راهی ایران شده بود، مطرح شد. خبرنگار "آیندیندنت"، که پیش از ناطق نوری با هاشمی رفسنجانی مصاحبه کرده بود، از رئیس مجلس اسلامی بعنوان سوال پرسید: رئیس جمهوری با جمع آوری آنتن های ماهواره ای موافق نیست، پس چرا این آنتن ها جمع شد؟

ناطق نوری در پاسخ گفت: "رئیس جمهور تابع قانون است، اما می تواند نظرات شخصی خودش را هم داشته باشد" (رادیو بی.بی.سی. ۵ ژوئن ۹۵)

پاسخ و اصولا نظرات ناطق نوری آنقدر بار سیاسی ندارد، که سوال و اطلاع خبرنگار "آیندیندنت" از نظرات ریاست جمهوری ایران دارد. نظری، که حتی اگر برای مصرف خارجی باشد و هدیه از آن پافشاری برداشتن چهره معتدل و قابل مذاکره برای امریکا و غرب، ظاهرا در داخل کشور کسی از آن با خبر نیست!

از همین مصاحبه، خبرگزاری ها گزارش دادند، که "هاشمی رفسنجانی" از امریکا خواسته است، تا یک هیات بلند پایه را برای بررسی اتهاماتی ... که به جمهوری اسلامی درباره تولید سلاح اتمی و شرکت در تروریسم جهانی نسبت می دهند، به ایران اعزام دارد! تا بدین ترتیب مذاکرات مستقیم بین امریکا و ج.ا. آغاز شود.

در گرماگرم همین جنجال نیز یک هیات بلند پایه ایرانی به امریکا سفر کرده است، که خبر مستقل آنها در ادامه می خوانید.

خبرنگاران و گزارشگران شبکه های بزرگ تلویزیونی، مطبوعات و خبری امریکا و اروپا، که راهی ایران شده اند، نه تنها با کلیه مقامات بلند پایه حکومتی-دولتی در جمهوری اسلامی ملاقات، مصاحبه و گفتگو کرده اند، بلکه ضمن تهیه انواع گزارش ها از اوضاع اقتصادی-سیاسی و اجتماعی ایران، با برخی از چهره های اپوزیسیون داخلی حکومت و خارج از حکومت و حتی برخی فرماندهان سپاه پاسداران نیز دیدار کرده اند.

در این مدت (از فردای اعلام محاصره کامل اقتصادی ایران) انواع گزارش ها و نقل قول ها از رئیس مجلس اسلامی (که بعنوان جانشین رفسنجانی از جناح متحد دولت کنونی "رسالت") از او نام برده اند) رئیس قوه قضائیه، نمایندگان طرفدار دوستی با امریکا، که در حکومت حضور دارند، مانند "رجانی خراسانی"، "محمد جواد لاریجانی" (چهره پر قدرت اما پشت صحنه در حکومت) و ... مخابره شده است.

در میان این گزارش های متنوع، که از میان همه آنها باید سست و سوی سیاست امریکا و اروپا را در برابر ایران و تحولات آن از یکسو و مانورهای حکومت برای معامله، زدوبند و سازش کامل با امریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی پیدا کرد، در گزارش نشریه پرنفوذ "آیندیندنت" انگلیسی زبان، که مجموعه ایست از مشاهدات، دیدارها و ارزیابی های خبرنگاران اعزامی، این نشریه به ایران، نکات پر اهمیتی وجود دارد.

در این گزارش، که از رادیو بی.بی.سی. در تاریخ ۱۵ خرداد پخش شد، از جمله به نکته مهم زیر دقت داده می شود: ... حکومت از مدت ها پیش برخی فرماندهان سپاه پاسداران را در امور تجاری و اقتصادی سهم کرده است و حتی یک فرمانده سپاه را به فرماندهی نیروی دریایی برگمارده است، اما با این همه، هنوز مشکل اساسی در جمهوری اسلامی سپاه پاسداران است. بسیاری از فرماندهان سپاه پاسداران اکنون اعتقاد دارند، که حکومت از اهداف انقلاب دور شده است. در سال هایی که آنها در جبهه بوده اند و با ارتش عراق جنگیده اند، در پشت جبهه و در تهران و ... مقامات حکومت سرگرم جنگ قدرت و ثروت اندوزی بوده اند و ...

بنظر ما، همه نگرانی جهان سرمایه داری از شکل گیری حوادث آینده ایران و شتاب برای کنترل اوضاع ایران و تثبیت روند اقتصادی ۶ سال گذشته ایران، در همین چند جمله نهفته است. چند جمله ای، که اتفاقا نشریه "آیندیندنت" در کنار نگرانی از ناراضی روز افزون مردم از برنامه های حکومت به آن اشاره کرده است.

تبلیغ اعمال فشار اقتصادی امریکا به ایران، از طریق اعلام تحریم کامل اقتصادی کشور، با هر پوشش و تحت هر اتهامی، ریشه در همین نگرانی دارد. هر نوع کاهش فشار امریکا به ایران، بدون تردید، یا ناشی از گام های عملی است، که حکومت جمهوری اسلامی برای برداشتن این مانع از سر راه برنامه تعدیل اقتصادی و همسویی کامل با امریکا برداشته است، یا آگاهی امپریالیسم از برنامه ایست، که حکومت در این جهت دارد!

سیر رویدادها، که در دنباله به آنها اشاره خواهیم کرد، این ارزیابی را بیشتر اثبات می کند و کاهش فشار تبلیغاتی ناشی از اعلام محاصره کامل اقتصادی در هفته های گذشته نیز بر آن مهر تأیید می زند.

رسالت) و یا حتی افرادی نظیر "هاشمی رفسنجانی" و "ناطق نوری"، که هنوز متحداً عمل می کنند و نزاع نهائی بر سر قدرت ناپلئونی را گذاشته اند برای آینده.

در چارچوب اجرای توطئه ها و در واقع در ادامه اجرای خواست های امریکاست، که مجلس اسلامی، حتی باغیبت تعمیلی انگشت شمار نمایندگان، که نمی توانند و یا هنوز نیاموخته اند دهانشان را چگونه نگهدارند، جلسات محرمانه تشکیل می دهد و از آن فراتر، در کمیسیون های محرمانه پارلمانی طرح هائی را تنظیم و تدوین می کنند و به رای گیری در همین جلسات محرمانه می گذارند، که در واقع تدارک حوادث آینده را با خود همراه دارد.

زبان گویای وقایع

سوقی گرایش به چپ در میان توده مردم رو به فرونی است،

سوقی نشریات غیردولتی، با همه توان ممکن برای آگاهی بخشیدن به این جنبش وارد میدان شده اند،

سوقی مطبوعات غیر رسمی می نویسند، که در صورت آزاد نشدن فعالیت احزاب تا انتخابات آینده مجلس (اسفند ماه سال جاری)، لیست نمایندگان مورد تأیید خود را اعلام خواهند کرد،

سوقی ملیون، آزادیخواهان، میهن دوستان، مذهبیون آرمان خواه و ... یک زبان از لزوم بازگشت آزادی ها به جامعه دفاع می کنند و در راه آن از جان مایه می گذارند،

سوقی سرکوب مردم ناراضی و شورشی، با اختلاف نظر در سپاه و بسیج همراه می شود و حتی کار به تیراندازی متقابل بین خودشان کشیده می شود،

سوقی زمزمه آزادی احزاب و سپس انتخابات آزاد در جامعه و حتی در میان مردم عادی و کمتر سیاسی، بعنوان یک راه حل برای مقابله با حکومت اوج می گیرد،

سوقی مطبوعات غیر دولتی می نویسند، که حکومت موجود، علیرغم همه عوام فریبی ها، کوچکترین اعتقادی به شرکت مردم در سرنوشت خود و کشورشان ندارد،

سوقی مراسم سالگرد درگذشت "آیت الله خمینی" در حصار ۱۵ کیلومتری قوای انتظامی برگزار می شود، تا این مراسم به راهپیمائی و تظاهرات ضد حکومتی تبدیل نشود،

سوقی ده ها هزار روستائی ساده دل مذهبی و بسیجی معلول، جانباز جنگ، خانواده شهدای جنگ بی خبر از توطئه های حکومتی (اما دردمند، گرسنه و آرمان پرور رفته)، که از اطراف تهران بنسبیت سالگرد درگذشت "آیت الله خمینی" بطرف مقبره او سرازیر شده و در صحن مقبره "آیت الله خمینی" و اطراف آن به سر و سینه می کوبند و فریاد می زنند: "آما ما مدد کن-از احمدت سوال کن و بسیاری از پاسداران و بسیجی های متشکل در نیروهای انتظامی بجای اجرای فرمان حکومتیان برای مقابله با شعار دهندگان، خود زیر گریه می زنند و مقامات حکومتی ترک صحنه را به ماندن و شنیدن بقیه شعارها ترجیح می دهند.

سوقی ...

حکومت در همسویی با خواست های امریکا برای ادامه روند ۶ سال گذشته و مقابله با خطر بازگشت ایران به سال های اول انقلاب چه باید بکند؟ اگر ادامه این روند با خطر جدی روبرو نشده بود، لزومی برای فشار اقتصادی- تبلیغاتی امریکا هم نبود. این سیاست و روند، همراه با مجریان آن با خطر روبرو شده اند و باین دلیل "حکومت" و "امریکا" عملاً در کنار یکدیگر قرار گرفته اند.

تدارکات "قانونی" ارتجاع

برای مقابله با همین روند است، که مجلس اسلامی و کمیسیون های آن در پشت درهای بسته، چند طرح بسیار مهم را تدوین کرده اند، که در انتظار فرصت مناسب برای رای گیری نسبت به آن ها هستند. این فرصت می تواند با انواع حوادث همراه شود، که خود مبحث جداگانه ایست و باید با توجه به حوادثی نظیر تیراندازی در مقبره "آیت الله خمینی" به هاشمی رفسنجانی و متهم شدن خبرنگار روزنامه "سلام" به طرح این ترور، انفجار در حرم امام رضا، قتل ۳ کشیش مسیحی، سقوط هواپیمای فرماندهان نیروی هوائی، مرگ ناگهانی احمد خمینی و ... به بررسی آن پرداخت.

حکومت ائتلافی (رسالت-تکنوکرات های دولتی) نگران انتخابات اسفند ماه مجلس است. همه میهن دوستان (مذهبی یا غیرمذهبی، به مفهوم ایدئولوژیک آن) در صف واحدی ایستاده اند، تا جلوی برگزاری یک انتخابات فرمایشی را بگیرند. حکومت نیز با همه توان می خواهد این صف واحد را در هم شکسته و مانع حضور نمایندگان مخالف حکومت در مجلس شود.

تلاش های ضد ملی اخیر مجلس اسلامی و جلسات محرمانه در جهت همین سیاست است. برخی از این طرح ها مربوط به تغییر قانون انتخابات است و برخی دیگر مربوط به تغییر در قانون مطبوعات. در هر دو زمینه، هدف گسترش اختناق کامل در کشور است. هدف فوری، سرکوب مطبوعات غیردولتی و تعطیل نشریات غیروابسته به حکومت تا پیش از انتخابات آینده مجلس است و سپس پیروان آوردن تفسیر قانون انتخابات، با افزودن اختیارات فوق العاده شورای نگهبان، که رهبری کامل آنرا جناح رسالت عهده دار است و تغییر قانون مطبوعات نیز اختیارات را به وزارت ارشاد اسلامی می دهد، که هدایت واقعی آن در دست همین جناح گروه بندی اقتصادی-سیاسی است.

(اخبار مربوط به جزئیات این تغییرات را در پی و بصورت جداگانه آورده ایم)

فشار ارتجاع برای رسیدن به این هدف یکمک مجلس اسلامی فقط محدود به تلاش عوامل مستقیم و وابسته به راستگرایان حاکم در مجلس نمی شود. آنها از تریبون های خود نیز پیشاپیش این خواست ها را اعلام می کنند و اتفاقاً از دو سنگر مهم این شلیک آشکار را بطرف مطبوعات نیمه آزاد و نیمه دولتی و خواستاران برگزاری انتخابات آزاد، پس از آزادی احزاب، آغاز کرده اند.

نشریه "پاسدار اسلام"، که در واقع نقش پاسداری از سرمایه داری تجاری و یا بقولی، "اسلام سرمایه داری" و "اسلام عربستان سعودی" را عهده دار است و ارگان حوزه علمیه قم معرفی می شود، با صراحت در آخرین شماره خود، خواهان سرکوب خشن مخالفان حکومت شده است. آنها اجازه تیراندازی به نیروهای انتظامی را برای مقابله با مردم کافی نمی دانند، بلکه خواهان تصمیم قاطع تر با مخالفان هستند و می نویسند که باید با "شورش ها" و با "مخالفان" با شدت بیشتری رفتار شود. اینها همان دست های خونین پشت صحنه اند، که کشتار فاشیستی زندانیان سیاسی را سازمان دادند و اکنون در تدارک سازمان دادن آن بصورت آشکار (شبهه آنچه در کودتای اندونزی بدست ژنرال "سوهارتو" در دهه ۱۹۶۰ انجام شد) در سراسر ایران هستند. در آن کودتا صدها هزار نفر از مردم اندونزی بعنوان بزرگترین کشور مسلمان نشین جهان، با اتهام داشتن افکار "چپ" در طول ۴۸ ساعت بقتل رسیدند. رقم این قتل عام فاشیستی را، که با هدایت و نظارت امریکا انجام شد و در تابوت سانسور خبری جهان سرمایه داری مدفون شد، تا یک میلیون نفر تخمین می زنند. امپریالیسم برای تکرار چنین عملیاتی، اگر تا پیش از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم تردید به خود راه می داد، اکنون کوچکترین تردیدی بخود راه نمی دهد.

این نشریه زیر نظر شورای مدیریت حوزه علمیه قم منتشر می شود، که اداره آن در اختیار "ناصرمکارم شیرازی" است. حجت الاسلام و یا آیت اللهی، که در طول حیات "آیت الله خمینی" بدلائل متنوع! هرگز جسارت نکرد، علناً وارد میدان شود، اما پیوسته با دارو دسته های مختلف وابسته به انجمن خجسته در ارتباط بود و اکنون در ارتباط با جناح رسالت، کنترل حوزه علمیه قم را عهده دار شده است. حوزه ای که امثال "آیت الله منتظری" در آن حضور دارند، که روز به روز (حتی بر اساس اظهارات خود مقامات روحانی و غیرروحانی حکومت) و همزمان با کاهش هر چه بیشتر مشروعیت حکومت، نفوذ او در میان مردم بیشتر می شود.

زمینه های نظامی این یورش چگونه تدارک دیده میشود؟ چرا در تهران شایع است، که حکومت تحت پوشش "جلوگیری از بهانه های امریکا برای حمله به ایران" خیال تصفیه نهائی ارتش و سپاه پاسداران را دارد؟ زمزمه در مجلس اسلامی پیرامون "قوای نظامی متمرکز، مدرن و فرمانبر"، اما محدود از نظر نفوذات، ریشه در کجا دارد؟ این شایعات و زمزمه ها برای تدارک آن نقشه ای جریان ندارد، که نشریه "پیام انقلاب"، بعنوان ارگان مرکزی سپاه پاسداران درباره آن مطلب می نویسد و وظیفه سپاه را در آینده نزدیک مشخص می کند؟ همزمان با همان شماره از نشریه "پاسدار اسلام"، که در حوزه علمیه قم منتشر می شود و خواهان سرکوب مخالفان است، نشریه "پیام انقلاب"، ارگان روابط عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز لیست بلند بالائی از نشریات مستقل و نیمه مستقل را منتشر ساخته، که گویا در جهت خلاف مصالح اسلام حرکت می کنند و باید بسته شوند! در این لیست، نام نشریات وابسته به جریانات مذهبی و یا غیر مذهبی در کنار یکدیگر ردیف شده اند. تکاپو در کنار ایران فردا - "جامعه سالم" در کنار "امید" - "دنیای سخن" در کنار "پیام دانشجوی بسیجی" - "کلک" در کنار "کیان" و ... در واقع راستگرایان و ارتجاع غالب در یک جبهه متحد، زمینه های یورش به جبهه پراکنده طرفداران آرمانهای اولیه انقلاب ۵۷ (آزادی-استقلال-عدالت اجتماعی)، همه ملیون و دگراندیشان میهن دوست را تدارک می بیند. حکومت، با تبلیغ پیرامون خطر محاصره اقتصادی کامل از سوی امریکا، بدین صورت و در عمل علیه مخالفان وابستگی به امریکا بسیج می شود. سران حکومت در حرف و شعار علیه وابستگی به می گویند، اما در عمل نقشه شوم بستن دهان و بریدن گلوئی همه طرفداران استقلال ملی را برای جلب حمایت امریکا و ماندن بر سر قدرت تدارک می بینند. مجموعه این توطئه ها را باید وسیعاً رسوا کرد و به مقابله با آن برخاست. شاید عده ای از سر خوش خیالی، و از آن بدتر، از سر خام خیالی مدعی شوند، "خانه از پای بست ویران است..."، اما حزب توده ایران، اهل این خوش

خیالی‌ها نیست. ما اهل مبارزه در کنار مردم، با مردم و در دل جامعه هستیم. آنکه اینگونه نیست، می‌تواند مبارز باشد، میهن‌دوست باشد و ... اما عضو حزب توده ایران نیست!

ما اهل "هر چه خراب تر، بهتر" نیستیم. این شعار را برای انجمن "حجتیه" باید باقی گذاشت، که مردم را با وعده ظهور امام زمان و نجات بشر از فقر و بدبختی گمراه می‌کند و از مبارزه وامی‌دارد. ما می‌گوییم که شعارها، اهداف مرحله‌ای، کارزار مشترک و زبان مشترک، باید با درک لحظه و شرایط انتخاب شود و از اسارت تخیلات نیز باید آزاد شد. جبهه واحد (تحت هر نام و یا هر کیفیت برخاسته از توازن نیروها) از این طریق ممکن می‌شود، نه دعوت از دیگران به قبول نظرات و تخیلات خود، که معلوم نیست پایه واقعی آن چیست؟ مبارزه برای "آزادی‌ها" را هرگز نمی‌توان موکول کرد به زمانی، که همین آزادی محدود نیز سرکوب شود. ما نمی‌توانیم و نباید از این واقعیات آفتاب غافل بمانیم، که مانند برخی سازمان‌های اپوزیسیون دیگر و در اسارت "جبهه مشروطه" و یا "جبهه جمهوریخواه" - "جبهه ولایت فقیه" و یا "جبهه ضلوعیت فقیه" و ... که تماماً انحرافی و شکلی (صوری) است، تا مضمونی، فرسنگ‌ها از جنبش واقعی در داخل کشور فاصله بگیریم.

مصلاحه با عراق

در چنین شرایطی، مذاکره و مصلاحه با دولت عراق به دنبال جدیدی در ایران و در میان اپوزیسیون تبدیل شده است. این دنبال می‌تواند یک امر بکلی جدا از حوادث و رویدادهای داخل کشور و یا حوادث جهانی در ارتباط با ایران باشد؟ ابتدا ببینیم پیرامون این مصلاحه چه گفته می‌شود:

- ۱- این یک مانور است برای مقابله با خطر امریکا؛
- ۲- صلح قریب‌الوقوع سوریه و اسرائیل، حکومت را ناچار به انتخاب متحد دیگری در منطقه کرده است، که رقیب سوریه نیز محسوب می‌شود؛
- ۳- روسیه خواهان محوری از مسکو، ایران و عراق است، تا در برابر ترکیه صف آرائی کند.

و ...

در برابر اخبار مربوطه با مصلاحه و یا مذاکره با دولت عراق بنا بر هر انگیزه‌ای، که در پشت آن باشد، موجی از مخالفت، تا حد صدور اعلامیه با امضای فرماندهان ارتش و سپاه پاسداران برخاسته است. ابتدا با صراحت باید گفت، که نه جنگ عراق با ایران و سپس ادامه این جنگ بسود ملت ایران بود و نه ادامه مخاصمه و تشنج بسود تمامیت ارضی کشور است.

حزب توده ایران حسن همجواری با همه کشورهای همسایه را سیاست درست می‌داند و در سخت‌ترین شرایط نیز (پس از فتح خرمشهر) برای پایان بخشیدن به مخاصمه بین ایران و عراق، به همین سیاست تا سرحد پذیرش سخت‌ترین فشارهای حکومتی علیه خود پای فشرد. در واقع از فردای پذیرش آتش‌بس باید این مصلاحه بصورت قطعی انجام می‌شد. آنچه را ما بدان اعتراض داریم و در پیوند با نگرانی‌هایمان از روند حوادث در ایران و تاثیر مستقیم امریکا بر این حوادث، به آن می‌نگریم، سیاست پشت درهای بسته است.

اگر ادامه جنگ با عراق به قیمت صدها میلیارد دلار خسارت برای ایران و ۱ میلیون کشته و مجروح و معلول، بر اثر سیاست پشت درهای بسته بجای گذاشت، امروز و برای مقابله با پیامدی مشابه و یا بهره‌گیری از موقعیت‌ها برای تحولات منفی در داخل کشور، باید با این شیوه به مقابله برخاست.

اگر سیاست درهای بسته در طول سال‌های ادامه جنگ، رگ‌های انقلاب را خشک کرد، انواع مناسبات و پیوندهای پنهان و گاه جنجال‌برانگیز را در ارتباط با شبکه قاچاق اسلحه و امپریالیسم جهانی بوجود آورد، این سیاست می‌تواند وای بسا با همان انگیزه‌ها و یا انگیزه‌هایی مشابه، عوارض مشابه را برای ایران به‌همراه آورد.

براساس این نگرانی است، که بر علنی بودن مذاکرات بین دو کشور، روشن بودن انگیزه‌های واقعی آن و بدین ترتیب شرکت و سهم داشتن مردم در آن پای می‌نشانیم. بر همین اساس باید خواست:

مذاکرات: بله!

زدو بند و معاملات: خیر!

و این ممکن نیست، مگر در صورت آزادی مطبوعات، حضور احزاب در جامعه و حضور نمایندگان آگاه، مطلع و پایبند به منافع و مصالح ملی در مجلس. نه تنها نفوس شتاب برای چنین مصالحه‌ای (پیش از برگزاری انتخابات آینده مجلس) سوال‌برانگیز است، بلکه این شتاب همزمان با گرایش به زدو بند عمیق‌تر با امریکا، خود انواع سوالات راهبره آورده است. از جمله آنکه:

- باید هوشیار بود، مبادا این تلاش در جهت محکم کردن پشت جبهه برای سرکوب و اختناق در داخل کشور باشد؟
- مبادا هدف، سرکوب و تصفیه قوای نظامی کشور باشد، و برای این منظور می‌خواهند از خطر ماجراجویی‌های جدید و نظامی عراق آسوده خاطر شوند؟
- مبادا هدف فراخواندن نیروهای پراکنده نظامی از اقصى نقاط کشور... برای تمرکز در شهرهای بزرگ و اعمال فرماندهی متمرکز بر آنها برای برخی حوادث حکومتی باشد.

این نگرانی‌ها برخاسته از همان ارزیابی است، که از ماهیت و عملکرد حکومت موجود ناشی می‌شود. اخبار مربوط به انتخابات آینده مجلس اسلامی، تدارک سرکوب مردم، که مدیریت دولتی حوزه علمیه قم خواهان آنست و تدارک یورش به مطبوعات، که مجله سپاه پاسداران می‌نویسد، آنها را تأیید می‌کند. وقتی کنترل عمومی و دموکراتیک بر حکومت وجود ندارد و امور پشت درهای بسته و بصورت مافیائی انجام می‌شود، هر کس حق دارد، به انگیزه‌های حکومت در هر غلی - حداقل - مشکوک باشد! از وضع و موقعیت دولت عراق همگان اطلاع دارند. ارتش امریکا در خلیج فارس با این کشور چنان کرده است، که صدام حسین برای مصلاحه با آن و پیرون آمدن از شرایط کنونی، حتی حاضر است با نمایندگان اسرائیل بصورت آشکار مذاکره و مصلاحه کند. دولت عراق حتی بر تمامی کشور نیز مسلط نیست.

در ایران نیز حکومتی، که خود برای جلب نظر و حمایت امریکا و باقی ماندن در زیر چتر حمایت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تدارک اختناق سراسری را می‌بیند، تا مبادا مخالفان این سیاست‌ها در جامعه به نیروی سیاسی رقیب تبدیل شوند، حکومتی که کشور را زیر بار ۴۰ میلیارد دلار بدهی کمر شکن جهانی برده است، برای باصلاح "مقابله" با امریکا به یاد "مصلاحه" با عراق نمی‌افتد. اگر چنین مصلاحه‌ای در چنین شرایطی (جنجال عظیم محاصره اقتصادی ایران) در خدمت این هدف می‌بود، آنوقت باید بازتاب‌های داخلی این تدارک، به گونه‌ای جز آن بود، که در بالا به آن اشاره کردیم. مسائل و حوادث در ارتباط با یکدیگرند و باید در ارتباط با یکدیگر نیز تحلیل و ارزیابی شوند. حتی اگر (به فرض محال) حکومت ایران انگیزه مقابله با محاصره اقتصادی امریکا را داشته باشد، حکومت عراق می‌داند، که نباید در این مسیر گام بردارد و بدون تردید گام برنخواهد داشت، مگر در دام توطئه دیگری نظیر توطئه حمله به کشور کویت اسیر باشد و یا اسیر بشود. بنابراین، اگر این مذاکرات نیز بخشی از توطئه امریکا نباشد، باید فارغ از زدو بند پشت پرده انجام شود. در این صورت با مذاکره و مصلاحه تحت نظارت ملی همان اندازه می‌توان موافق بود، که با زدو بند و معامله، با اهداف غیرملی نباید موافق بود.

ارزیابی ما از این رویداد در حال تکوین، با دیگرانی که به ظاهر پرچم خون خواهی ۸ سال جنگ را برافراشته‌اند و حکومت نیز با استفاده از همین پوشش و غیرمنطقی بودن مخالفت‌ها، به مذاکرات پنهان با اهداف غیرآشکار ادامه می‌دهد، تفاوت دارد.

ابتداء آزادی، سپس مذاکره و مصلاحه، ابتداء آزادی سپس انتخابات، ابتداء آزادی سپس مناسبات با هر دولت و کشور دیگر. فقط از این طریق است، که توطئه‌ها را می‌توان خنثی کرد و گام‌ها را هماهنگ با منافع ملی کشور برداشت. برای این کارزار حیاتی باید در یک جبهه (تحت هر نام) و برای دفاع از همه طرفداران آرمان‌های آن از هر طبقه، قشر، گروه، سلیقه، حزب، اندیشه ... یکپارچه وارد عمل شد. هماهنگی اپوزیسیون خارج از کشور با خواست واحد مخالفان دولت در داخل کشور به تقویت این جبهه کمک می‌کند و شکل‌گیری آنرا تسهیل می‌کند.

غفلت از مسیر واقعی رویدادهای ایران، فرصتی است برای توطئه‌چینی‌های بیشتر و زدو بندهای وسیع‌تر در پشت پرده حکومتی، با همان قدرت‌های جهانی، که برخی‌ها چهره واقعی آنرا در سال‌های اخیر از یاد برده‌اند.

از فاکس و تلفن شماره ۰۴۵-۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) می‌توانید برای تماس سریع با «راه توده» و ارسال اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.

Postfach 45, 54574 Birresborn, Germany

روح سرگردان "چپ دمکرات" در جهان سرمایه داری

در بیش از ۱۲۵ سال، که از انتشار "کاپیتال" مارکس می گذرد، قاتلان زیادی برای کشتن مارکس بر روی صحنه آمده اند و رفته اند و باز هم دیگرانی این وظیفه ناممکن را بدوش کشیده و می کشند. این روند اکنون در جریان "چپ" ایرانی در خارج از کشور نیز مشاهد می شود، البته قاتلان ایرانی مارکس، این وظیفه را در سطح نازلی پیش می برند. به این معنا که آنها حتی در حالیکه مدعی مزگ مارکس و لنین و سوسیالیسم علمی می شوند، بخود زحمت ارائه یک استدلال جدی و جدیدی را هم نمی دهند، آنها تنها حرف های رسانه های پوپولیستی سرمایه داری را، که مدعی هستند، فروپاشی اتحاد شوروی، یعنی مرگ مارکس و سوسیالیسم، تکرار می کنند.

سخنرانی های ارائه شده در کنفرانس دو هزار "دانشگاه لندن، بویژه در آن بخش هایی که به تحلیل "تئوریک" فروپاشی اتحاد شوروی و علل آن می پردازند، ریشه در همین کارزار ۱۲۵ ساله داشت. گوشه ای از این توهمات را با هم بخوانیم:

- جوهر برنامه چپ مارکسیست در ایران، سازماندهی اقتصاد کشور بر اساس مالکیت عمومی و یا دولتی بود و طبقه کارگر عامل تاریخی دگرگونی جامعه سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم پنداشته می شد... اینک در دنیا، هم این برنامه سوسیالیستی با آخرین دگرگونی های احزاب چپ در اروپای غربی و فروپاشی "سوسیالیسم واقعا موجود" پایگاه های انسانی خود را از دست داده است، هم اصولا تحولات ساختاری سرمایه داری و فروکش کردن جنبش کارگری در غرب جایی برای اعتقاد به نقش طبقه کارگر، چون عامل تاریخی گذار به سوسیالیسم باقی نگذاشته است" (بیژن حکمت، "کار" شماره ۱۰۴)؛

- تا قبل از فروپاشی شوروی، چپ ایران عموما نظام سوسیالیستی را الگوی کامل اصلاحات و تحولات و سیاست گذارنی های فوق (اقتصادی و اجتماعی بسود کارگران و دهقانان...) تلقی کرده و آن را نظامی مبتنی بر مالکیت اجتماعی (دولتی و تعاونی) تعریف می کرده است. اما خواسته من و بسیاری از فعالان جنبش چپ، دیگر تحقق انقلاب اجتماعی، به معنای استقرار نظام مبتنی بر مالکیت دولتی و تعاونی بر وسایل تولید نیست. ("فرخ نگهدار"، عضو رهبری سازمان فدائیان خلق اکثریت، "کار" شماره ۱۰۴)؛

- اساسا، ساختمان سوسیالیسم علمی بر پایه دیکتاتوری پرولتاریا، آنگونه که پایه گذاران آن ترسیم کرده اند، اساسا در جایی تحقق پذیر نیست ("بابک امیر خسروی"، "کیهان لندن" شماره ۵۴۷، ۱۸ اسفند ۱۳۷۳).

کسانی که مجموعه نظرات سخنگویان فوق الذکر را در کنفرانس دوهزار "دنبال کرده باشند و همچنین با دیگر موارد ابراز نظر آنها درباره "سوسیالیسم علمی" آشنائی داشته باشند، می دانند، که تنها "استدلال" برای پشت کردن این معتقدان دیروزی به سوسیالیسم، همانطور که در بالا اشاره شد، همانا "فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود" است.

واقعیت آنست که آنها تاکنون، نه یک بررسی همه جانبه از علل این فروپاشی ارائه داده اند و نه می گویند و یا می نویسند، که بنظر آنها کدام ارتباط علت و معلولی بین این "فروپاشی" و "ماتریالیسم تاریخی" و "اسلوب تفکر دیالکتیکی" وجود دارد و چگونه آنها از آن فروپاشی، رد این دو را نتیجه گرفته اند! آن فروپاشی می تواند دلیل رد صورتبندی های اقتصادی-اجتماعی جوامع بشری باشد؟ این فروپاشی می تواند مانع کشف تاریخی مارکس از علل (تضاد آشتی ناپذیر درونی) و عامل (نیروی تاریخی) تغییر و تبدیل آنها در روند تاریخ حیات بشری ارزیابی شود؟

آیا می توان از واقعیت "فروپاشی" و "فروکش جنبش کارگری در غرب" در دوران فعلی، به این نتیجه رسید، که مبانی نظرات اقتصادی-اجتماعی مارکس در "کاپیتال" نادرست اند، ولذا دیگر نباید طبقه کارگر را "گورکن سرمایه داری" پنداشت؟

برای پاسخ به پرسش فوق از مقاله تاکنون منتشر نشده آهنگ خداحافظی، بقلم روبرت اشتیگروالد (Dr. Robert Steigerwald)، فیلسوف مارکسیست معاصر آلمانی، که اخیرا در اختیار "راه توده" قرار گرفته است، استفاده شد.

آینده، یعنی سوسیالیسم!

اول- "ماتریالیسم تاریخی"، واقعیت خدشه ناپذیر!

"روبرت اشتیگروالد" در مقاله خود از کانت نقل قول می کند، که در یکی از آثار خود درباره تاریخ فلسفه می نویسد: "سرانجام آن متفکری پیدا خواهد شد، که همانند نیوتن و کپلر، که طبیعت را کشف کردند، او نیز قوانین رشد تاریخ (جوامع بشری) را بیابد". اشتیگروالد ادامه می دهد: "مسئله - در بحث کانت - برسر این نکته بود، که چگونه می توان خدشه ناپذیری قانونمند بودن روندهای طبیعی را، که توسط نیوتن کشف شده بود، و کانت به آن معتقد بود، با آزادی بشر، که کانت آنرا غیرقابل چشم پوشی می دانست، منطبق دانست؟ مسئله ای، که بالاخره در "ماتریالیسم تاریخی"، و بر پایه هویت عینی قوانین تاریخی-اجتماعی، توضیح داده شد. کانت و دیگر فلاسفه کلاسیک بورژوازی، بویژه "هگل"، در اینمورد کوشش فراوانی بکار بردند، تا به راه حل این مسئله دست یابند. چرا آنها نتوانستند به آن دست یابند؟ پاسخ روشن است: شناخت قوانین تاریخی-اجتماعی با این نتیجه قانونمند درونی همراه است، که ویژگی صورتبندی های اجتماعی، در تاریخی و گذرایی بودن آنهاست. یک بورژوازی انقلابی با این شناخت خود، چه باید می کرد؟ شناختی، که نه تنها گذرا بودن فئودالیسم، و لذا امکان پیروزی بر ساختار اجتماعی فئودالیسم را به او نشان می داد و اثبات می کرد، بلکه ای، که با آن موافق نبود، بلکه گذرا بودن و تاریخی بودن جامعه بورژوازی را نیز اثبات می کند، که تازه نبرد برای پایه گذاری آن جریان داشت؟ یک چنین شناختی اجبارا به این معنا بود، که دانشمندان بورژوازی، برای آنکه بتوانند به این شناخت دست یابند، شاخه ای را که خود روی آن نشسته بودند، می بریدند.

رویکردانی تمام کسانی که روزی به مارکسیست بودن و شدن خود مباحثات می کردند از دیدگاه "ماتریالیستی" ("ماتریالیسم تاریخی") و آنچه واقعیت تاریخ چند هزار ساله گذشته جوامع بشری است، هیچ زمینه تئوریک دیگری ندارد، مگر آنکه بخواهند - آگاهانه و یا ناآگاهانه- القاء کنند، که سرمایه داری ابدی و پایان تاریخ است، زیرا گویا "ساختمان سوسیالیسم علمی" اساسا در جایی تحقق پذیر نیست و "واقع بینی ایجاب می کند، به سرمایه داری، نه مانند یک شر (استدلال این گروه)، که باید بهتر قیمتی از آن خلاصی جست، بلکه چون یک واقعیت اجتناب ناپذیر، با جواب مثبت و منفی آن و به مثابه یک ضرورت اجتماعی-اقتصادی اجتماعا و تاریحا لازم، نگرست و آنرا در جهت منافع عمومی هدایت کرد" ("بابک امیر خسروی"، همانجا).

بدین ترتیب فرار چپ، دمکرات شده ایرانی و همفکران خارجی آن از دیدگاه فلسفی "ماتریالیسم" (و ایدئالیست شدن آنها)، برپایه اثبات نادرستی این دید فلسفی قرار ندارد، بلکه به منظور توجیه ساختار میرنده سرمایه داری انجام می شود. بنظر آنها گویا سرمایه داری "شر" نیست و جهات "مثبت" نیز دارد، بدون آنکه کلمه ای در اینباره بزیان رانده شود، که برای چه کس و چه کسانی "شر" نیست و جهت "مثبت" آن در خدمت چیست؟

آنها می خواهند با جای پای "هگل" بگذارند. این جای پا را "روبرت اشتیگروالد" در مقاله فوق الذکر خود، چنین توضیح می دهد: "نه تنها برای فلاسفه سرمایه داری این نکته (ابدی نبودن جامعه سرمایه داری) خیلی زود روشن شد، بلکه همچنین برای "هگل"، ازجمله در رساله او درباره "فلسفه حقوق" در سال های قبل از ۱۸۲۰، روشن شد، که جامعه سرمایه داری با تهدید "فقر" - عنوان او برای پرولتاریا - روبروست. بر مبنای این شناخت، او پیشنهاداتی را با هدف خنثی سازی این خطر آماده ساخت، تا از اینطرف، با جامعه سرمایه داری، تاریخ را به پایان برساند.

نه آن کوشش "هگل" پایدار ماند و نه کوشش قاتلان جدید مارکس و نفی کنندگان سوسیالیسم علمی پایدار خواهد ماند. درک تاریخ و ساختار جامعه بشری تنها بر پایه درک ماتریالیستی تاریخ و جامعه ممکن است. شناختی، که هر روز بیشتر به دانش عمومی رشته های مختلف علوم تبدیل می شود. علومی که همه بر مبنای "رشد و تکامل" و "شدن" همه پدیده ها و سیستم ها در طبیعت، تاریخ و جامعه بشری، استوار هستند.

روبرت اشتیگروالد در کتاب ارزنده خود "خداحافظی با ماتریالیسم. ماتریالیسم و علوم مدرن" ازجمله می نویسد: "آلیا پریگوگینی" (Ilya Prigogine)، (برنده جایزه نوبل) و "ایزابلا اشتنگرز" (Isabelle Stengers)، در کتاب خود، تحت عنوان گفتگو با طبیعت، که در سال ۱۹۹۰ منتشر شد، می نویسند: "واقعیت شباهت معینی با وضعی را نشان می دهد، که پایه "ماتریالیسم دیالکتیک" شد... ما در بند ۵ و ۶ (کتاب خود) "طبیعتی را برشمریم، که می توان آنرا تاریخی (گذرا) نامید. طبیعتی، که قادر به رشد و نوآوری است. جالب توجه آنست که ایند وجود "تاریخ" طبیعت، مدت ها پیش توسط مارکس، و بطور دقیق توسط انگلس، بعنوان بخشی جدائی ناپذیر از "ماتریالیسم تاریخی"، مطرح شده بود". اینلو بر این پایه، گذار درک علمی را از بودن به شدن می طلبند.

اشتیگروالد ادامه می دهد: "هاوکینگ (Hawking)، بنظر من برجسته ترین تئوری دان فیزیک معاصر، تئوری خود را برپایه این اصل قرار داده است، که کوچکترین اجزا ساختمان (هی) چیز تا دورترین و برای ما هنوز ناشناخته ترین کهکشان ها نیز در حال شدن، هستند. بدون تردید قوانینی وجود

نداشت و امروز از موضع راست، "محدود کردن نقش بازار" و مبارزه با "وسوسه سود حداکثر سرمایه" را وظیفه طبقه کارگر قلمداد می‌کند!

"هانس هانس هولس" (Hans Hans Holz) در کنفرانس اشتوتگارت به‌مناسبت ۱۲۵مین سال تولد لنین (آوریل ۹۵) سخن، آموزنده‌ای را به زبان آورد، وقتی گفت: سرمایه‌داری می‌خواهد، که ما ابتدا لنین را فراموش کنیم و به مارکس به‌پردازیم. سپس از ما می‌طلبد، که از "مارکس" سالمند و پرتجربه، به مارکس جوان بازگردیم و آثار انگلس را هم به بایگانی بسپاریم. کار به اینجا هم ختم نخواهد شد. آنها از ما می‌خواهند، تا از مارکس انقلابی به مارکس فیلسوف بازگردیم، تا بدین طریق از دردسر مارکس سیاستمدار خلاص شوند. وقتی همه این مسیر را طی کردیم و به زانو درآمدیم، آنوقت از ما می‌خواهند، که به همان سوسیالیسم تخیلی قناعت کرده و برویم گوشه کتابخانه‌ها بنشینیم!

"چپ، دمکرات" شده، که جریمه چپ‌روی گذشته را اکنون با راست‌روی بی‌پروا از دست‌گیر فشار تبلیغات سرمایه‌داری به ایدئولوژی‌زدایی از خود تن داده است.

ریشه این سردرگمی و تسلیم‌پذیری، یکی ترک تحلیل ماتریالیستی از جامعه و تاریخ آن است، و دیگری عدم شناخت و یا فراموش کردن دو کشف بزرگ مارکس: "تئوری ارزش اضافه و انباشت سرمایه (که باید آنرا جداگانه، اما در ارتباط با برداشت‌های جدید چپ، سرگردان شکافت).

انگلس گویی در پاسخ به "چپ" دمکرات شده، و سرگردان امروز در جریان بررسی طرح برنامه حزب سوسیال دمکرات آلمان در سال ۱۸۹۱ نوشت: "سازمان‌دادن طبقه کارگر و رشد مداوم مقاومت آن می‌تواند به سد نسبی در برابر رشد فقر تبدیل شود." (نه مبارزه با "وسوسه سود حداکثر سرمایه!)

تضعیف مبارزه طبقه کارگر و سیر نزول سازماندهی آن، شرایط مساعدی را برای بورژوازی، بمنظور بالا بردن درصد انباشت سرمایه و تشدید فقر طبقه کارگر فراهم می‌کند. امری که در جهان امروز (ازجمله در ایران)، بدنبال شکست کشورهای سوسیالیسم واقعا موجود در نبرد بین دو سیستم، تشدید شده است.

مبارزه با فقر تاریخی طبقه کارگر، جز با پشت‌سر گذاشتن سیستم حاکم سرمایه‌داری ممکن نیست، بعبارت دیگر، تضاد آشتی‌ناپذیر بین کار و سرمایه، یعنی تضاد بین استثمار نیروی کار - پرداخت تنها بخشی از ارزش تولید به کارگر و تصاحب ارزش اضافه توسط صاحب ابزار تولید - برای انباشت سرمایه از یکسو، و مبارزه برای دریافت ارزش واقعی نیروی کار، از سوی دیگر، در چارچوب این سیستم غیرقابل حل است. این تضاد تنها با پایان دادن به استثمار طبقه کارگر، یعنی با آزادی کامل او و تنها از طریق پایان دادن به شیوه تولید سرمایه‌داری ممکن است. ازاینرو است، که مارکس طبقه کارگر را "گورکن سرمایه‌داری" اعلام می‌کند.

فوق بین کارگر روزمزد منفرد، و طبقه کارگر متشکل و مسلح به درک تئوریک محیط پیرامون (طبیعت و جامعه)، همان ارتقای "برده" کار روزمزدی، به "عامل تاریخی" گورکن سرمایه‌داری است.

این نقش و وظیفه تاریخی، حتی زمانی که طبقه کارگر به این نقش آگاهی هم نداشته باشد، و "پیشقراولان تئوریک" این طبقه هم به وظیفه خود برای ارتقا دانش و آگاهی طبقه و سازماندهی آن عمل نکنند، بقوت خود باقی است.

بر این پایه است، که فرار "چپ، دمکرات" شده ایرانی و غیرایرانی را از سنگر مبارزه طبقاتی و جستجوی جای مناسبی برای خود در سیستم حاکم سرمایه‌داری، حتی با حفظ نام "کمونیست"، اما معتقد شده به مبارزه در راه محدود کردن "وسوسه" و افسار گسیختگی سرمایه‌داری را نمی‌توان برخاسته از منطق علمی دانست.

مبارزه طبقاتی به معنای برقراری "سوسیالیسم" در ایران امروز مطرح نیست. درواقع باید برای دوران طولانی در ایران رشد اجتماعی-اقتصادی را تصور کرد، که در آن سرمایه‌داری ملی ایران نقش برجسته و مهمی را ایفا خواهد ساخت. مرحله رشدی، که نیاز به یک توافق ملی وسیع بر سر برنامه یک "دولت وحدت ملی" را ضروری می‌سازد. اما این واقعیت به این معنا نیست، که نیروی چپ میهن ما نداند، بر پایه کدام درک تئوریک از روند رشد تاریخی-اجتماعی در ایران قرار دارد و یا باید قرار داشته باشد. توافق تاریخی و اتحاد عمل ضروری نیروها، اجتناب‌ناپذیر است، اما باید دانست، چپ در کجا قرار دارد و در حله اول از منافع روز و آینده کدام طبقات و اقشار اجتماعی دفاع می‌کند؟!

دارند، که چگونگی رشد کپکشان و تمامی آنچه را که در بر دارد، تعیین می‌کنند. (۱)

می‌توان از خود پرسید: آنها که شکست کوشش بزرگ بشریت مترقی برای ساختمان سوسیالیسم را، بدون حتی یک دلیل علمی و قانع‌کننده، نفی درک ماتریالیستی از تاریخ معرفی می‌کنند، می‌خواهند چه کسی را به چه چیز متقاعد کنند، چپ را به ابدی بودن سرمایه‌داری و لزوم کوشش برای هدایت اقتصاد بازار در جهت منافع عمومی؟! ("بایک امیرخسروی"، همانجا) و یا راست را به تسلیم شدن ابدی چپ دمکرات شده؟

"عامل تاریخی"

در اینکه یکی از وظائف نیروی چپ انقلابی در ایران، مبارزه جدی و پایدار برای بهبود وضع زندگی زحمتکشان است، یعنی دفاع از منافع روز آنها و بقول بیژن حکمت، "طرفداری از تجدید توزیع درآمد به نفع لایه‌های کم درآمد جامعه"، تردیدی روا نیست، اما این وظیفه را نمی‌توان بدون دفاع از منافع آینده طبقه کارگر و با نفی وظیفه پراهمیت مبارزه برای دسترسی به دورنمای تاریخی جامعه در خدمت کل بشریت، یعنی نفی در نفی صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری، انجام داد. این همان کوشش ناموفقی است، که "چپ، دمکرات" شده آنرا، به بهانه آنکه "ساختمان سوسیالیسم در دستور روز نیست"، به رسالت خود تبدیل کرده است.

ماتریالیسم دیالکتیک درکی نو از مقوله "عامل آگاه" (عامل تاریخی) ارائه می‌دهد و آنرا دقیق و غنی می‌سازد. ماتریالیسم دیالکتیک انسان را یک موجود مجزا و منفرد و غیرتاریخی نمی‌داند، بلکه او را یک موجود اجتماعی ارزیابی می‌کند، که در روابط معین و تاریخی در روند تولید اجتماعی قرار گرفته است و با تغییر این روابط، تغییر می‌یابد و رشد می‌کند. انسان دوره برده‌داری و فئودالیسم، همانند انسان جامعه پیشرفته سرمایه‌داری نیست! اکتیوگروالد می‌نویسد با این برداشت از عامل تاریخی و انسان اجتماعی آگاه در مرحله معین تاریخ است، که می‌توان معنای این سخن لنین را درک کرد: "مهمترین نکته در مارکسیسم، کشف نقش تاریخی-جهانی پرولتاریا است. نکته‌ای که (با توجه به محتوا و روح آن) تنها به جنبه اجتماعی نقش طبقه کارگر محدود نمی‌شود، بلکه جنبه فلسفی آنرا هم دربر می‌گیرد."

با درک انسان، به‌مثابه "انسان تاریخی" است، که کار روشنفکرانه و داهیانه مارکس و بویژه انگلس در توسعه، تکامل و تطبیق برداشت ماتریالیستی از طبیعت به جامعه، شناخته می‌شود.

اما تطبیق درک ماتریالیستی از طبیعت به جامعه، تنها وقتی ممکن می‌شود، که پایگاه اجتماعی این فلسفه تغییر یابد. پذیرفتن "فلسفه ماتریالیستی طبیعت و جامعه انسانی، از دیدگاه تاریخی-اجتماعی بورژوازی ممکن نیست، بلکه برای درک آن باید در جایگاه تاریخی طبقه کارگر قرار گرفت. امر مهمی، که مارکس و انگلس پایه‌گذاران آن بودند.

بنابراین، تنها بر پایه درک ماتریالیستی از تاریخ جوامع بشری (ماتریالیسم تاریخی) است، که می‌توان نقش تاریخی طبقه کارگر را بعنوان "عامل تاریخی" در دوران سرمایه‌داری و به‌مثابه "گورکن آن درک کرد، و نه بر پایه فروکش و یا آوج مبارزات روزانه آن. چپ دمکراتی، که پایگاه درک ماتریالیستی از تاریخ را ترک کرده است، عجیب هم نیست، که نتواند فقدان رابطه علت و معلولی پدیده‌ها را درک کند و فقدان رابطه علی (kausalität) بین فروکش کردن مبارزه روز (در دوران اخیر، شکست "سوسیالیسم واقعا موجود در نبرد بین دو سیستم) و نقش تاریخی طبقه کارگر را دریابد. بنابراین نه علم، که شناخت چپ، دمکرات شده از واقعیت، "معلول" است!

دوم- پرولتاریا "گورکن سرمایه‌داری" است!

برخی از نیروهای "چپ" میهن ما در مهاجرت و بویژه در کشورهای اروپای غربی یک نکته را فراموش کرده‌اند و آن اینست که سطح زندگی در این کشورها (حتی در میان کارگران و زحمتکشان) ناشی از دو واقعیت است، یکی مبارزه سازمان‌های کارگری این کشورها در سایه وجود کشورهای "سوسیالیسم واقعا موجود"، و دیگری، غارت مستعمرات در گذشته و جهان سوم در دوران اخیر.

باوجود این واقعیت و علیرغم رشد بحران ساختاری در نظام سرمایه‌داری، کسانی از تحولات ساختاری سرمایه‌داری (بیژن حکمت) صحبت می‌کنند و آنرا دلیل کافی برای اثبات نادرستی برداشت مارکسیستی از گذرایی بودن صورتبندی سرمایه‌داری و بی پایه بودن رسالت تاریخی طبقه کار برای پایان دادن به دوران سرمایه‌داری و ایجاد سوسیالیسم، می‌پندارند.

بعبارت دیگر، "چپ" ایدئولوژی‌زدانی شده، محروم از امکان تئوریک تحلیل مشخص وضع سیستم سرمایه‌داری در پایان هزاره دوم، به همان مبدا فکری باز می‌گردد و همان نسخه ایدئالیستی و اراده‌گرایانه را پیشنهاد می‌کند، که در سه دهه پیش از موضع "ماورای چپ"، ارائه می‌داد. آنروز می‌گفت باید کارگران و توده‌های غیر "سیاسی" را از طریق "جنگ چریکی" به تحرک واداشت، زیرا آنها غیرسیاسی شده‌اند و بدنبال زندگی رفته‌اند (۲) اکنون مشکلات و ناتوانی خود را در سازمان دادن طبقه کارگر، دلیل پایان نقش تاریخی طبقه قلمداد می‌کند! آنروز از موضع چپ به کار سیاسی در میان توده‌ها اعتقاد

(۱) - (S.W. Hawking, Einsteins Traum, Expeditionen an die Grenzen der Raumzeit, Reinbek ۱۹۹۳, S. ۱۲۷)

(۲) از جمله آثار "مسعود احمدزاده" و "امیر پرویز پویان" از شهدای سازمان چریک‌های فدائیان خلق ایران در زمان شاه، مانند نبرد مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک

ارباب جراید، رسالت تنویر افکار و پاره ای ادعای دیگر

نشریه "جامعه سالم" چاپ تهران، در آخرین شماره خود، گزارشی از وضع مطبوعات در ایران چاپ کرده است. در این گزارش تحلیلی اشارات صریحی به تگرانی های ناشی از یورش به مطبوعات غیردولتی، زودبندهای وزارت ارشاد اسلامی با صاحب امتیازان برخی نشریات، شایعات، قدرت "حاجی آقا"ها در پشت صحنه، قدرتمندان ناشناسی در اقتصاد ایران و ... شده است. از این گزارش مشروح بخش هایی را برگزیده ایم، که می خوانید:

به نظر می رسد ارباب جراید باورشان شده، که اگر فلان اتفاق در روز تعطیل نیفتاده بود، کلک شایعه و شایعه پراکن را می کردند. اما واقعیت این است، که برای جلوگیری از شایعه از مطبوعات کار زیادی بر نمی آید. نلی یا اثبات این که علت مرگ شخصی معین چه بوده؟ نه در صلاحیت مطبوعات است و نه در حیطه عمل آن. تقریباً محال است، که نشریه ای دنبال تکذیب شایعه برود و به موانع اخلاقی، حرفه ای، عقلی و قانونی برنخورد، یا مضحکه نشود. توانایی مطبوعات در برابر شایعه پراکنشان شبیه قدرت نیرویی نظامی است در برابر کودکانی، که از پشت بام خانه شان سنگ می پرانند. صورتی در زیر دارد، آنچه در بالاستی. در هر حال مطبوعات دست راستی معمولاً در همه جا بد عنقند، اما لحن تشر زدن به همان ملت "نجیب و شریف" شاید نور باشد. بسیاری از اهل مطبوعات باور کرده اند، که سیاست پنهانی است، اما اقتصاد آشکار است. حتی خود آنهاست که این گونه جمله ها را تکرار می کنند، به احتمال زیاد می توانند فهرستی به دست بدهند از یک دوجین نام مشهور، که در جامعه ایران از همه قدرتمندترند. اما در مورد اقتصاد اصلاً این طور نیست. اسم بسیاری از آدم هایی را که واحد معاملاتشان به میلیارد است، کمتر کسی می داند، چه رسد به کسانی که هم اکنون آرام و بی صدا زمین و زمان را می بلعند و در زمینه اقتصاد قدرت می گیرند. قدرتمندان صحنه سیاست، تا حد بسیار زیادی علنی اند، اما قدرتمندان عرصه اقتصاد - البته بعنوان فرد، نه طبقه - بی چهره و حتی مخفی اند. کمتر کسی از این که درباره اش بنویسند قدرت و نفوذ سیاسی دارد، می رنجد، آدم ها معمولاً به چنین صفتی مباهات می کنند، اما اگر اسم کسی را بعنوان تاجر موفقی ببرند، که در ده سال اخیر به ثروتی نجومی رسیده است، بیدرنگ به دست و پا خواهد افتاد و به هر ترند و تهیدی متوسل خواهد شد، تا زیر نورافکن نرود.

قدرت سیاسی پایه هایی دارد، که تا حدی مشروع، قانونی و قابل دفاع است. هر نظام مستقری، بنا به تعریف، حتماً تا حدی پشتیبان و پایه دارد و گرنه نه نظام است و نه مستقر است. اما گاویندی های عرصه اقتصاد، داد و ستدهای هنگفت مالی و سرخ هایی، که به پشت پرده های ضخیم محافظی در بسته و به خویشاندی ها می رسد، خالی از هر مشروعیت و حقانیتی است، که بتوان از آن علناً دفاع کرد. پیامد چنین استدلالی این خواهد بود، که در نهایت امر، مطبوعات ما به چیزهایی توجه نشان بدهند، که اول وسط میدان اصلی شهر اتفاق بیفتد و دوم، طوری درباره آن حرف بزنیم، که به گاو و گوسفند کسی برنخورد. در بانک های دولتی، که گاه و بی گاه دست به فروش سکه طلا و سهمیه ارز می زنند، و به یقین مدارک معتبر و مستندی وجود دارد، که اینها به کسانی، با اسم و رسم و نشانی و امضای واقعی، فروخته شده، اما آن خریداران جزو چه باندهایی اند و آن غنایم مورد بحث سر از کجاها در می آورد؟ در ژاپن، در ایتالیا، تقریباً در سراسر آمریکای لاتین و در بسیاری جاهای دیگر هم چنین بامبول هایی می زنند، و در آن جاها هم سر روزنامه نگارانی را که سوی دماغ شوند، زیر آب می کنند. در این جا تحقیق روزنامه نگارانه از این نظر خطرناکتر هم هست، که برای آدم کنجکاو پاپوش می دوزند و فلک هم به داد قربانی نخواهد رسید.

جنگ و گریز، و رابطه مهر و کین، با مطبوعات البته تازگی ندارد. بگیر و ببندهای مطبوعاتی و تعطیل کردن های دست جمعی همیشه نشانه

چرخش های مهمی در سیاست دولت، یا روی کار آمدن جناحی تازه در حکومت بود. در حال حاضر هر چند که سیاست اعلام شده معینی در مورد مطبوعات به چشم نمی خورد، مدام اخباری از "تهاجم" به گوش می رسد، که بند دل بعضی از ارباب جراید را پاره می کند: که وزرات ارشاد به اشغال وزارت اطلاعات یا سپاه درآمده، که سازمان تبلیغات اسلامی اختیار امور مطبوعات را به دست گرفته، که ۴۷ نشریه به یک گردش قلم معدوم شده اند.

اوایل دهه ۱۳۵۰ دولت امتیاز نشریات کوچکی را که مدام از مشکل مالی می نالیدند، همراه با امتیاز چند نشریه ای، که دوستشان نداشت، بازخرد کرد و همه را به خیر و خوشی بست. امروز هم یکی از شرایط دریافت جواز نشریه این است، که متقاضی آدم "با صلاحیتی" باشد. در دنیایی که هزار چرخ می خورد و کینه ها ابدی اند، چگونه می توان با صدای بلند فکر کرد، اما دشمن تتراشید؟

سطح بالا و کنایه دار و قلنبه می نویسید، عده ای خوششان می آید، اما آگهی دهنده مالدار و حساس به جریان های سیاسی می گوید، "چپ می زنید و می خواهید دل پیر و پاتال های سیاسی قدیم را خوش کنید. برای چه به شما آگهی بدهم؟ کمونیست که کراوات ابریشمی نمی زند." مرتباً صاحب امتیاز را صدا می زنند و نصیحتش می کنند، که به عمال و اذناش دهنه بزند، "جو ارشاد خراب است" و باید مدام دست به عصا بود.

تلاش های زیادی شد، یا در واقع آب های زیاد در هاون کوبیده شد، که مقام های مسئول رتق و فتق امور مطبوعات از قضاوت خودسرانه بپرهیزند و دستگاه قضایی را عادت بدهند، که به وظیفه اش عمل کند. در این مورد هم کار از حد لایحه و درج در روزنامه رسمی فراتر نرفت. آن نوع بحث در دفاع از آزادی، منطق ضعیفی دارد، عمل ماموران دولت در تعطیل نشریه بدون ارجاع به مقام قضایی هم خلاف نص و روح قانون است. مشکل تا حد زیادی در آنجاست، که وقتی قدرت مستقر، چاپ حرفی را تحمل ناپذیر می بیند، به نحو اولی ابراز آن در دادگاهی علنی را هم تحمل نمی کند، درست مثل این که بخواهیم به زندانی سیاسی اجازه بدهیم، جلو همه از عقاید خاتانه اش دفاع کند! امروز مطبوعات ایران به طور مطلق از همیشه بهترند، اما مردم هم نسبت به صد سال قبل پیشرفته ترند. پس باید پرسید: از نظر نسبی چطور؟ اگر بهترین مطبوعات ممکن همین چیزی باشد، که امروز در برابر داریم، پس لابد نظام اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی این مملکت هم به همین اندازه بی نقص است. اگر معتقدیم که هر چیزی می تواند بهتر شود، و درست در همین شرایط بهتر شود، نه صد سال دیگر، یقیناً مطبوعات هم یکی از آن چیزهای قابل بهبود است.

برای ریاست جمهوری چپ مذهبی کاندیدا معرفی می کند!

نشریه "پیام دانشجو" در آخرین شماره خود (۳۰ خرداد) اطلاع داد، که حجت الاسلام "علی اکبر محتشمی"، وزیر سابق کشور (از جناح چپ مذهبی) در جلسه پرسش و پاسخ با دانشجویان دانشگاه "برعلی" همدان گفته است: در صورتی که زمینه فعالیت های سیاسی در جامعه فراهم شود، این جناح برای انتخابات آینده ریاست جمهوری نیز نامزد معرفی می کند. دولت وام های خارجی را عمدتاً به جای سرمایه گذاری در طرح های زیربنایی کشور، صرف واردات کالاهای غیرضروری از جمله کالاهای لوکس کرده است.

میزان بدهی های کشور ۴۰ تا ۶۰ میلیارد دلار است و دولت آینده برای بازپرداخت بدهی های خارجی با مشکل مواجه می شود. وی گفت: جناح راست از دو گروه افراد سنتی و افراد تحصیل کرده تشکیل می شود و پیش بینی کرد در صورت تقویت جناح سنتی آقای ناطق و در صورت قدرت گرفتن تحصیل کردگان غرب، غلامحسین کرباسچی در انتخابات ریاست جمهوری پیروز می شود. وی افزود: احتمال شرکت نهضت آزادی در انتخابات، تحت فشارهای بین المللی وجود دارد.

به گفته وی با طرد جناح چپ در حال حاضر، مقام معظم رهبری تنها مانع برقراری رابطه با امریکاست.

"مطبوعات" آن نبردی را منعکس می کنند، که در جامعه جریان دارد!

همین گفتگوی چاره جویانه، ما را تا مرزهای تحلیل واقعی اوضاع ایران و سیاستی، که باید در برابر آن داشته باشیم، پیش نمی برد؟ به همین ترتیب، می توان در ارتباط با بسیاری از انتقادهای مطبوعات علیه سیاست های دولت و یا طرح های جانشینی، که بعنوان سیاست های اقتصادی و سیاسی "جانشین" طرح می شوند، اشاره کرد، که برجسته ترین نمونه آن انتشار فصل نامه "کتاب توسعه" در داخل کشور است، که به همت جمعی از کارشناسان، از هر گروه فکری، منتشر می شود و یا سلسله تحقیقات و میزگردهایی، که در نشریاتی نظیر "ایران فردا"، "جامعه سالم" و... حتی اخیراً مجله خوانندگی زن و در ارتباط با مشکلات و مسائل زنان ایران در جمهوری اسلامی انتشار می یابد.

نقش ما و شما در این کارزار کجاست؟ خود را توانسته ایم از زیر سایه مطبوعات جناح راست مهاجرت بیرون کشیده و به این کارزار - حتی در حد مطبوعاتی و همبستگی با مطبوعات داخل - بپیوندیم؟ در همین رابطه می توان مطالبی را در مجلات و روزنامه های دولتی و غیردولتی صبح و عصر، ماهانه و هفتگی ایران پیدا کرد، که هرگز در زمان شاه نشانه ای از آن یافت نمی شد.

ما این وضع را هرگز ناشی از تاییدات باصلاح انقلابی حکومت در جمهوری اسلامی ارزیابی نمی کنیم، بلکه حکومت را بدلیل وجود جنبش عدالتخواهانه و آزادی طلبانه در سراسر کشور، در اسارت آن تحلیل می کنیم و این نکته ایست، که بنظر ما باید "چپ انقلابی" در خارج و داخل کشور به آن بهای بسیار بدهد. این بخش از آزادی مطبوعات (درکنار مرزهای ممنوعه ای، که حکومت برای مطبوعات تعیین کرده است و پیوسته سعی دارد آنرا تنگ تر کند)، در حقیقت، یک آزادی انقلابی است، که توسط توده های عظیم مردم به حکومت تحمیل می شود. در واقع ظرفیت عظیم انقلاب ۵۷ هنوز، علیرغم همه خیانت های حکومتی و دشواری های تحمیل شده به آن، نقش نخست را در ایران ایفا می کند و این بخش از آزادی مطبوعات نیز درگرو این ظرفیت و تعمیق بیشتر آنست.

تعمیق این آزادی و شکستن سدهایی، که حکومت در اطراف آن کشیده، تاخیر ناپذیرترین وظیفه ماست. اما چگونه؟ بنظر ما، ابتدا، از طریق بازشناسی واقعیتها و اوضاع جاری در کشور، که طبعاً مطبوعات را نیز شامل می شود. امینواریم گام جدید شما با طرح سوالات مطروحه، سنگ بنای چنین بازشناسی باشد. حکومت و دست های پر قدرت پشت صحنه اگر بتوانند، همین امروز مطبوعات ایران را در چارچوب سه روزنامه "ایران"، "همشهری" و "رسالت" به اسارت می کشند. سه روزنامه ای، که خط و مشی حاکم بر هر سه آنها، فرستگ ها با اهداف ما و بسیاری از نویسندگان نشریاتی نظیر "سالم" و "دنیای سخن" و "ایران فردا" و "جامعه سالم" و... در داخل کشور فاصله دارد.

این سه روزنامه، که یکی وابسته به بازار، تجار و روحانیت سنتی سنگر گرفته در پشت آن می باشد و دو دیگر، که تاییدات زد و بند با امریکا را به نیابت از دولت "هاشمی رفسنجانی" تبلیغ میکنند، در واقع تلاش دارند، تا جانشین روزنامه های صبح و عصر دوران شاه شوند. خوانندگان و خریداران این سه روزنامه، مانند نشریات دیگر، دست به دهان نیستند. این سه روزنامه دستشان برای دفاع غیر آشکار و حتی گاه آشکار، از مناسبات اقتصادی با امریکا و غرب و در راستای دفاع از سرمایه داری لجام گسیخته در کشور باز است. آنها در عین تمکین از ادامه حیات در محدوده مرزهای ممنوعه حکومتی (عدم انتشار سریع، واقعی و مستقل اخبار و رویدادهای داخلی)، مشتری های نسبتاً پابرجای خود را دارند. آنها تحت حمایت آگهی های تجار و حمایت پنهان و آشکار دولتی و یا وابستگان پشت صحنه دولتی، علیرغم دشواری های ناشی از هزینه کاغذ و با وجود کاهش تیراژشان، بریزه در دوران اخیر، بهر حال آسوده خیال تر از بقیه به حیاتشان ادامه می دهند. محدودیت تحمیلی دولتی (سانسور) در انتشار سریع، واقعی و مستقل اخبار و رویدادهای داخلی و تحلیل و تفسیر مستقل آنها، درکنار بحران اقتصادی، در واقع به گروه دوم نشریات داخل کشور ضرباتی بسیار مهلک تر از گروه اول وارد می آورد، چرا که ارتباط توده مردم را با آنها تضعیف می کند. بنظر ما این یک سیاست بسیار دقیق و محاسبه شده از جانب حکومت است، برای رهائی از چنگال مطبوعاتی، که بهر حال آنگونه که حکومت بدان نیازمند است، قابل کنترل نیستند و به نوعی سخنگوی آن مردمی هستند، که با خوانندگان "رسالت" و "ایران" و "همشهری" فاصله بسیار دارند! (انتخاب این سه روزنامه بعنوان نمونه و نام نبرد از کیهان و اطلاعات و جمهوری اسلامی و... صرفاً بدان دلیل است، که این سه نشریه تابلوی تمام نما و دقیق آن نبردی هستند، که ما به آن اشاره می کنیم).

بنابراین تفاوت دیدگاه ها، محدودیت ها و ضعف و قدرت های مالی نشریات داخل کشور، حتی سانسوردولتی و یا سانسور خود خواسته برخی نشریات، اعم از دولتی و یا غیردولتی، نیز در ارتباط مستقیم با تحولات

نشریه "کار"، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، مدتی پیش در طی دو سوال خواهان نظیر پیرامون اشکال حمایت از آزادی مطبوعات در داخل کشور شده بود. "راه نوده" نظر خود را در این زمینه در اختیار این نشریه قرار داد، اما با کمال تأسف بخش های قابل توجهی از این پاسخ در نشریه مذکور بازتاب نیافت. بهمین جهت و با توجه به نقش بسیار پر اهمیتی، که اکنون مطبوعات در ایران به عهده دارند، ما چاپ کامل این پاسخ را برای آگاهی از تمامی مسائل مطرح شده در آن مفید می دانیم.

نشریه "کار"، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۲۷ آپریل ۹۵

همکاران عزیز!

پاسخ به نظرسنجی شما، که در دو سوال مطرح شده است، در واقع می تواند تا مرز تحلیلی واقعیتها از اوضاع ایران پیش برود. در اینصورت باید به دهها سوال پاسخ داد و یا برای آنها پاسخ مشترک یافت، تا به نتیجه گیری نزدیک به واقعیت دست یافت. ما، در عین حال که سعی می کنیم در همان قالب تعیین شده دو صفحه (A ۴)، عام ترین مسائل مربوط به سوالات شما را پاسخ دهیم، مانند گذشته، این نظر خود را یکبار دیگر و بنظر چاپ در نشریه کار، مطرح می کنیم، که تبادل نظرها و تحلیل مشترک موقعیت نشریات داخل کشور و نقش نشریات خارج از کشور - حتی در همان چارچوبی، که شما مطرح کرده اید - در عین کمک به آزادی مطبوعات، می تواند راهگشای بسیاری از پیوندها و نزدیکی های متکی بر واقعیات نیز باشد.

البته این تلاش، کوچکترین ارتباطی با تلاش برخی سازمان های "چپ" ایران در سال های گذشته، بنظر انتشار یک نشریه مشترک ندارد، تلاشی، که از ابتدا بدلیل متکی بودن چنین اندیشه ای به خوش باوری ها و تخیل پروری ها، شکست آن محتمل بود. هرگاه تصمیم گرفتید، تا این نظرسنجی را تا مرزهای بررسی دلائل آن شکست ادامه دهید، از ما نیز بپرسید، تا برایتان بنویسم، چرا آن تلاش یک تخیل محتمل به شکست بود. شکستی، که ظاهراً وقت، انرژی و حتی هزینه قابل توجهی را نیز بر باد داد!

در ارتباط با سوال اول، بنظر ما ابتدا باید مرزهای ممنوعه و سانسور را در جمهوری اسلامی بازشناسی کرد و تفاوت های آنرا با مرزبندی های ممنوعه در دوران سلطنت برشمرد. تفاوت جامعه امروز ایران، در مقایسه با جامعه پیش از انقلاب نیز دقیقاً از همین نقطه آغاز می شود. این مرزبندی اجازه نمی دهد، واکنش ها و ارزیابی ها نسبت به مطبوعات دو دوره پیش و پس از انقلاب، یکسان باشد. مثلاً مطبوعات (روزنامه ها و مجلات) در دوران شاه هرگز اجازه نداشتند، در ارتباط با نقش امپریالیسم جهانی، مطلبی، حتی در حد اشاره، بنویسند و یا در تلویزیون و رادیو کسی حق نداشت، کلامی در این زمینه بر زبان آورد. این نوع کلمات معمولاً یا در میدان های تیرباران بر زبان می آمد و یا در آخرین دقائق حیات در آپارتمان و خانه ای (خانه تیمی)، که توسط ساواک محاصره شده بود. حالا، مطبوعات کنونی ایران را (جز "همشهری" و "ایران"، که اخیراً به همت دولت منتشر می شوند) بیابند با هم ورق بزنیم، تا این تفاوت را در برابر خودمان ببینیم. در واقع، بذری که شما و ما پاشیدیم، - بدلالی، که ارزیابی آن از جانب همه ما ضروری بنظر می رسد - اکنون قادر نیستیم، علیرغم وجود گرایش به چپ غیر قابل انکار در جنبش کنونی مردم، محصول آنرا درو کنیم. (این گرایش نه تنها در مقابله با امپریالیسم، بلکه در ستیز با سرمایه داری لجام گسیخته در کشور، از نوع مافیائی و حاکم آن درمسکو، نیز مشهود است).

همین نکته، خود یک مبحث بسیار جدی برای یک گفتگوی بسیار جدی تر، درباره وضع مطبوعات امروز ایران و نقش ما در ارتباط با آن نیست؟ و

پیدا می کنند، کاسته خواهد شد. در صف دوم و مقابل اگر پیروزی حاصل شود، وضع به گونه ای متفاوت خواهد بود، که طبعاً باید جای ما در این صف باشد.

شاید برخی ها با استناد به تجربه تلخ گذشته، به نتیجه گیری دوم بسیاری با تردید بنگرند. ما هیچکس را به خواب خرگوشی فرا نمی خوانیم و خودمان نیز خیال نداریم به این خواب برویم، اما همزمان همه را فرا می خوانیم، که بگوئیم حاصل مبارزه، اگر بسود صف بندی دوم تمام می شود، نتیجه اش همان باشد، که برای ما و همه مردم ایران مفیدتر است. برای دست یافتن به این نتیجه نمی توان امروز فقط ناظر این جدال بود و فردا مدعی و یا منتقد نتیجه آن. برای ایفای چنین نقشی، آیا نباید سیاستی دقیق و ملون در ارتباط با صف بندی های طبقاتی داخل ایران داشت، متحدین را انتخاب کرد و بر حضور خود در کوران جریان داخل کشور افزود؟ بنظر می رسد، هر اندازه بیشتر در "تار عنکبوتی جناح راست اپوزسیون خارج از کشور باقی بمانیم، به همان نسبت دیرتر به صف آنها می توانیم پیوندیم، که در دشوارترین شرایط به مبارزه برای آزادی و آزادی بیشتر ادامه می دهند.

نگرش ما در خارج از کشور، با نگرش مطبوعات مستقل داخل کشور، در ارزیابی از نقش مطبوعات آزاد و اصولاً آزادی مطبوعات و یا مبارزه برای آزادی مطبوعات یکسان است؟ اگر نیست، ابتدا، چاره ای برای آن بیاندیشیم. چرا همین دو سوال را بدون آرم سازمان و یا نام نشریه "کار" بدخل کشور و برای همان مطبوعاتی، که از آنها صحبت است، نفرستیم، تا ببینیم ارزیابی آنها کدام تفاوت را با ارزیابی ما در خارج از کشور دارد؟ این خود بهترین سرآغاز برای پیوند با نشریات مستقل و یا نیمه مستقل داخل کشور نیست؟ بگذارید ببینیم نیاز واقعی آنها چیست و از ما چه نقشی را طلب می کنند.

بی شک توجه دارید، که آنچه نوشته شد، تنها در چارچوب نظرسنجی اخیر و محدوده وظایف یک نشریه است، و الا در باره نقش احزاب و سازمان های سیاسی در این ارتباط قطعاً نمی توان به این اندک بسنده کرد.

(۱) "مهرداد ارفع زاده" از فعالان جبهه ملی: «باید بوقع در باب این نشریه (کیهان لندن) فکری اساسی کرد و برای خنثی کردن وجود زیانبارش چاره ای اندیشید».

موفق و پیروز باشید

"راه توده" ۷ اردیبهشت ۱۳۷۴

تدارک یورش به مطبوعات

طرح اصلاحیه "قانون مطبوعات"، از طریق کمیسیون مربوطه در مجلس اسلامی، تهیه شده و قرار است به رای گیری در مجلس گذاشته شود. کار این کمیسیون نیز، مانند کمیسیون اصلاح قانون انتخابات، محرمانه بوده و تنها مدیر کل مطبوعات داخلی وزارت ارشاد اسلامی با آن در ارتباط بوده است. ادغام سازمان تبلیغات اسلامی در وزارت ارشاد نیز ظاهراً با هدف کنترل تبلیغات سازمان نامبرده به اجرا گذاشته شده است و گوشه دیگری است، از تلاش حکومت برای تمرکز هر چه بیشتر اختیارات دولت، بمنظور اعمال سانسور. براساس قانون جدید و در صورت تصویب آن، کارت خبرنگاران داخلی از این پس از سوی وزارت ارشاد اسلامی صادر می شود و باید مهر و امضای معاون مطبوعاتی این وزارتخانه را داشته باشد. در این صورت فعالیت خبری بدون در دست داشتن این کارت مجازات خواهد داشت و بدین ترتیب هر نویسنده ای را در مطبوعات ایران می توان با اتهام کارخبری بدون مجوز رسمی وزارت ارشاد اسلامی، تحت تعقیب باصلاح قانونی قرار داد!

از سوی دیگر کارت هر خبرنگار رسمی و دارای کارت خبری را، که مطابق خواست و میل وزارت ارشاد اسلامی فعالیت نکند، می توان باطل گرد. براساس این قانون، تأسیس سندیکای خبرنگاران نیز باید زیر نظارت و اجازه وزارت ارشاد اسلامی صورت گیرد. یعنی این سندیکا نیز باید زیر نظارت دولت قرار داشته باشد. ضمناً به ترکیب هیات نظارت بر مطبوعات، که در صورت تصویب قانون جدید از اختیارات فوق العاده برخوردار خواهد شد، یک نفر از مدرسین حوزه علمیه قم اضافه خواهد شد، که طبعاً بدلیل پشتوانه ای که در حوزه مذکور و وابستگی که با مراجع روحانیت حکومتی دارد، حرف آخر را در این هیات می تواند بزند!

(راه توده به سهم خود برای انشای این توطئه جدید و دفاع از اهل قلم و مطبوعات داخل کشور آمادگی خود را اعلام می دارد)

سیاسی-اقتصادی و در واقع "نبرد" قابل تحلیل است، که بر سر تصاحب کامل قدرت توسط یک طبقه و متحدانش در ایران همچنان جریان دارد.

نقش ما، در این میانه میدان، تعیین می شود، نه در دنباله روی از جنجالی، که نشریات وابسته به اپوزسیون راست جمهوری اسلامی در خارج از کشور برپا کرده اند. نشریاتی که متکی به حمایت های پشت صحنه و آگهی های تجارتی و پول ساز، به فن و حرفه پرسابقه ترین و مسلط ترین روزنامه نویسان دوران شاه نیز مجهزند. این مبحث نیز بنظر ما لازم است بطور مستقل تحلیل شود. ما نگرانی و پیشنهاد "مهرداد ارفع زاده" را، که در شماره ۲۷ فروردین نشریه "کار" و در ارتباط با کنفرانس سال ۲ هزار چاپ شد، نه تنها تأیید می کنیم، بلکه آنرا در حد پیشنهاد بررسی نقش نشریات جناح راست اپوزسیون جمهوری اسلامی، در خارج از کشور می پذیریم (۱).

بنابراین، کارنامه مطبوعاتی حکومت در جمهوری اسلامی در سال ۷۳ همان کارنامه ایست، که در دیگر عرصه ها، در یک جامعه طبقاتی وجود دارد. جدال بر سر آزادی بیشتر در انتشار دیدگاه ها از دو سو (مخالفان و مدافعان سرمایه داری لجام گسیخته) مذهبی یا غیرمذهبی ادامه داشته و دارد.

در این میان، برخی محاسبات غلط، یا ندانم کاری های ناشی از نداشتن تسلط بر فن و حرفه، بی سیاستی ها و تند روی های بی زمینه و متکی به تسویه حساب های شخصی، نیز حیات برخی نشریات را با مخاطره قطعی روبرو کرد. نمونه بارز، نشریه جهان اسلام است، که می خواست ره چند ساله را (در حد تسویه حساب های شخصی) چند روزه طی کند، و بهانه مورد نیاز را در اختیار طرفداران سرکوب مطبوعات در حکومت گذاشت. نشریات جانشین، جای خالی "جهان اسلام" را به نوعی مشابه پر کردند، اما تعطیل "جهان اسلام" بدعتی شد، که به فاصله اندکی گریبان نشریه هفتگی "امید" را نیز گرفت. این نشریات عمدتاً سخنگوی مذهبون مخالف، اما کمتر اندیشمند، دولت "هاشی رفسنجانی" بودند و تعطیل آنها نمی تواند خواست مستقیم ریاست جمهوری نباشد، که روزگار نه چندان دور، در کسوت میانه رو، تبدیل به امید برخی آزادی دوستان ساده اندیش شده بود. این نقش را اکنون "پیام دانشجوی بسیجی ایفاء" می کند، که از بیم اتهام "تحریک نیروهای بسیجی"، چند روز پیش اعلام کرد «در عین حال که خط بسیجی ها و جنگ رفته ها را دنبال می کند، از این پس فقط با نام "پیام دانشجو چاپ می شود».

نگاه کنیم به صحنه ای که دربرابرمان قرار دارد:

"جهان اسلام"، "امید" و "تکاپو" تعطیل شدند (هریک به بهانه ای متفاوت) و هفته نامه "پیام دانشجوی بسیجی" جای خالی "جهان اسلام" را پر کرد. اینکه سرانجام سبزی بین دو خط دولت و جبه مذهبی، که نشریه "عصر ما" آنها را "جبه جدید" نامیده است و اکنون در اطراف این نشریه جمع شده اند، به کجا خواهد انجامید، بدستی معلوم نیست. در عرصه دیگر نیز، نشریه "جامعه سالم" با کیفیتی کمتر هنری و بیشتر اجتماعی و نزدیک به مشکلات روز جامعه، تا حدودی جای خالی تکاپو را پر کرده است. سنگرهای خالی از هر سو پر می شود و نبرد ادامه می یابد!

البته در این میان (سال ۷۳) نشریه "عصر ما"، بعنوان ارگان مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نیز پا به میدان گذاشت، که با کمال تأسف حضور آن در جامعه، انعکاسی در خور را در نشریه شما نداشت. مطبوعات جناح راست اپوزسیون مهاجر، که خود را "یگانه مدافع آزادی" می داند، اما بی وقته علیه هر آزادی خواه فعال و یا هر جریان مدافع آزادی در ایران موضع تخریبی می گیرد، در این مورد نیز سیاست تحریک و سکوت را ادامه دادند. اینکه آنها چه کردند، تأثیر اهمیت ندارد، که موضع گیری ما در برابر مطالب و مواضع منتشره در این نشریه و اصولاً سازمانی دارد، که پس از سال ها غیبت، به صحنه بازگشته و باید تجربه بسیاری آموخته باشد.

این، کارنامه ایست مختصر، که ما در برابر خودمان ترسیم می کنیم. از دیگران نیز دعوت می کنیم، بر سر نتیجه گیری و یا اصلاح آن به گفتگوی عملی بنشینیم. در ادامه همین ارزیابی از کارنامه مطبوعاتی داخل کشور و در تلاش برای گسترش آزادی ها و در هم شکستن حلقه محاصره ای، که حکومت سعی دارد در اطراف مطبوعات و همه رسانه های گروهی دیگر تنگتر کند، پیشنهاد و ارزیابی زیر را ارائه می دهیم: (این در واقع پاسخی است مستقیم به سوال دوم شما)

آزادی ها و آزادی مطبوعات مقوله ای مافوق و جدا از دیگر مقولات اجتماعی نیست. آزادی ها و تعمیق و گسترش آنها بستگی به نتیجه مبارزات اجتماعی دارد. مبارزه کنونی در ایران، اگر منجر به غلبه کامل طیف دولت کنونی (مرکب از تکنوکرات های تحصیل کرده آمریکا و اروپا و طرفدار نظام سرمایه داری وابسته) و متحدان برترت آن (یعنی سرمایه داری تجاری و وابسته بازار و روحانیت سنتی و وابستگی حامی آن) بیانجامد، همین آزادی های موجود نیز، که ما تلاش داریم آنرا وسیع تر کنیم، محدود و محدودتر خواهد شد. در این صورت از آزادی خواهی و آزادی طلبی مطبوعات جناح راست اپوزسیون در خارج از کشور نیز به نسبت سهمی، که در اقتصاد کشور و طبعاً سیاست آن

فرمانروایان جهان امروز کیستند؟

(ترجمه "م. یآوری" از لوموند دیپلماتیک)

مقاله ای، که مدافعان سیستم سرمایه داری و کاشفان

امپریالیسم خیرخواه، باید آنرا دقیق تر بخوانند

"سرمایه مالی"، این دیکتاتور نوین در امپراطوری سرمایه داری، حتی در کشورهای متروپل نیز موجب بیم و هراس، از سرانجام انفجاری نظام سرمایه داری شده است. این همان ارزیابی داهیان "لنین" از نقش سرمایه مالی در مرحله امپریالیستی رشد سرمایه داری است، که آخرین فصل از صورتبندی اقتصادی-اجتماعی را در این نظام نشان می دهد. بدون تردید، "لنین" از تکنیک و رشد آن در پایان سده بیستم اطلاع نداشت، اما توانست خطوط اساسی سیر رودها را براساس پیش مارکستی خود، ترسیم کند. آنچه را امروز نثریات معتبر جهان سرمایه داری، نظیر "لوموند دیپلماتیک"، چاپ فرانسه و یا "دی تسایت"، چاپ آلمان، هراسناک می نویسند و نسبت به عواقب کار هشدار می دهند، برخاسته از کدام واقعیت است؟ جز آنکه بحران ساختاری نظام سرمایه داری، اگر در جنبش "چپ سردرگم"، نادیده مانده است، در اردوگاه مقابل، نه تنها ناپیدا نمانده، بلکه تئورسین های این نظام - حتی ناامید- آنرا به زبان و قلم می آورند. در جهانی، که حتی لوموند دیپلماتیک، تگران و بیم زده درباره آن مطلب می نویسد، تبلیغ نظام سرمایه داری در کشوری نظیر ایران، اگر یک خیانت ملی نباشد، یک شوخی خطرناک ملی است، که لب ها را برای لبخند نیز از یکدیگر نمی گشاید!

"راه توده" در دوره دوم انتشار خود، بویژه در ارتباط با عواقب ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم مقالات متعددی را منتشر ساخته و در آینده نیز به این روش ادامه خواهد داد. در ادامه همین روشنگری، و در ارتباط با دیکتاتوری اولیگارش مالی جهانی و اعمال "نظم نوین" امپریالیستی، فشرده یکی از مقالات لوموند دیپلماتیک (ماه مه ۱۹۹۵) را منتشر می کنیم. اهمیت این مقاله، بیش از همه در آن است، که نگرانی از زبان و قلم تئورسین های نظام سرمایه داری و در مطبوعات وابسته جناح های سرمایه داری منتشر می شود، نه در "اومانیته"، ارگان حزب کمونیست فرانسه و یا "مردم"، ارگان حزب کمونیست آمریکا و یا "عصر ما"، ارگان حزب کمونیست آلمان و یا...

اعتراف به بحران از نگاه آنها، چگونه به رشته تحریر درمی آید؟
لوموند دیپلماتیک:

"در پایان سده بیستم میلادی، فرمانروایان واقعی جهان چه کسانی هستند؟ در کشورهای صنعتی غرب چه کسی در پس پرده صاحب اقتدار حقیقی است؟

هرکس در پی پاسخی برای این پرسش ها باشد، بدین واقعیت خواهد رسید، که دیر بازیست سیاستمداران و دولتمردان در برابر نیروهای پرتوانی که بر جهان امروز تسلط دارند، به زانو درآمده اند. این نیروها انجمن های سری نخبگانی نیستند، که به قصد فرمانروایی بر جهان در خفیه تشکیل شده و مشغول دسیسه و ترفند باشند، برعکس این نیروها از کسانی ترکیب یافته اند، که بی پرده و آشکار برای تحقق کامل اقتصاد "نولیبرالیستی" گرد آمده اند. این منادیان و مروجان مشی ها و رهنمودهای دقیق و مشخصی اند: بازارهای آزاد، خصوصی کردن صنایع دولتی و خدمات اجتماعی، نرخ های شناور ارزی، سیاست اقتصادی درهای باز، رقابت، کارائی فنی و ... شعار آنان را می توان در یک جمله خلاصه کرد: "تمامی قدرت را به بازار واگذار کنید"

بندباز نوآوری فنی چند دهه اخیر، ساختارهای بسیاری از حوزه های حیات اجتماعی از جمله اقتصاد، تجارت و مبادله، شبکه های ارتباطی و رسانه های گروهی به گونه ای بنیادی دگرگون گشته اند. در نتیجه این تحولات امپراتوری های نوین اقتصادی پا گرفته اند، که عملکردشان دارای قانمندی خاص خود است: پایگاه های تولیدی و خدماتی این امپراتوری ها در سراسر گیتی پراکنده اند و سرمایه هایشان در پی کسب سود هر چه فزونی تر با سرعتی همگام با سرعت نور تمامی جهان را در می نوردند. این امپراتوری ها نه مرزی می شناسند و نه دولتی یا فرهنگی را. حاکمیت دولت ها را به پیشیزی نمی شمارند و لحظه ای به پیامدهای اجتماعی-سیاسی ناهنجاری عملکردهایشان، نمی اندیشند. با سفته بازی در بازارهای ارز و اوراق بهادار به

بروز بحران های اقتصادی-سیاسی دامن می زنند و موجب تزلزل و سقوط دولت ها می گردند. از آنجا که نظریات بر فعالیت ها و ترمیم آثار ناهنجار اجتماعی کنش های این فاتحان جدید در چهارچوب حوزه حاکمیت دولت ها ممکن نیست، دولتمردان در صورتیکه خود در این تازاج سهمی و دستی نداشته باشند، در مقابله با این امپراتوری ها محکوم به شکستند.

مجموعه این شرایط موجب بدبینی روزافزون شهروندان نسبت به سیاستمداران و سلب اعتماد آنها از کارائی نظام های سیاسی شده است. در حال حاضر تنها راه حل رویا نسی-نابسامانی های ناشی از اقدامات این امپراتوری ها، تنظیم و اجرای طرح های بین المللی برای نظارت مردم سالارانه بر آنها و سازماندهی کارآمد گشتانی است، که عملکردهای این امپراتوری، هستی شان را به ورطه نابودی گشاند است.

در گزارش اخیر یک هفته نامه بزرگ فرانسوی در مورد پنجاه تن از قدرتمندترین مردان جهان امروز، نام هیچیک از سران دولت ها، وزیران و یا نمایندگان مجلس ها به چشم نمی خورد. یک روزنامه دیگر گزارش اصلی خود را به تعیین قدرتمندترین مرد جهان اختصاص داده است. قدرتمندترین مرد جهان کیست؟ بیل کلینتون؟ هلموت کهل؟ بوریس یلتسین؟ هیچیک. بزعم نویسندگان مقاله، قدرتمندترین مرد جهان "تیل گاتز"، رئیس شرکت میکروسافت می باشد، که بر مهم ترین بازارهای رسانه های گروهی نوین در جهان مسلط است و در پی انحصار "شاهراه های داده رسانی" جهانی است!!

"دولت زدانی از اقتصاد"، خودسازمانی بازار و لیبرالیسم افراطی وارد بخش هایی از زندگی اجتماعی شده است. سقوط دیوار برلین، فروپاشی اتحاد شوروی و حکومت های کمونیستی به این فرآیند شتاب بخشیده اند. مبادله جهانی داده ها و اطلاعات به دنبال انقلاب فنی گسترده در زمینه داده رسانی و داده پردازی هر چه بیشتر گسترش یافته است. این انقلاب فنی بویژه در دو حوزه دستگاه عصبی جوامع نوین، یعنی "بورس" و شبکه اطلاعاتی، انعکاس تلاطم آوری را منجر شده است. داده ها و اطلاعات با سرعتی همپای پوشش نور (۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه) مخابره می شوند. تبدیل نوشتارها، آوها و نقش ها به اعداد و انتقال آنها از طریق ماهواره ها و داده پردازی بهم پیوسته، پخش برنامه های تلویزیونی توسط ماهواره، تلفن های متحرک، بهره گیری از حسابگرهای الکترونیکی در اکثر بخش های توزیعی و تولیدی و نوآوری های بی وقفه در زمینه تولید حسابگرهای کوچکتر و کارآمدتر، همه و همه نظام جهان را وازگون ساخته اند.

نگاهی به بحران مالی در مکزیک، شرایط کنونی حاکم بر بازارهای مالی جهان را بخوبی روشن می کند: بزرگترین قدرت های اقتصادی دنیا از جمله ایالات متحده آمریکا، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در کوششی بی سابقه برای جلوگیری از سقوط یک دولت سرمایه داری و بحران زده، تنها قادر به تامین منابع مالی در حدود ۵۰ میلیون دلار شدند. لیکن این مبلغ گزاف نیز در مقایسه با قدرت مالی ۵۰۰ میلیارد دلاری تنها سه کلان شرکت آمریکایی

"Fidelity Investment"، "Capital Research & Hangement"، "Vanguard Group" (در حالیکه همین دو مرکز مالی جهان سرمایه داری نیز خود وابسته به همین کلان شرکت ها و شرکت های مشابه هستند)

مدیران این شرکت ها منابع مالی ای را در اختیار دارند، که حتی در تصور هیچیک از وزاری دارائی و مدیران بانک جهانی نیز نمی گنجد. هرچا بجائی ناگهانی این منابع عظیم بورس بازی در بازارهای مالی حساس جهانی، که در مقابل هر نقل و انتقال به گونه ای نقش آفرین عکس العمل نشان می دهند، می تواند به بی ثباتی و بحران در هر کشوری منجر گردد. سران سیاسی پر قدرت ترین اقتصادهای جهان (۷ کشور بزرگ سرمایه داری) در ژانویه ۱۹۹۵ در دیداری با پرنفوذترین مدیران اقتصادی دنیا در (سوئیس) Davos به بیم و وحشت خود از قدرت مافوق بشری مدیران شرکت های مالی اعتراف نموده و به ناتوانی خویش در قبال کارائی شعار "سپردن تمام قدرت به بازار" اذعان نمودند. بیم و وحشت دولتمردان از قدرت های این شرکت ها به سهولت قابل درک است:

این شرکت ها که دارائی افسانه ای خود را اکثر در فرارگاه های مالیاتی و امن پنهان می دارند، قادرند به آسانی حاکمیت دولت ها را نادیده گرفته و سرمایه هایشان را در جریان های جغرافیایی مالی جهان به گردش در آورند. این شرکت ها قادر به ترسیم مرزهای جهانی جدیدند و می توانند بدخواه تقسیمات جهانی را شالوده بریزند، که تعیین کننده بخش های وسیعی از جهان است. در درون این تقسیم بندی ها نه قرارداد اجتماعی معتبر است، و نه قانونی، جز آنچه که برای تامین هر چه بیشتر سود خود به نفع خویش، وضع می کنند. (بقیه در ص ۲۸)

آزادی ها

گام نخست هر تحول است!

رشد آگاهی ها و سازماندهی نیروها می تواند کوشندگان این طریق را چند گام به عقب براند.
بسیج انکار عمومی و رشد آگاهی و سازماندهی نیروها، یگانه راه مقابله، یا مقاومت در برابر خودسری های حکومتی است.

گام نخست: آزادی

گام نخست، با پیش زمینه ای که خود ضرورت حرکت بسوی تشکیل "حکومت وحدت ملی" است، کدام است؟
این گام، همچنان که بسیاری بر آن تاکید می کنند، بازگشت آزادی ها به جامعه است، که بارزترین نشانه آن، همانا آزادی احزاب، اجتماعات و مطبوعات می باشد. بدون این نخستین گام، گام های بعدی برای رسیدن به هدف ناممکن است. در اینجا ما بر ضرورت دیگری نیز پافشاری می کنیم و آن دفاع از همین آزادی های محدود و شکننده و در مخاطره موجود در جامعه، بعنوان سنگری برای تلاش در راه بازگرداندن همه آزادی های اساسی به جامعه است. بدین ترتیب است، که ما بی اعتنائی به کارزار حفظ آزادی های بسیار محدود موجود را، در راه مبارزه برای کل آزادی ها، نه تنها توصیه نمی کنیم، بلکه آنرا عمیقاً نادرست و اندیشه ای در جهت چپ روی و یا راست روی ارزیابی می کنیم.

بنابراین و با این توضیحات، حزب توده ایران در اصول و کلیات با آن نیروهای سیاسی (بویژه داخل کشور)، که پیش شرط هر نوع انتخابات و تشکیل حکومت اتحاد" یا "وحدت" ملی را آزادی احزاب و سازمان های سیاسی اعلام داشته و می دارند، تفاهم و توافق نظر دارد و با همه شخصیت ها، احزاب و سازمان های سیاسی (مذهبی یا غیرمذهبی)، که در جهت حفظ آزادی های بسیار محدود و در مخاطره موجود و تعمیق و گسترش آنها مبارزه می کنند، و معتقد به تحولات ملی، مثبت و مترقی در جامعه هستند، همگام است و تفاهم دارد.

ما همچنان اعتقاد داریم، که نیروهای سیاسی طرفدار استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی در خارج از کشور نیز، اگر هماهنگ با این تلاش داخل کشور گام بردارند، جبهه آزادی و نجات ایران (فارغ از هر نامی که بر آن نهاده شود) آنگاه خواهند بود، که مقابله با آن توسط نیروهای وابستگرای حاکم، با توجه به مجموعه شرایط و توازن قوا، به آسانی گشته امکان پذیر نشود.

استقلال ملی

از آنجا که هر نوع اتحاد، "وحدت"، "وفاق" (اصطلاح مذهبیهون طرفدار تحولات مثبت در ایران)، جبهه (شعار ملیون) و ... بدوستی با صفت ملی همراه است و ما نیز پیوسته بر آن تاکید کرده ایم، لازم است، ارزیابی دقیق تری از این صف برای چنین اتحادی داده شود. پایه های متکی بر واقعیات این صفت از نظر ما کدامند:

از نظر ما، علیرغم همه حوادث سال های گذشته در جهان (ناجیه فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم) و رویدادهای داخل کشور، تضاد اصلی بیرونی در کشور ما - مانند همه کشورهای مشابه، تضاد خلق با امپریالیسم جهانی است، و در داخل کشور نیز تضاد عمده و اساسی با حکومت و سیاست هائی است، که در مجموع خود در جهت تشدید وابستگی ایران به امپریالیسم جهانی، تامین منافع آن در ایران و در برابر قربانی کردن منافع ملی کشور اتخاذ می شود. هر عمل و سیاستی، در هر شکل و شمایل ظاهری و با هر شعاری، وقتی در مجموع و در ماهیت خود چنین مسیری را طی می کند، سیاستی است در خدمت منافع امپریالیسم و در خدمت توطئه های آن در ایران.

اکنون، بویژه در سال های اخیر، حکومت در مجموع خود در این مسیر گام های بلند برداشته است و برای حفظ خود به انواع توطئه های هماهنگ با امپریالیسم جهانی متوسل شده است.

تضاد در "شعار" و "عمل" و یا حاصل عملکرد حکومت، مورد توجه ماست.

مقامات حکومتی می توانند هر چه می خواهند علیه امریکا شعار بدهند، اما نتیجه عمل آنها برای کشور و مردم باید مورد توجه باشد. چگونه می توان مجری برنامه و سیاست صنوق بین المللی پول و بانک جهانی بود و ایران را به حیات خلوت امپریالیسم در منطقه تبدیل کرد، آنگاه ادعای مبارزه با امپریالیسم جهانی، یا باصطلاح استکبار جهانی را داشت؟ مردم را به خاک سیاه نشاند و جامعه را به جامعه ۱۰ درصدی تقسیم کرد، آنگاه مدعی نجات نه تنها ایران، بلکه همه کشورهای جهان سوم و مسلمان از چنگال استکبار شد؟ چگونه می توان در پشت صحنه انواع مناسبات مافیائی را با امریکا و

خروج ایران از ورطه ای که در آن گرفتار آمده است، در گرو تشکیل حکومتی است برخاسته از اراده و خواست ملی مردم ایران. چنین حکومتی را، ما حکومت وحدت (یا اتحاد) ملی می نامیم، که خوشبختانه از سوی احزاب و سازمان های دیگری نیز (بویژه در داخل کشور) در چارچوب درک و برداشت آنها از واقعیات جامعه ایران، مطرح می شود. وفاق ملی نامی است، که نیروهای مذهبی روشن بین و آرمان گرا در این زمینه مطرح می کنند و ملیون نیز آنرا در چارچوب "جبهه نجات" و "منشور اتحاد" مطرح می سازند. (۱)

تحلیل ها پیرامون لزوم حرکت بسوی برپائی چنین حکومتی در ایران، بر نگرانی هائی متکی است، که عمده ترین آنها عبارتست از: نگرانی از ادامه تفرقه ملی، لزوم پایان بخشیدن به خودکامگی، جلوگیری از دزدبندی های پشت پرده حکومت با قدرت های بزرگ جهانی (با هدف ماندن بر سر قدرت و در نتیجه برپادادن کامل استقلال کشور)، چاره جویی برای جلوگیری از یک انفجار کور، خنثی سازی توطئه های جهانی، با هدف برپائی یک جنگ خانگی در ایران و مداخله مستقیم آنها در امور داخلی کشور. پایان این نگرانی ها، از آغاز تفاهم بر سر گذار مسالمت آمیز برای سهم شدن همه احزاب و سازمان های سیاسی کشور، به نمایندگی از سوی اقشار و طبقات اجتماعی، در سرنوشت کشور است.

برای بحث پیرامون لزوم تشکیل چنین حکومتی در ایران (با هر نام و عنوان، اما با مضمون بالا) و پرداختن به زمینه هائی، که چنین حکومتی بدون فراهم آمدن آن زمینه ها، امکان عملی نمی یابد، ابتدا، باید با صراحت اعلام داشت:

الف- ضرورت تشکیل "حکومت وحدت ملی"، جدا از خواست و اراده این حزب و یا آن سازمان و اصولاً برای ایجاد هر تحولی در ایران مطرح است. یعنی این نیاز ملی در فردای سرنگونی فرضی جمهوری اسلامی همانقدر مطرح خواهد بود، که بدون چنین فرضی، اکنون هم مطرح است. مگر آن سرنگونی فرضی از موضع سرکوب همه میهن دوستان کشور و با هدف برقراری یک "دیکتاتوری بدون عمامه" و وابسته به امپریالیسم انجام شود، که در این صورت، آن حکومت تفاوتی با همین جمهوری اسلامی، اگر همین رسالت ضد ملی را بانجام برساند، ندارد!

ب- حرکت در جهت دست یافتن به این نیاز ملی، که وسیع ترین اتحادها را الزامی می کند، هرگز نمی تواند با خودداری و یا امتناع از هر نوع همکاری با پیرامونیان حکومت و نظام موجود، و حتی جریان های روشن بین و واقعیت پذیر در مجموع حکومت همراه نباشد.

در واقع، وقتی صحبت از یک اتحاد ملی می شود، نباید به اندیشه "حذف" میدان داده شود. برخلاف تبلیغ و تصویری، که عمدتاً در مهاجرت دامن زده می شود، اگر عناصر و جریان های متن حکومت موجود نیز همراهی و همدلی با چنین ضرورتی را تشخیص دهند، این اپوزیسیون میهن دوست و ضد امپریالیست و مخالفان حکومت نیستند و یا نخواهند بود، که از امواض خود عدول کرده اند و یا سازشکار و ... شده اند، برعکس این امر نشان "واقع بینی" است، که در پیرامونیان حکومت راه یافته است و باید از آن در چارچوب یک وحدت و اتحاد ملی دفاع و استقبال نیز کرد!

پ- تلاش در جهت رسیدن به اتحاد ملی، علیرغم شتاب حوادث بیرونی، فشارهای روانی نیروهای ارتجاعی به جامعه، تدابیر و تلاشی، که از جانب راستگرایان حاکم برای تثبیت موقعیت خود جریان دارد و همچنین رشد اندیشه سازش و زدوبند های ضد ملی با قدرت های بزرگ جهانی توسط راستگرایان حاکم و راستگرایان مهاجر، تلاشی است گام به گام. هر گام ماجراجویانه و کم بها، دادن به بسیج انکار عمومی از طریق

نیروهای مذهبی-سیاسی با اتکاء به شرایط آن سال‌ها در صدد تجربه دوباره آن در ایران برآمدند. حاصل این اندیشه موقعیتی است، که اکنون همه در آن قرار داریم. تحول از بالا، که برخی‌ها، حتی از موضع خیراندیشی و نجات‌گشودن به آن می‌اندیشند، از آنجا که مشارکت آگاه مردم را همراه ندارد پیوسته می‌تواند موقت و یا حتی هموار کننده حرکات ارتجاعی آینده باشد.

این اندیشه، در عمل به تشکّل، سازماندهی، همکاری با دیگر سازمان‌ها و احزاب، به آگاهی مردم و سازماندهی آنها کم‌بها می‌دهد. بنظر ما، باید از همه تجربیات تلخ گذشته آموخت و گام‌هایی استوار در جهت تغییرات مثبت و مرفقی در کشور برداشت، و این ممکن نیست مگر، با بازگشت "آزادی‌ها" به جامعه.

(۱) هوشنگ وزیری، سردبیر هفته نامه "کیهان" چاپ لندن در شماره ۱۱ خرداد ۷۴ این نشریه و در ارتباط با ادعای پایان کار "هاشمی رفسنجانی" و ناتوانی او در اصلاحاتی، که ظاهراً با تأیید کیهان لندن نیز می‌توانست همراه باشد و همچنین بیمناک از بازگشت به گذشته، می‌نویسد: "... نتیجه‌ای نادرست‌تر از این نمی‌توان گرفت، که اکنون نوبت اقتصاد متمرکز دولتی است، که پا به میدان اداره امور گذارد. طرفداران این سیاست، چندین سال پیش شکست خوردند و رفتند. به میدان آمدن رفسنجانی با داعیه‌های تازه نتیجه آن شکست بود. اکنون نوبت کسانی است، که با این اعتقاد راسخ به میدان آیند، که مساله پیشبرد اصلاحات (اجرای سیاست صندوق بین‌المللی پول (بانک جهانی)) به نحوی جدا نشدنی با برچیدن بساط این رژیم پیوند خورده است."

ثروت مملکت اینگونه به یغما می‌رود

روزنامه‌های کشور می‌نویسند، که ایران در سال ۷۴ بیش از ۴ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار صادرات داشته است، اما از این مبلغ فقط ۲۵ درصد به ایران بازگشته است. "محسن نوربخش"، مدیرکل بانک مرکزی ایران، این رقم را حتی ۵ میلیارد دلار ذکر کرده است. این صادرات عمدتاً فرش، پسته، خشکبار و... ایران است و صادرکنندگان آن باین ترتیب درآمد ناشی از صادرات را یا در بانک‌های خارج نگهداری می‌کنند و یا بصورت کالای قاچاق وارد کشور کرده و سود خود را چند برابر می‌کنند.

(بقیه فرمانروایان جهان امروز کیستند از ص ۲۶)

به گفته "جورج سورو"، میلیارد و بانکدار، بازارها واضع قوانین اند. همه روزه در بازارها رای گیری و همه پرس‌ها در جریان است و دولت‌ها ناگزیرند به نتایج این همه پرس‌ها گردن نهد، حتی اگر این امر مستلزم تصمیمات مردم ناپسند باشد.

پتروس خالی، دبیر کل سازمان ملل، وضعیت کنونی را چنین برآورد می‌کند: "به دنبال جهانگیر شدن بازارها، ساخت واره‌های قدرت در فراسوی حاکمیت ملی کشورها، پدید آمده‌اند، که از حوزه نظارت دولت‌ها خارجند. در میان نیروهای جدید جهان، رسانه‌های گروهی پرتوان‌ترین و خطرناک‌ترین به شمار می‌آیند. جدال بر سر جلب بینندگان بین فرستنده‌های تلویزیونی، گاه شکل نبردهای حماسی به خود می‌گیرد.

هیچیک از صاحبان جدید جهان، نه "Ted Turner"، رئیس "سی.ان.ان" و نه "R. Murdoch"، رئیس "News Corporations"، نه "B. Gates"، رئیس "Microsoft"، نه "Vinik"، رئیس "Limited"، نه "Fidelity Investment"، نه "L. Rong"، رئیس "China Trust & International Investment"، نه "R. Allen"، رئیس "ATT" و نه دیگر صاحبان واقعی جهان امروز، هرگز اجرای طرح‌ها و برنامه‌های خود را مشروط به نظر پرس‌ها و تأیید شهروندان نکرده‌اند. آنان را پروای مردم سالاری نیستند و نیازی به بحث درباره مقولاتی نظیر آزادی، برابری، عدالت و سامان اجتماعی ندارند! وقت آنان گرانقدرتر از آنست که در اندیشه بدین مقولات تلف شود! از دیدگاه آنان، که سرمایه‌ها و کالاهایشان بنی هیچ مانعی مرزهای نامرعی بازارهای جهانی را درمی‌نوردند، قدرت سیاسی، پس از قدرت اقتصادی و قدرت رسانه‌های گروهی، در سومین درجه از اهمیت قرار دارد و برای آنانکه قدرت اقتصادی و رسانه‌های گروهی را در تصاحب دارند همانگونه که نمونه Berlusconi (نخست وزیر سابق ایتالیا) نشان می‌دهد، دستیابی به قدرت سیاسی فقط امری ظاهری و صورتیست.

اسرائیل و دیگر کشورهایی، که ظاهراً با آنها مخاصمه وجود دارد، داشت، آنوقت مدعی مبارزه با امریکا شد؟

البته ما اعتقاد داریم، که حتی در جمع حکومتیان نیز هستند افراد و نیروهایی، که ناآگاه و ناخواسته به این مسیر کشیده شده‌اند و بر همین اساس است، که در ترکیب "دولت وحدت ملی" نمی‌توان برای این نیروها و یا هر نیروی دیگری، که از میانه راه بازگردد، جای مناسب را در نظر نگرفت.

بنابراین ما از صفت "ملی"، همچنان همیشه، برداشت و ارزیابی "دفاع از استقلال کشور" را داریم و طیف اقشار و طبقات اجتماعی را، که در زیر این چتر قرار می‌گیرند، تا سرمایه‌داری ملی و غیر وابسته و غیر انگلی ایران، چه در خارج و چه داخل کشور، می‌دانیم. از آزادی فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی وابسته به این طیف وسیع باید حمایت کرد، تا راه برای انتخابات آزاد و آگاه و تشکیل یک حکومت وحدت ملی (براساس توازن آراء) هموار شود. این یگانه راه برون رفت کشور از بحران کنونی، دفاع از استقلال ملی و حرکت بسط دست‌یابی به آن "عدالت اجتماعی" ممکن در شرایط کنونی ایران است.

این همان راه حلی است، که اگر همگان پیروزی نیروهای مذهبی دست یافته به حکومت و ملین حاضر در حکومت مهندس بازرگان- تجربه امروز را داشتند، باید از فردای پیروزی انقلاب صادقانه و بنور از خام خیالی و غرق شدن در رویاهای ناشی از حمایت مذهبی مردم از دولتمردان پس از انقلاب، در جهت آن گام برمی‌داشتند. در جبهه چپ نیز اشتباهات، چپ‌روی‌ها، یک‌تازی‌ها و... از نادیده انگاشتن همین واقعیات ناشی شد.

ما وقتی می‌گوئیم "حکومت وحدت ملی" مرکب است از همه اقشار، طبقات و نمایندگان سیاسی آنها، که طرفدار آرمان‌های انقلاب هستند، همین واقعیات بالا را در نظر داریم. در انقلاب سال ۵۷ جز سرمایه‌داری وابسته و تکنوکرات‌های وابسته به دستگاه فاسد حکومتی (سلطنت)، همه اقشار و طبقات مردمی در انقلاب شرکت کردند و به آن جنبه "همه خلقی" و "ملی" بخشیدند، که در سه شعار اساسی "استقلال"، "آزادی"، "عدالت اجتماعی" خلاصه شد.

دولتمردان مذهبی پس از پیروزی انقلاب، حتی از همان ماه‌های پیش از پیروزی انقلاب، تلاش بسیار جدی را آغاز کردند، تا اصل سوم این شعار را تغییر داده و به "جمهوری اسلامی" تبدیل کنند. برای این کوشش، توده‌های مردم "جمهوری اسلامی" را همان "عدالت اجتماعی" ارزیابی کردند و آنها را معادل یکدیگر قبول کردند. در حالیکه "عدالت اجتماعی" یک مفهوم اقتصادی- اجتماعی بود و "جمهوری اسلامی" بازگوکننده شکل حکومت بود. همین است، که آن سه اصل برای اقشار و طبقاتی، که برای دستیابی به آن در انقلاب شرکت کردند، همچنان و علیرغم برقراری "جمهوری اسلامی" جزء اهداف سه گانه جنبش باقی مانده است. از اینرو این بیان و تأکید بر این نکته، که ما طرفدار آزادی‌ها برای تمام طرفداران انقلاب سال ۵۷ هستیم، در واقع بر واقعیات بالا استوار است و دفاع عام از آزادی‌ها، آزادهای سیاسی طیفی چنین گسترده را دربر می‌گیرد.

بنابراین، دفاع از آزادی‌ها، تنها وابستگان مستقیم اقتصادی- سیاسی به امپریالیسم را، از نظر ما، دربر نمی‌گیرد. "جبهه آزادی"، که خود مستند است به نیاز حرکت بسوی یک "حکومت وحدت ملی" در چارچوب دفاع از استقلال کشور و مقابله با سرمایه‌داری تجاری وابسته، که اکنون به کمک روحانیت حامی آن، قدرت عمده را در حکومت در اختیار دارد، شکل می‌گیرد. در مهاجرت و خارج از کشور نیز محدودیت‌ها و وسعت جبهه در همین چارچوب را دارد و به همین جهت نمی‌تواند شامل نمایندگان سیاسی آن بخش از سرمایه‌داری ایران شود، که از هم اکنون در نشریات خود با صراحت می‌نویسند، مدیریت دولت و حکومت در جمهوری اسلامی ضعیف بوده است و برای اجرای طرح‌های اقتصادی دولت (یعنی برنامه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) و هماهنگی با سیاست‌های امپریالیسم و صهیونیسم جهانی، فقط این مدیریت باید تغییر کند! (۱)

ابتداء آزادی‌ها

محدوده این بحث هنوز مشخص نیست، اگر به یک پرسش مهم پاسخ داده نشود. این پرسش: "حکومت وحدت ملی" می‌تواند جدا از بازگشت آزادی‌ها به جامعه و فعالیت احزاب تشکیل شود؟

این اندیشه‌ایست، که شاید هنوز برخی نیروهای صادق مذهبی، که اکنون در پیرامون نظام قرار دارند و خود نیز تحت پیگرد و فشار حکومتی می‌باشند، در سر داشته باشند!

باید گفت، این اندیشه و راه حل، بارها در تاریخ کشورهای گوناگون و حتی کشور خود ما تجربه شده است و پس از پیروزی انقلاب نیز، بسیاری از

"اقتصاد بازار" ایران را به خاک سیاه می نشاند!

کابوس

"رشد سرمایه داری" در ایران!

به بهانه آغاز روابط سیاسی و اقتصادی بین ویتنام و آمریکا، کیهان لندن از زبان و قلم "پروین سیامک"، جهانگیر آموزگار و ... این مذاکرات را بهانه قرار داده و با تبلیغ لزوم مناسبات با آمریکا، سعی می کند، راه دولت رفشنجانی را برای مغزگرات مستقیم با آمریکا بگشاید.

آنها این مذاکرات را تن دادن به شرایط حاکم بر جهان امروز قلمداد کرده و از آن به عنوان "راه رشد سرمایه داری" را، حتی برای ویتنام نیز راهی محتوم و اجتناب ناپذیر قلمداد می سازند. آنها از این طریق به کمک بخشی از جناح چپ و مرعوب اپوزیسیون ج.ا. در خارج از کشور می شتابند، که معتقد است: "ما از این تحلیل اوضاع اجتماعی و ساختار اقتصادی ایران حرکت می کنیم، که کشور عقب افتاده ایران، تا دهه ها باید از طریق گسترش روابط سرمایه داری، راه رشد و ترقی را بییماید." ("بابک امیرخسروی"، سخنرانی در کنفرانس ایران در آستانه سال دو هزار، لندن، به نقل از "کیهان لندن" ۱۸ اسفند ۱۳۷۳).

این بخش از "چپ مرعوب" معتقد است، که "جامعه ایران از عدم رشد کافی سرمایه داری مدرن و صنعتی بیشتر رنج می برد، تا از نفی وجود آن ("بابک امیر خسروی"، همانجا).

آنچه را این طیف مطرح می کند، راه است یا کوره راه؟

این پرسشی است، که نه تنها در برابر این بخش از نیروی چپ ایدئولوژی زدانی شده قرار دارد، بلکه در برابر نمایندگان سیاسی سرمایه داری ملی و دمکرات میهن ما نیز قرار دارد. تفاوت تصورات بین این دو در مورد امکان رشد سرمایه داری "مدرن و صنعتی" در ایران و در جهان یک قطبی امروز چشمگیر است.

برای بررسی امکان "رشد سرمایه داری مدرن و صنعتی" در ایران، باید ابتدا به توضیح دو نکته پرداخت:

اول- شرایط حاکم بر جهان سرمایه داری؛

دوم- بررسی واقعیت موجود شرایط رشد سرمایه داری در ایران.

پس از روشن شدن این نکات است، که می توان درباره "راه رشد اقتصادی" ممکن در ایران و برقراری عدالت اجتماعی سخن گفت.

شرایط حاکم بر جهان

بحران ساختاری سرمایه داری

ویژگی بحران ساختاری سرمایه داری در پایان قرن بیستم، آشکار شدن مرزهای پایانی امکان تولید برای "سود" است. نه منابع انرژی زمین ادامه چنین وضعی را اجازه می دهد و نه فضای لازم برای زیاده های تولید سرمایه داری وجود دارد. غارت و انهدام محیط زیست، برای تولید منظور سود، نیز دیگر قابل پذیرش نیست. تولید، با هدف دستیابی به سود حداکثر نیز قادر نیست نیاز جمعیت روزافزون کره زمین را برآورده سازد. همه این واقعیت ها ضرورت پایان بخشیدن به هدف تولید سرمایه داری را نشان می دهد. هدف تولید باید در جهت حفظ امکان ادامه حیات بشریت بر روی زمین و در خدمت رفع نیازهای انسان قرار گیرد، و نه سود بیشتر برای صاحبان سرمایه. اما این هدف بهیچ وجه با خواست صاحبان سرمایه، یعنی اولیگارشی مالی جهان، در انطباق نیست. از اینرو است، که کوشش آنها برای "خروج" از بحران ساختاری، کوششی عمیقاً ضد

انسانی از کار درمی آید، که هدف واقعی آن برقراری حاکمیت مطلق اولیگارشی مالی بر خلق های جهان است.

کدام راه برای خروج از بحران ساختاری پیشنهاد می شود:

الف- سیاست اقتصادی نتولیبرالیسم؛

ب- تضمین سیاسی-نظامی برای اعمال این سیاست: "نظم نوین امپریالیستی"

الف- سیاست نتولیبرالیسم

تئورسین های سرمایه داری برای پایان دادن به "بحران ساختاری" حاکم بر سیستم، پیشنهاد می کنند، که "نیروی بازار" از تمام بندهای آن آزاد شود. این مداهان و آنستیتو های معتبر آن، از جمله در آمریکا، که بنام "مخازن یا ستاد اندیشه" (Think Tanks) خوانده می شوند، شعار "همه قدرت به بازار" را اعلام کرده اند. این شعاری است در برابر شعار لنین در روزهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷: "تمام قدرت به شوراهای".

برنامه اقتصادی پیشنهادی آنها، اعمال یک "سیاست اقتصادی متکی به قوانین تغییرناپذیر بازار" است، که نسخه آماده شده آن برای تمام کشورهای جهان، یکی است: "شوگ درمان کننده" برای "آزادسازی" کامل اقتصاد (۱).

وظیفه این "شوگ درمانی" پایان دادن به نقش اجتماعی دولت در جامعه سرمایه داری و آنچه که به اقتصاد بازار سوسیال در دوران رقابت دو سیستم (سرمایه داری و سوسیالیسم) معروف شده بود، است. بنظر آنها هر کس موظف است، برای گذران زندگی خود، اقدام کند. (۲)

ویکتور پوزنر Victor Posner، پرفسور سابق حقوق در دانشگاه شیکاگو (به انتخاب رونالد ریگان) و قاضی دادگاه عالی آمریکا است. نظرات او در نشریات تخصصی اقتصادی-حقوقی آمریکا از همه بیشتر نقل می شود. او که پایه گذار جنبش "قانون و اقتصاد" در آمریکا است، و تاکنون در سمینارهایش بیش از نیمی از قضاات آمریکایی شرکت کرده اند، با صراحت می گوید: "من از کلمه "عدالت" نفرت دارم". او در کتاب خود درباره تحلیل اقتصادی قانون (که به کتاب مقدس جنبش فوق تبدیل شده است) از حقوق دانان طلب می کند، که قوانین اقتصادی را نیز در امر قضا بپذیرد اجرا بگذارند (۳) و قانون جنگل "اقتصاد بازار آزاد" را در قضاات نیز اعمال کنند، یعنی "قضاوت آزاد" در کنار اقتصاد آزاد. یعنی سپردن امر قضاوت نیز به صاحبان ثروت!

بعبارت دیگر، سرمایه داری دچار "بحران ساختاری" با صراحت و در حیات یک دیکتاتور قهار می کوشد، تا اگر نمی تواند به "بحران ساختاری" حاکم بر سیستم سرمایه داری پایان بدهد، لااقل فروپاشی این سیستم را به عقب بیاورد. برای دسترسی به این هدف، امکان ادامه حیات را تنها برای "سرمایه آزاد شده از هر بندی" تضمین کند، و تمامی قوانین اجتماعی را، که در دوران جنگ سرد، اجباراً پذیرفته، لغو کند! مداهان این سیاست از ضرورت برقراری قانون جنگل در روابط اجتماعی صحبت می کنند و از نقش "دزد خونخوار" ستایش می کنند! "جیمز گولدشمیت James Goldschmidt"، یک سرمایه دار انگلیسی است. او در سال ۱۹۸۹ با صراحت به دفاع از "دزدان خونخوار" در اقتصاد پرداخته و گفته بود، همانطور که وجود جانوران خونخوار در طبیعت برای حفظ توازن بین حیوانات ضروری است، بدون "دزدان خونخوار اقتصادی"، صنعت نیز می میرد. شرکت ها آرام آرام از بین می روند و مردم بیشتر رنج خواهند کشید، در حالیکه وجود رقابت مانع چنین وضعی است. (۴)

ب- نظم نوین امپریالیستی

زمانی که اعمال قانون جنگل، یعنی اقتصاد بازار در جامعه، با "قضاوت آزاد" همراه می شود و باصطلاح اقتصاد اصول گرا در جامعه "خودی" (سرمایه داری مترویل) ضروری اعلام می شود، بطریق اولی اعمال یک "نظم نوین امپریالیستی" بر کشورهای دیگر، بمنظور تحمیل همین سیاست اقتصادی، ضروری می شود. برقراری این "نظم امپریالیستی"، گرچه با اشکال مختلف عملی می شود باز نمونه جنگ علیه عراق گرفته، تا لشکرکشی به سومالی، بوسنی تنها یک هدف را دنبال می کند: برقراری و حضور نیروی نظامی سرکوبگر امپریالیستی، که در یک کشور در نقش حامی استقلال "کویت" و "بوسنی" و "هرسه گوین" ظاهر می شود و در جای دیگر، در نقش حامی رئیس جمهور منتخب، اما با کودتای آمریکایی برکنار شده هائیتی، کشیش "آرستید" در تحلیل نهانی، یعنی برقراری یک "تئوکولونیالیسم" مدرن!

احتمال رشد سرمایه داری در ایران امروز

هفت سال از اعمال برنامه "نتولیبرالیستی" سرمایه مالی حاکم بر جهان در ج.ا. ایران، تحت عنوان "برنامه تعدیل اقتصادی"، می گذرد. بازندگان

نیز، تنها در صورت برقراری آزادی‌ها و بویژه فعالیت آزاد احزاب سیاسی در ایران ممکن است.

بعبارت دیگر راه رشد اقتصادی-اجتماعی برای ایران در شرایط فعلی، یک راه رشد مستقل از سیاست بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است، که برپایه ساختار مختلط اقتصادی و با همکاری و همیاری همه نیروهای ملی و میهن‌دوست ممکن است.

در این چارچوب است، که نقش نیروهای چپ میهن ما، بعنوان پیگیرترین مدافعان آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، تعیین می‌شود و سردرگمی حاکم بر بخشی از آن، بعنوان بخش "دمکرات" شده، پایان می‌یابد. قرار داشتن در صف مقدم مبارزه ضد امپریالیستی، یعنی در صف مقدم مبارزه برای استقلال ملی و ترقی اجتماعی! در چنین موضعی، نیروی چپ دارای آنچنان سیاست مستقل و آگاهانه‌ای خواهد بود، که به او اجازه و امکان دهد، متحدان تاریخی خود را، هم در ایران و هم در خارج از کشور بشناسد و تعیین کند و با تمام نیروهای اجتماعی به توافق‌های دراز مدت نیز نائل گردد.

(۱) یکی از طرفداران پروپاقرص این سیاست برای ایران "سپاک پروین" است، که در مقالات اقتصادی "کیهان لندن" و در توجیه نتایج ایران برپا ده سیاست "شوگ درمانی" در برنامه اقتصادی "مدل اقتصادی" برای مردم محروم میهن ما، مقاله می‌نویسد و آنرا یک "ضرورت" می‌داند. او از دولت رفسنجانی انتقاد می‌کند، که چرا زیر فشار افکار عمومی از آن عدول کرد و تمام سوبسیدها را قطع نکرد!

(۲) "احمد توکلی"، وزیر سابق کار ج. ا. و از گردانندگان کنونی روزنامه "رسالت" نیز سال‌ها پیش همین نظرات را اعلام داشت، و معتقد بود، که در اسلام همه باید کار کنند، و مثلا با "بوته جمع کردن و فروختن آن در بازار"، متخرج خود را تامین کنند! نشانه این بیان با نمونه بیان یک نماینده جدید مجلس امریکا، همخوانی دارد، که برای لغو سوبسیدها و کمک‌های اجتماعی به "فقرای" کشورش، می‌گوید: "تصاح" هم خودش بچه هایش را سیر می‌کند! (نشریه "لوموند دیپلماتیک"، تیگ ناتکس نیروهای دست راستی امریکا، ماه مه ۱۹۹۵).

(۳) "لوموند دیپلماتیک"، "قدرت بی‌ترجم اقتصاد اصول گرا"، ماه مه ۱۹۹۵

(۴) "لوموند دیپلماتیک" مقاله "رنسانس در رنسانس" به نقل از برنامه تلویزیونی "آرت" آلمان-فرانسه در دوم آوریل ۹۵

زدوبندهای پشت پرده

نشریه "انقلاب اسلامی"، که در خارج از کشور و زیر نظر "ابوالحسن بنی صدر"، نخستین رئیس جمهور ایران منتشر می‌شود، در شماره ۳۶۰ خود اطلاعات تازه‌ای را پیرامون مرگ ناگهانی "احمد خمینی" منتشر ساخت. این نشریه نوشت، که پزشکان بیمارستان قلب تهران بدلیل مشکوک بودن مرگ احمد خمینی (احتمالا مسموم شدن او) ابتدا اجازه دفن وی را، تا انجام کالبد شکافی و تعیین علت دقیق مرگ نمی‌داده‌اند، اما سرانجام بدستور مقامات حکومتی از کالبد شکافی صرف‌نظر می‌شود.

این نشریه همچنین برای نخستین بار اشاره به دیداری کرده است، که بین احمد خمینی و مهندس مهدی بازرگان، در تهران و پیش از سفر منجر به درگذشت بازرگان به اروپا، صورت گرفته است.

نشریه انقلاب اسلامی در همین شماره، اطلاعاتی را در ارتباط با مناسبات پنهان دولت رفسنجانی با امریکا منتشر کرده است. از جمله اینکه: "سخنان یک مقام امریکایی به یکی از مقامات ایرانی باین شرح است: با شرایطی که ما بوجود می‌آوریم، قیمت دلار به ۱۵۰۰ تومان خواهد رسید. این قیمت "شوکی" است، که مخالفات عادی شدن رابطه ایران با امریکا را ناگزیر می‌کند به آن تن بدهند. پس از آنکه دو طرف حاضر شدند با یکدیگر گفتگو کنند و گفتگوها شروع شد، بهای دلار کمی کاهش خواهد یافت و وقتی روابط عادی شد، بهای دلار تا آن حد، که ایران بتواند نقش رابط اقتصادی با آسیای میانه را پیدا کند، پائین خواهد آمد."

همین نشریه در بخش دیگری از اطلاعات خود پیرامون مناسبات دولت با امریکا می‌نویسد: "... در تاریخ ۲۳ ماه مه یک هواپیمای سوئدی در فرودگاه (مهرآباد) به زمین نشسته، اما سرنشینان آن خارج نشده‌اند. این هواپیما تا تاریخ دوم خرداد در فرودگاه بوده است و مقامات ایران برای مذاکره با سرنشینان آن بداخل هواپیما می‌رفته‌اند. گفته می‌شود، که سرنشینان هواپیما امریکایی بوده‌اند... در تهران همچنین شایع است، که تحریم اقتصادی ایران با موافقت طراحان کودتای خرنده در ایران بعمل آمده است. اکثریت مجلس می‌گویند، که پسر رفسنجانی وی نقش رابط با امریکا را بعهده دارد و این اوست که امریکا را به تحریم اقتصادی برانگیخته است، تا بر اثر آن نظام ناگزیر شود به او قدرت بدهد تا بتواند طرح خود را برای ماندن بر قدرت اجرا کند."

بلاترید این "نظم نوین" اقتصادی امپریالیستی، توده‌های ملیونی مردم محروم و زحمتکش ایران هستند. در حالیکه سرمایه‌داران دلال و وابسته تجاری ایران به کلان‌ترین ارقام "سود" و به بزرگترین نقدینگی تاریخ حیات خود (۶۸ بلیون ریال) دست یافته‌اند، برای مهار کامل سیاسی جامعه نیز، اینروزها بهر توطئه‌ای متوسل می‌شوند. سرمایه‌داری وابسته تجاری ایران می‌کوشد به "تیرد که بر که" به نفع خود و علیه مردم و انقلاب بهمن ۵۷، بصورت قطعی پایان بخشد. آنها خود را بسرعت با همان "مخازن یا ستاد اندیشه"، که در بالا به آن اشاره کردیم، هماهنگ می‌کنند.

انطباق منافع سرمایه‌داری تجاری در ج. ا. با منافع سرمایه مالی جهان امپریالیستی برای اعمال سیاست "نولیبرالیستی" و "آزادسازی" سرمایه از تمام بندها و برقراری حاکمیت "سرمایه خصوصی" بر تمامی شئون اقتصاد و خدمات (آنچه که در ایران به سیاست "تعدیل اقتصادی" معروف شده است) بر مبنای واقعیت‌ها و فاکت‌های فوق قرار دارد.

اکنون آنهایی که برای ایران راه رشد "سرمایه‌داری مدرن و صنعتی" را پیشنهاد می‌کنند، باید به این پرسش پاسخ بدهند، که در شرایط مشخص فعلی حاکم بر جهان، کدام امکان رشدن اقتصادی-اجتماعی برای ایران وجود دارد؟

ساده‌ترین برداشت آنست، که گویا می‌توان "تأمین عدالت بیشتر در مناسبات ایران و غرب (را) امروز، نه از طریق تشدید تضاد بین ایران و غرب، که از طریق ... همکاری (!) با شمال و در چارچوبی‌های مشترک امکان‌پذیر کرد. ("فرخ نگهدار" کنفرانس ایران در سال ۲ هزار)

نیاز به استدلال ویژه‌ای نیست، تا برای یک انسان واقع‌بین روشن شود، که ایجاد همان سرمایه‌داری مورد نظر آن بخش از "چپ" مدعی طرفداری از دمکراسی در ایران و کشورهای مشابه، "اساسا تحقق ناپذیر" است. نه به این علت که باید به صداقت و "مهارت سیاسی این چپ" (که بابک امیر خسروی در نطق خود در کنفرانس ایران در سال ۲ هزار مدعی تسلط به آن شده است) تردید جدی داشت، که بتواند، آنطور که او می‌پندارد، "در شرایط همین اقتصاد بازار و روابط خصوصی مالکیت بر وسایل تولید، با موفقیت برای آزادی و دموکراسی گسترده‌تر و تحقق عدالت اجتماعی هرچه فزاینده‌تر، مبارزه کند"، بلکه از اینرو که در جهان امروز و در زیر سلطه "نظم نوین امپریالیستی"، سرمایه مالی حاکم بر جهان می‌کوشد "نظم نوین" دلخواهش را بعنوان "نوکولنیالیسم" مدرن" به کشورهایمانند ایران تحمیل کند.

سرمایه مالی امپریالیستی برای این کشورها (از جمله ایران) هیچ جای دیگری، جز جا و مقام یک کشور "وابسته تمام عیار" باقی نمی‌گذارد و هیچ وظیفه دیگری، جز وظیفه "ذخیره سیستم سرمایه‌داری مونوپولیستی و امپریالیستی بودن، برای آنها قائل نیست. این واقعیت خشن برای نیروهای میهن‌دوست و ملی در ایران، به شهادت مقاومت قابل توجه آنها در برابر تحمیل برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" به ج. ا. به روشنی مشاهده می‌شود.

آیا مقاومت در برابر این سیاست امپریالیستی در شرایط جهان امروز موفق خواهد شد؟

داده‌های اطلاعاتی می‌گوید، بله! خلق‌های خواهان استقلال قادرند در یک مبارزه واقع‌بینانه و با تجهیز تمام نیروهای ملی و میهن‌دوست و در پیوند با یکدیگر در برابر سیاست سرمایه مالی و سیاست امپریالیستی "تحمیل نظم نوین" نه تنها مقاومت کنند، بلکه به پیروزی‌های گام به گام دست یابند.

امپریالیسم علیرغم تمام امکانات وسیعش و اعمال خشونت برای تحمیل خواست‌هایش به خلق‌ها، قدرقدرت نیست! زیرا سرمایه‌داری نیز با بحران ساختاری دست بگریبان است. تضادهای جدی بین گروه‌های محلی و منطقه‌ای سرمایه‌داری رشد می‌کند. مقاومت دمکراتیک مردم در کشورهای متروپل نیز در برابر کنسرن‌ها و سرمایه‌داران رشد می‌کند. شناخت روزافزون زحمتکشان از علل تشدید فقر آنها در کشورهای متروپل، یعنی تشدید تضاد کار و سرمایه، این حکم تاریخی را تائید می‌کند، که با وجود ضربات شدیدی که به اردوگاه "سوسیالیسم" وارد آمده است، مقاومت و عقب راندن هارترین محافل سرمایه‌داری، یعنی "سرمایه مالی امپریالیستی"، امروز نیز با تشدید مبارزه ضد امپریالیستی در کشورهای جهان سوم و جنوب و در همکاری با نیروهای ضد مونوپولی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری، ممکن است.

تجهیز همه نیروهای ملی و میهن‌دوست در ایران به معنای شرکت همه و از جمله سرمایه‌داران ملی و وطن‌خواه داخل و خارج کشور، برای مقاومت در برابر سیاست تحمیل اقتصادی سرمایه مالی جهانی، یک وظیفه ملی است. تناسب ضروری و ممکن بین سه بخش تعاونی-دولتی-خصوصی در شرایط فعلی، امر مهمی است، که باید با شرکت همه نیروهای طرفدار استقلال کشور و با توجه به منافع همه اقشار مردم میهن ما برای دوران فعلی رشد اقتصادی-اجتماعی یکبار دیگر مورد تاکید و تائید قرار گیرد. چنین امری

اندیشه های تئولیرالی، پایگاه مردمی جبهه

"فارابوندومارتی" را تضعیف کرده بود

"تئولیرالیسم"

از جبهه چپ السالوادور

حذف شد

دولت دست نشانده آمریکا در السالوادور، تلاش داشت، تا رهبران و کادرهای جبهه چپ را در تجارت و زمینداری شریک کند، اما آنرا از محتوا خالی کند

جبهه آزادیبخش ملی السالوادور ("فارابوندومارتی") اخیراً و طی یک کنگره تاریخی، احیای خود را با اعلام برنامه و شعارهای مرحله ای جدید اعلام داشت. بیش از ۵۰۰ نماینده از احزاب و سازمان های چپ السالوادور در این کنگره شرکت داشتند. احزاب کمونیست، حزب کارگران انقلابی آمریکا لاتین و بلوک نیروهای آزادیبخش مردمی السالوادور حمایت همه جانبه خود را از این کنگره و مصوبات آن اعلام داشتند.

پیش از برگزاری این کنگره محافل وابسته به دولت السالوادور و نشریات وابسته به سرمایه داری السالوادور کارزار وسیعی را علیه این کنگره و امکان احیای دوباره جبهه آزادیبخش "فارابوندومارتی" سازمان داده بودند.

گرایش به راست برخی اعضای شورای مرکزی سابق این جبهه و تمایل آنها برای سازش با سرمایه داری کشور و دولت نماینده آن، انگیزه پر قدرتی شده بود برای نیروهای دست راستی کشور برای تبلیغ عدم امکان احیای این جبهه. در پایان کار کنگره مذکور، کلیه منتخبین جدید شورای مرکزی جبهه "فارابوندومارتی" از ترکیب رهبری احزاب و سازمان های خود کناره گرفتند، تا با تمام نیرو بتوانند امر رهبری جبهه را پیش ببرند. در بین منتخبین شورای جدید "فارابوندومارتی"، که از رهبری سازمان های خود کناره گرفتند، چهره های سرشناسی نظیر "شفیق هندل"، "لیونل گونزالس"، "روبرتو هریندا" و "خوزه میلان" قرار دارند، که بدلیل شرکت در جنگ های پارتیزانی رهائیبخش برای مردم این کشور، شناخته شده اند.

همکار راه توده "م. راد" در باره این کنگره و نتایج آن و همچنین دلایل تجدید سازمان آن گزارشی را برای انتشار در "راه توده" ارسال داشته است، که در زیر می خوانید:

"پیش از تشکیل کنگره اخیر "فارابوندومارتی"، دو گروه بندی که در دوران اخیر در مرکزیت این جبهه شکل گرفته بودند، عدم شرکت خود در این کنگره را اعلام داشتند. آنها بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی، پلانفرم سازش اجتناب ناپذیر با دولت و اصولاً سرمایه داری کشور را در جبهه اعلام کرده و آنرا تبلیغ می کردند. این جناح بندی و اختلاف نظر، عملاً فعالیت های جبهه را مختل کرده بود و دولت السالوادور، که همچنان از حمایت کامل آمریکا برخوردار است، با استفاده از این اختلافات و در نتیجه عملکرد ضعیف رهبری جبهه، خواست های خود را به آن تحمیل می کرد. گذشت زمان نشان داد، که دولت السالوادور برخلاف تزه های جناح راست جبهه، نه تنها سازش با این جبهه را ندارد، بلکه از هر سو خود را آماده محلول ساختن باز هم بیشتر آن می کند. این واقعیت در کنار تشدید فقر و نابرابری در جامعه و تحریکات و مداخلات آشکار آمریکا در امور داخلی السالوادور، شرایط لازم را برای احیای

جبهه و تجدید سازمان آن فراهم ساخت. بهمین جهت و علیرغم کناره گیری دو گروه بندی مذکور از جبهه، ۹۵ درصد کادرها و فعالین آذربانی، که در جبهه حضور داشتند، در جبهه ماندند و تجدید سازمان آنرا تأیید کردند.

کنگره اخیر در ارزیابی خود از موقعیت جبهه اعلام داشت، که این جبهه اکنون نقش یک حزب مشترک چپ دمکراتیک السالوادور را ایفاء می کند، که در اعلام پایبندی به سوسیالیسم تردید به خود راه نخواهد داد. در کنگره اخیر "سالوادور سانچس کرون"، از اعضای رهبری "سازمان آزادیبخش مردمی"، که در طول جنگ پارتیزانی، "لیونل گونزالس" نامیده می شد، بعنوان هماهنگ کننده و سخنگوی جبهه فارابوندومارتی انتخاب شد.

سابقه و ریشه اختلافات اخیر

بدنبال سقوط دولت های سوسیالیستی سابق و آغاز مذاکرات با دولت دست نشانده آمریکا در السالوادور، یک سلسله بحث ها در درون جبهه "فارابوندومارتی" آغاز شد. نتیجه این بحث ها به دو گرایش ختم شد، که یکی از آنها میل به سازش های سریع از موضع راست داشت و دیگری طرفدار حفظ قدرت مردمی جبهه از طریق دفاع از حقوق مردم در برابر دولت مرکزی را دنبال کرد. مذاکرات با حزب دولتی "آرینا"، که با نظارت مستقیم دولت آمریکا انجام شد، سرانجام به معاهده صلحی انجامید، که حزب کمونیست السالوادور و حزب کارگران انقلابی آمریکای مرکزی، بعنوان متحدان جبهه با نتایج آن موافق نبودند. احزاب مخالف و منتقد قرارداد صلح بر این واقعیت پافشاری کردند، که باید دید معاهده صلح چه نتایجی را برای کشور، مردم و جبهه بوجود آورده است و اصولاً این قرارداد جنبش مردم و پایگاه جبهه را تضعیف کرده و یا تقویت. طرفداران راستگرایی قرارداد صلح در درون جبهه، با عنوان "طرفداران نوسازی مردمی"، به مقابله با این مخالفت برخاستند و حتی برخی تناس ها را بصورت مستقل با حزب دولتی برقرار ساختند. این اختلافات، بویژه در ماه های پیش از تشکیل کنگره اخیر، حیات و فعالیت های جبهه را با دشواری جدی روبرو ساخته بود. همین کم تحرکی موجب شد، تا جبهه نتواند در برابر پیشنهادات و عملکردهای سیاسی-اقتصادی دولت مرکزی بموقع عکس العمل نشان دهد. از سوی دیگر، دولت مرکزی با استفاده از موقعیت پیش آمده در جبهه، حتی برخی مفاد قرارداد صلح را نیز در عمل مراعات نکرد. نگاهی به موارد مورد اختلاف دو گروه بندی درون جبهه، تا پیش از کنگره اخیر، می تواند ریشه های اختلاف را نشان دهد.

گروه طرفدار نوسازی بر این عقیده بود، که با امضای قرارداد صلح، در واقع انقلاب به مذاکره گذاشته شده و به نتایج آن نه تنها باید پایبند بود، بلکه در جهت تعمیق و گسترش آن نیز باید کوشید! طرفداران این اندیشه همچنین اعتقاد داشتند، که رسالت استراتژیک جبهه پایان یافته و از این پس باید استراتژی نوینی را برگزید، چرا که زمان نگرش نوین و انتخاب سیاست های جدید فرا رسیده است. جبهه نباید به الیگارشسی اقتصادی از موضع خصمانه برخورد کند، بلکه باید راه های همکاری برای نوسازی (؟) کشور را جستجو کند.

مخالفان این طرز اندیشه، که در کنگره اخیر اکثریت را بدست آوردند و احیای دوباره جبهه فارابوندومارتی را اعلام داشتند، معتقد بودند، قرارداد صلح با این هدف به امضاء رسید، که زیر سایه صلح و فضای قابل اعتماد بتوان از حقوق و مطالبات مردم از دولت مرکزی، دفاع کرد و در راه برقراری یک صورتبندی دمکراتیک در کشور مبارزه کرد. بنابراین ترک مواضع انقلابی در دستور کار جبهه نبوده است، تا بتوان مدعی شد "انقلاب معامله شده و حالا نوبت سازش های بیشتر است". آنها بعنوان دلیل برای لزوم پافشاری بر مواضع انقلابی استدلال می کردند، که علیرغم تضعیف قدرت ارتش برای عملیات علیه جبهه، بر اثر قرار داد صلح، مفاد مربوط به معانیت جنایتکاران نظامی و شبه نظامی، مندرج در قرارداد صلح، در عمل موجب شده است، تا نیروها شبه نظامی، نظامی و حتی "جوخه های مرگ"، که تحت امر ارگان های امنیتی-اطلاعاتی دولت مرکزی سازمان داده شده و جنایات بسیاری را علیه مردم و اعضای جبهه مرتکب شده بودند، دست نخورده باقی بمانند، تا در لحظه مناسب بار دیگر علیه مردم و مبارزه جبهه بکار گرفته شوند. آنها در ادامه استدلال های خود به اوضاع اقتصادی کشور استناد می کردند و اینکه ثروت کامل اقتصادی هنوز در اختیار تجار بزرگ و زمینداران است و در ساختار اقتصادی کشور تغییری بوجود نیامده است. آنها براساس این تحلیل از اوضاع کشور و موقعیت دولت مرکزی معتقد بودند و هستند، که با تمام نیرو باید پایه های جنبش را در میان وسیع ترین اقشار و طبقات محروم اجتماعی گسترش داد. از نظر آنها، این

مدنیزه کردن سازمان‌های بورژوازی تلاش می‌کنند. از "تولیرالیسم" اقتصادی، که رشد سرمایه‌داری را به عدالت اجتماعی ترجیح می‌دهد، دفاع می‌کنند و آنرا در راس تبلیغات خود قرار داده‌اند. آنها فراتر از این نیز رفته‌اند! "جواگوانین ویلا لوبوس"، طراح و لیدر "طرفداران نوسازی"، به قهرمان اقتصاد بازار، در السالوادور تبدیل شده است و تلاش می‌کند، تا در پیوند با تاجر و اشرار متوسط اجتماعی، که خود را شریک منافع الیگارش سنتی نمی‌دانند، قدرت را در کشور بدست بگیرد. از جمله دلایل آنها را برای چشم پوشی از اجرای همه مفاد قرارداد صلح با دولت (همان مفاد مهمی که دولت خواهان اجرای آن نیست) را باید در همین بینش دید. آنها با همین بینش حیات سیاسی و پایگاه مردمی جبهه را با مخاطره جدی و تاریخی روبرو ساخته بودند. همین اندیشه موجب بسیاری کارشکنی‌ها در امر انتخابات ریاست جمهوری در سال گذشته شد. آنها ما را از این می‌ترسانند، که پیروزی کاندیدای چپ در انتخابات می‌تواند نتایج بسیار مخربی برای کشور به‌رمه داشته باشد! زیرا خشم نیروهای دست راستی بالا خواهد گرفت و در این صورت تمام دستاوردهای پروسه صلح از بین خواهد رفت! آنها همکاری با خط میانی و همکاری و اتحاد با آنها را به ما توصیه می‌کردند و استدلال می‌کردند، که از این طریق پایه‌های صلح استوار می‌شود! آنها توصیه می‌کردند، که تلاش برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری را تا سال ۱۹۹۹، را به تعویق بیندازیم. بدین ترتیب آنها ترجیح می‌دادند، کاندیدای حزب دمکرات مسیحی "آبراهام رادریگز" را بعنوان کاندیدای مشترک خط میانی و چپ معرفی کنند، درحالی‌که ما مخالف بودیم و کاندیدای خودمان را معرفی کردیم.

اکنون موقعیت چگونه است؟

جبهه "فابونومارتی"، بعنوان آلترناتیو چپ السالوادور، که حزب کمونیست، حزب کارگران انقلابی امریکای مرکزی و بلوک نیروهای آزادیبخش مردمی در آن حضور دارند، عقیده دارد، چپ ابتدا باید پایگاه مردمی خود را، نه تنها محکم کند، بلکه باید آنرا گسترش نیز بدهد، زیرا در غیر اینصورت هیچ نوع مذاکره جدی بر سر مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با دولت به نتیجه نخواهد رسید. این ارزیابی در کنگره اخیر به تصویب رسید. کنگره موضع مستقل ما را در جریان انتخابات ریاست جمهوری تأیید کرد. براساس همین برداشت و اوضاع کشور و جلوگیری از راست روی در جبهه بود، که سرانجام رهبر جبهه سال گذشته علیرغم همه کارشکنی‌ها موفق شد کاندیدای مستقلی را بنام "روین زامورا"، بعنوان کاندیدای مشترک جبهه و گروه‌های دمکرات معرفی کند. نزدیکی گروه طرفداران نوسازی به اصول اقتصادی تولیرالی، که همانا رشد و تولید را بر عدالت اجتماعی ترجیح می‌دهد، تا پیش از کنگره اخیر چنان شتابی بخود گرفت، که حتی در میان طرفداران آن نیز یک سلسله بحث‌های درونی آغاز شد. در آستانه ماه دسامبر سال گذشته، دو گروه‌بندی از درون طرفداران نوسازی جدا شده و ضمن اعتراض به اعمال تصمیمات از بالا به پائین در این فراکسیون و گرایش به تولیرالیسم، از آن فاصله گرفته و به جناح چپ جبهه نزدیک شدند. آنها همه نیروی خود را در کنار جناح چپ جبهه برای برگزاری کنگره بخدمت گرفتند. این جدایی و پیوند به روند برگزاری کنگره شتاب بخشید. تصفیه اجتناب ناپذیر جبهه "فابونومارتی" در واقع اکنون به این جبهه کیفیت یک حزب واحد چپ را بخشیده است. این جبهه در اجرای مصوبات کنگره خود اکنون با تمام نیرو در جهت گسترش پایگاه خود تلاش می‌کند. کنگره تصریح کرده است، که وسیع‌ترین اشرار میانی جامعه را که پیوسته نقش سپر بلا را داشته‌اند، در حمایت از برنامه‌های جبهه بسیج کرد. کنگره اخیر، افشای سیاست‌ها و عملکردهای ضد دمکراتیک انتخاباتی-پارلمانی، خطر تشدید اختناق و سرکوب با هدف تحکیم و گسترش فقر و محرومیت در جامعه را مهمترین کارزار چپ اعلام داشته است. کنگره اعلام داشت، که باید تعلل‌های سال‌های گذشته رهبری جبهه سریعاً جبران شود و سیاست‌های اقتصادی-سیاسی حزب دولتی بنام "آرنا"، افشاء شود. این کارزار تا حد مطالبه قدرت و سلب قدرت از دولت مرکزی باید پیش برده شود. براساس مصوبات کنگره، جبهه "فابونومارتی" در نقش حزب واحد چپ السالوادور، در عین حال که آماده گسترش اتحادهاست، تلاش نخواهد کرد، تا نقش خط میانی را در جامعه ایفا کند.

پایگاه را زنان، جوانان، دهقانان بی‌زمین و حاشیه‌نشین‌های شهرهای بزرگ، شهرنشینان فقیر و سرانجام کارگران و مزد بگیران امور خدماتی و حتی کارمندان کم حقوق دولتی تشکیل می‌دهد. یکی از رهبران جبهه، که در این گروه قرار داشته، اکنون پس از پایان کار کنگره می‌گوید: اختلافات از پیش از مذاکرات صلح با دولت مرکزی وجود داشت، اما در طول مذاکره و پس از امضاء قرارداد صلح، تشدید شد. در طول مذاکره، نیروی طرفدار نوسازی، پیوسته مدافع نرمش بیشتر و احتیاط در برخورد با نیروهای دولتی بود. آنها در جریان مذاکرات، پیوسته سرانجام انقلاب نیکاراگوا را پیش می‌کشیدند و می‌گفتند اعلام صریح خواسته‌های جبهه و مطالبه تغییرات بنیادین در کشور و حکومت می‌تواند بحرانی شبیه بحران نیکاراگوا را در السالوادور هم پیش بیاورد و در اینصورت اداره کشور بطور کلی از کنترل خارج خواهد شد. آنها همچنین هشدار می‌دادند، که اختلافات و تضادهای اجتماعی را در این مرحله نباید حل کرد و یا برای حل آنها اقدام کرد، بلکه باید در جهت کنترل آنها تلاش کرد. زیرا خطر انفجار سیستم اجتماعی وجود دارد!

در آن دوران و حتی پس از قرارداد صلح و حتی در طول اجرای این قرارداد، که دولت بی‌وقته از مفاد آن نیز عدول می‌کرد، ما برای حفظ اتحاد در صفوف جبهه به برخی عقب‌نشینی‌ها تن می‌دادیم و این درحالی بود، که پایگاه ما در میان مردم بر اثر همین نرمش‌ها تضعیف می‌شد و در عوض دولت سرگرم سازماندهی همه جانبه و محکم کردن پایگاه خود در پیوند با امریکا و سرمایه داران وابسته داخلی بود.

این اختلاف نظرها در سال ۱۹۹۳ و همزمان با خود داری دولت مرکزی از تصفیه نیروهای ویژه ارتشی و جوخه‌های شبه نظامی مرگ، که هزاران جنایت تاریخی علیه مبارزان و مردم عادی مرتکب شده بودند، سر باز زد، درحالی‌که این تصفیه یکی از مفاد قرارداد صلح بین جبهه فابونومارتی و دولت مرکزی بود.

ما بر این عقیده بودیم، که این فقط یک خواست و عمل ساده از سوی دولت مرکزی نیست، همه شواهد نشان می‌دهد، که دولت در تدارک تجدید قواست و به همین دلیل نیز نمی‌خواهد حتی جنایتکاران شناخته شده را از خود برنجانند، زیرا برای عملیات آینده به آنها نیاز دارد.

دولت مرکزی، که از این اختلاف نظرها در درون جبهه با اطلاع بود، پیشنهاد جدیدی را بمنظور تشدید اختلافات و کشاندن جبهه در مسیر انحلال و یا حل شدن در نظام سیاسی-اقتصادی موجود کشور مطرح کرد. دولت اعلام داشت، که حاضر است تسهیلات قابل توجهی را برای شرکت در تجارت‌های گوناگون و همچنین دسترسی به زمین‌های قابل کشت برای نیروهای جبهه قائل شود! متعاقب این پیشنهاد، دولت خواستار تعویق پاکسازی ارتش و مهلتی در این زمینه شد، تا بتدریج زمینه این پاکسازی را فراهم سازد. صحبت بر سر ژنرال‌های بومی بود و هست، که در امریکا تعلیمات ضد انقلابی و ضد پارتیزانی دیده‌اند و مسئول کشتار و شکنجه هزاران مبارزه جبهه هستند.

ما بر این عقیده بودیم، که این فقط یک خواست ساده برای فراهم شدن شرایط لازم بمنظور پاکسازی ارتش نیست، بلکه یک نقشه زیرکانه برای انحلال جبهه و دور کردن بازم بیشتر آن از توده مردمی است، که چشم به ما دوخته‌اند. راستگرایان خواهان بررسی این پیشنهاد و نوعی معامله با دولت مرکزی بود. این جدال درونی، پاسخ سریع و صریح به دولت را چند ماه به تاخیر انداخت.

سرانجام جبهه توانست تصمیم قاطع گرفته و به دولت پاسخ منفی بدهد. اما همین تاخیر چند ماهه به موقعیت جبهه در میان طرفداران حقوق بشر در امریکا مرکزی و السالوادور ضربه وارد آورد. در حقیقت این تاخیر چند ماهه و بحث‌های طولانی، که طی آن بین دو گروه جریان داشت و بالاخره تصمیمی که رهبری جبهه در رد پیشنهادات دولت اتخاذ کرد، آخرین گام‌ها در جدائی نهایی گروه طرفدار نوسازی از جبهه بود. آنها فقط جبهه را ترک نکردند، بلکه با مارکسیسم نیز وداع گفتند و مواضع رسمی سوسیال دمکراسی را اتخاذ کردند.

آنها که در جبهه ماندند، با صراحت اعلام داشتند، که در راه سوسیالیسم مبارزه خواهند کرد، گرچه در شرایط بحرانی اقتصادی-سیاسی کنونی در منطقه و در السالوادور این یک خواست استراتژیک است و در آینده نزدیک قابل تحقق نیست. این استراتژی در کنگره نیز به تصویب اکثریت ۵۰۰ نفر حاضر در جلسات آن رسید.

آنها که جبهه را ترک کردند، امروز چه می‌کنند؟ آنها کسی که در سال‌های اخیر تحرک لازم را به بهانه نوسازی از جبهه گرفته بودند. آنها برای

در اندیشه یک انتخابات فرمایشی

طرح اصلاح قانون انتخابات مجلس اسلامی قرار است پس از تصویب در مجلس کنونی، برای اجرا، تا پیش از انتخابات آینده مجلس به دولت ابلاغ شود. در این طرح اصلاحی، تمام تدابیر لازم برای قبضه قدرت توسط سرمایه داران تجاری وابسته و روحانیت شریک و حامی آن، پیش بینی شده است. از جمله تعیین صلاحیت کاندیداهای کلیه انتخابات کشور (اعضای مجلس اسلامی، مجلس خبرگان و ریاست جمهوری) به شورای نگهبان قانون اساسی واگذار می شود و اصل ۹۹ قانونی اساسی جمهوری، عملاً نفی می شود. شورای نگهبان از این طریق می تواند و اختیار دارد تعیین کند، چه کاندیدائی التزام عملی نسبت به "ولایت فقیه" دارد و چه کاندیدائی ندارد، حتی اگر هیچ مدرک و دلیلی برای اثبات وجود نداشته باشد.

همگان می دانند، که این فقط یک پوشش مذهبی است برای جلوگیری از راه یافتن مخالفات خط کنونی حاکم بر کشور به مجلس اسلامی، والا التزام عملی خود اعضای شورای نگهبان کنونی، در زمان "آیت الله خمینی" بارها زیر علامت سؤال رفت؛ بحث نه برسر "ولایت فقیه"، که مافیای حجتیه و گروه پندی رسالت هر گاه اراده کند و به صلاحشان باشد، خود آنرا لغو و حذف خواهند کرد، بلکه بر سر دفاع از منافع طبقاتی سرمایه داری وابسته بازار و زمینداران و مالکان است. در اجرای همین هدف، جناح "رسالت"، وزارت کشور را با برگمار "علی محمد بشارتی" در راس آن، از ماه ها پیش در قبضه خود گرفته است. این جناح در کنار دولت و بعنوان متحد پر قدرت آن با هر نوع آزادی احزاب مخالفت می کند و با آزادی های موجود مطبوعات نیز سر ستیز دارد.

دکتر خاتمی: "توسعه" بدون

"آزادی" امکان ندارد

در آغاز خرداد ماه، در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران سمیناری تحت عنوان "توسعه فرهنگی" تشکیل شد. در این سمینار علاوه بر جمعی از استادان کنونی دانشگاه های کشور، چند سخنران میهمان، از جمله حجت الاسلام دکتر "محمد خاتمی"، رئیس کنونی کتابخانه ملی ایران و وزیر اسبق ارشاد اسلامی در دولت رفسنجانی، دکتر عبدالکریم سروش، محقق و اسلام شناس، دکتر "عبدالحسین زرین کوب" (محقق)، دکتر "عظیمی" (اقتصاددان)، و ... نیز حضور داشتند و پیرامون توسعه فرهنگی سخنرانی کردند. در این سمینار دکتر خاتمی طی سخنانی از جمله گفت: "... من هیچ تردیدی در تقدم آزادی بر رشد ندارم و مرادم از این جمله نیز دقیقاً آزادی اندیشه است و امنیت ابراز آن و بستری که تضمین کننده آنست. هیچ رشدی در جامعه محقق نمی شود، مگر برپایه آزادی و هیچ آزادی استمرار نمی یابد، مگر در جامعه رشد یافته. چنانچه تحولی درونی در جامعه و افکار صورت نپذیرد، ممکن است زمینه برای میدان داری یک جریان تنگ نظر فراهم شود، تا بنام دین و مصلحت کشور، با آزادی مخالفت شود... همیشه انتظار این بوده، که مسائل جامعه از بالا حل شود، اما تا تحول درونی در اذهان و جامعه صورت نگیرد، مشکل همچنان باقیست. چرا هنوز که ۱۵۰ سال از تاسیس (مدرسه) دارالفنون، این مادر دانشگاه و علوم و فنون در کشور ما، می گذرد، تازه باید عنوان کنیم، که توسعه چیست و چرا توسعه نیافته ایم؟ بی گمان قتل امیر کبیر، بنیانگذار دارالفنون در حسام فین کاشان، سرآغاز ایجاد مشکل فوق است. با بودن خودکامی، اساساً انسان امکان حضور و رشد نخواهد داشت ... دو بار ما ایرانی ها زمینه آزادی را یافتیم، اما نتوانستیم از آن استفاده کنیم. یکی در شهریور ۲۰، که متأسفانه با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ خاتمه یافت و یکبار هم در دوران انقلاب، (در حالیکه) تا جامعه آزاد نشود، امکان رشد نخواهد یافت.

راست مذهبی، تحت چه شرایطی، قدرت را قبضه کرد؟

نشریه عصر ما، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در سر مقاله صفحه اول شماره ۱۶ خود، ضمن اشاره به انتخابات اسفند ماه مجلس اسلامی، مروری دارد بر انتخابات دوره چهارم این مجلس، که براساس آن جناح راست مذهبی، بازار و طرفداران اقتصاد متکی به بازار آزاد، توانست با حذف همه جریان های دیگر، سکان هدایت کشور را از این طریق در کنترل خود بگیرد. نشریه "عصر ما" در این سر مقاله بدرستی می نویسد: "... قوانین اقتصادی و سیاسی مجلس دوره چهارم و نیز مواضع و جهت گیری های سیاسی مجلس مذکور تقریباً اهدافی بود، که جناح راست سنتی از سال ها پیش تعقیب می کرد، و آن از میان رفتن اهرم های کنترل و نظارت بر اقتصاد کشور، عدم توزیع عادلانه ثروت، تورم و گرانی و نیز فشار بر توده مجریه و حذف نیروهای جناح مقابل از بدنه اجرایی کشور بود. بدون شک در شرایط عادی امکان حاکمیت چنین دیدگاهی وجود نداشت. حاکمیت راست سنتی بر مجلس چهارم بیش از هر چیز مرهون تبلیغات یکسویه داخلی ... حذف حدود ۸۰ کاندیدای جناح چپ با تیغ نظارت است صوابی (شورای نگهبان)، ثبت نابسامانی های ناشی از جنگ در کارنامه این جناح و بالاخره شرایط ویژه جهانی ناشی از فروپاشی شوروی و پیروزی آمریکا در جنگ سرد. اکنون با گذشت بیش از سه سال از حاکمیت تعیین کننده راست سنتی بر مجلس، می توان قضاوت کرد، که آیا با حذف مخالفان مشکلات اقتصادی، اجتماعی و مدیریت کشور حل شده و یا برعکس آن افزوده شده است. به اعتقاد ما مشکلات کنونی کشور به گونه ایست که جز با مشارکت واقعی مردم قابل حل نیست... سخن این است، که اگر اصل بر فعالیت سیاسی و پارلمانی و مشارکت جمهور مردم است، باید قواعد بازی سیاسی رعایت شود.

اقتصاد سه بخشی، یگانه راه حل برای ایران است

نشریه عصر ما در همین شماره و در ارتباط با تاثیر تصمیمات اقتصادی دولت رفسنجانی روی پول ملی کشور، در مطلبی تحت عنوان "تصمیمات جدید ارزی، علل و پیامدها" می نویسد: "... افزایش قیمت ارز ریشه در مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی کشور دارد... واقعیات درون جامعه است، که جهت متغیرها و عوامل اقتصادی را تعیین می کند، و واقعیت ها را تنها با برنامه ریزی مناسب می توان در جهت مطلوب اصلاح کرد. دولت باید استراتژی اقتصادی خود را انتخاب کند و در سایه آن به برنامه ریزی دراز مدت بپردازد. راه حل دراز مدت گرانی، کاهش مصرف از طریق سهمیه بندی، تغییر الگوی مصرف در چند سال اخیر و توقف همیشگی سیاست "دروازه های باز" از یکسو و افزایش چشمگیر سرمایه گذاری در زمینه تولید کالاهای سرمایه داری و واسطه ای و ساختن زیر بناها، طی برنامه دوم، از سوی دیگر است. اجرای راه حل های فوق، در دراز مدت سبب افزایش تولیدات مستقل داخلی، صادرات غیر نفتی کالاهای با ارزش افزوده قابل قبول، رفع طبیعی عدم تعادل ها و نزدیک شدن بازارهای کنترل شده و عرضه و تقاضا به یکدیگر خواهد بود، بدون اینکه ناچار به پذیرش الگوهای سرمایه داری، فشار به محرومین، واگذاری حاکمیت اقتصادی به بخش خصوصی، ادغام در بازار جهانی، وابستگی غیرقابل اجتناب به سرمایه داری جهانی و ... باشیم. سیاست های فوق در صورتی قابل اجرا و دست یافتنی است که همراه با گزیرش الگوهای اقتصاد برنامه ای و کنترل شده، متکی به بخش های قدرتمند دولتی، تعاونی و خصوصی باشد. فکر می کنیم، که زمان، روی آوری به چنین استراتژی اقتصادی را برای دولت گریز ناپذیر ساخته است.

دوران "برزخ" برای "چپ"

«حزب توده ایران و اصولاً جنبش چپ، یک دوران برزخ را طی می کند و برای پشت سر گذاشتن این دوران باید در حاشیه حرکت کرد.»

این اندیشه به غایت نادرست، از دیدگاه های گوناگون و با استدلال های ناهمگون، چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور وجود دارد و نتایج آن، به اشکال مختلف بروز می کند، حاملان این اندیشه (در داخل و یا خارج کشور) به دو گروه تقسیم شده اند، که حاصل وجود و حضور آنها در هر دو عرصه، هر چه باشد، یاری به حیات سیاسی جنبش چپ، در متن تحولات مهمی که در ایران جریان دارد، نیست! اگر برای حاملان این اندیشه در داخل کشور بشود درصدی از وجود خطر ناشی از درنده خونی نیروهای ارتجاعی به حاکمیت دست یافته را بعنوان واقعیت پذیرفت، چنین درصدی در مهاجرت و بدین صورت، که در داخل کشور وجود دارد، محلی از اعراب ندارد.

حاصل چنین اندیشه ای، همان انفعالی است، که در مجموعه نشریات وابسته به احزاب و سازمان های چپ ایران در خارج، بشکل کم اطلاعاتی از اخبار و رویدادهای داخل کشور و بگرمگروهای سازمان فرسای مهاجرتی، منعکس است. این تفکر، که نطفه های آن در جنبش چپ در مهاجرت با آغاز فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم شکل گرفت، در عمل به همان نتیجه ای ختم شد، که در داخل کشور ختم شده است، برپزه در سال های پس از قتل عام زندانیان سیاسی ایران این نتیجه کدام است؟

۱- تلاش برای معاش (که در خارج از کشور و با ناامیدی از اوضاع اقتصادی کشور و تردید در توان بازسازی یک زندگی جدید در صورت بازگشت به کشور، با اندیشه محکم ساختن زیرپا برای ماندگاری طولانی در مهاجرت همراه شده است)

۲- مبارزه گریزی (که در مهاجرت حتی تا فراسوی مرز پیگیری رویدادها و اخبار ایران نیز پیش رفته است)!

اگر در داخل کشور سازمان و تشکیلاتی برای تجمع وجود ندارد، در خارج از کشور نیز روحیه تلاش برای معاش و مبارزه گریزی، انگیزه ها را منجمد کرده است. اندیشه "برزخ" سیاسی، در کنار جمع بزرگ و قابل توجهی، که در سنگر تلاش معاش به اسارت درآمده اند و یا (بقول) استعداد خود را در راه زندگی شخصی به خدمت گرفته اند، جمع اندکی را به کار فرهنگی (هنری-سیاسی) مستقل نیز هدایت کرده است: ترجمه برخی آثار ادبی، تعلیق پیرامون شعر و هنر ایران، پژوهش های سیاسی-تاریخی و ... سرانجام شمار روزافزون طرفداران و سرایندگان شعر! در این بخش نیز آنها که در داخل کشور در این مسیر گام نهاده اند، حاصل کارشان با واقعیات ملموس تر و آثارشان (برپزه شعر و قصه و نقاشی) دلنشین تر از فعالان همین عرصه ها در مهاجرت است.

دوران بااصطلاح "برزخ"، خون بسیاری از تن احزاب و سازمان های چپ ایران گرفته است. انتشار ماهنامه ها، فصل نامه ها، فعالیت های پراکنده و مستقل فعالان سابق احزاب و سازمان های چپ ایران در مهاجرت، زنده ترین گواه این امر است. در حالیکه نشریات حزبی و سازمانی از کمبود نیروی کارآمد برای تبلیغ و ترویج اندیشه های خود می نالند، بسیاری از قلم بدستان چپ در نشریاتی قلم می زنند، که وابستگی حزبی ندارند و یا به نوشتن چنین وابستگی شهرت دارند! برخی آثار (ترجمه و تدوین) همین جمع و در سطحی اندک، در نشریات داخل کشور نیز بازتاب می یابد، گرچه در کنار آثار مشابه، که در داخل کشور تهیه می شود، جلای چندانی ندارد و بیشتر به سوغات از فرهنگ رسیده می ماند، که گر اسب پیش کش هم باشد، شمارش دندان آن در قاموس فرهنگ ایرانی نیست!

دو حاصل انکارناپذیر

اندیشه "برزخ"، در درون احزاب و سازمان های چپ و در پیوند اجتناب ناپذیر آن با جامعه، نتایجی را همراه آورده است، که باید به آن توجه کرد:

الف- از کیفیت تبلیغی و سازمانی این سازمان ها کاسته است؛

ب- نه تنها خود صاحبان این اندیشه را از روند حوادث دور کرده و به نوعی در خود فروتنی دچار ساخته، بلکه از توان این احزاب و سازمان ها برای آگاهی چند سربزه از تحولات جامعه و تحلیل آنها از دیدگاه های گوناگون کاسته است. این در شرایطی است، که جناح راست و احزاب و سازمان های وابسته به آن تلاش دارند، ضعف تاریخی خود را در امر سازمانی-فکری، با بهره جویی از این نیروی کنده شده از چپ، در عرصه های گوناگون جبران کنند. آنها در هدف را پیگیری می کنند:

۱- تضعیف جنبش چپ از راه تبلیغ سازمان گریزی؛

۲- کشاندن این نیروی کنده شده به عرصه های نه چندان جدی فرهنگی و گاه اجتماعی، که خواه ناخواه بازتاب آنها در نشریات پر تیراژ جناح راست مهاجرت، محدودیت هائی را به صاحبان قلم و اندیشه در حد پذیرش انتشار آنها در این نشریات و یا رادیوهای آنها، ناگزیر می کند. طی سال های گذشته در این زمینه، نوعی خودسانسوری چنان بتدریج و آهسته در اذهان این گروه جا باز کرده است، که خود نیز بدان، به بهانه نبودن چاره ای دیگر، اعتراف می کنند!

در داخل کشور نیز در سطح و کیفیت دیگری وضع به همین پایه است. ترجمه آثار اجتماعی-سیاسی، مقالات منتشره، میزگردهای مجلات و ... زنده ترین گواه آنند. نشریات داخل کشور نیز از نام احزاب و سازمان های سیاسی فاصله می گیرند و نویسندگان و صاحب نظران مرتبط با خود را نیز به رعایت اجتناب ناپذیر این امر فرا می خوانند، که حاصل آن به نوعی دیگر همان است، که در مهاجرت است! مبارز بی سازمان و سیاست مستقل از احزاب! همین است، که نسل جوان کشور، که ۲۵٪ تا ۲۸٪ جمعیت ایران امروزی را تشکیل می دهد، حتی با نام احزاب و سازمان های سیاسی ایران آشنا نیستند، چه رسد به خط و مشی و ربط آنها در گذشته و حال! تشدید روحیه انفعال و سازمان گریزی و سیاست پرهیزی از سوی جناح راست مهاجر، درجه به چپ تشویق می شود.

آنها، در شرایطی که احزاب و سازمان های چپ ایران باید به هر شکل ممکن راه نفوذ و حضور خود را در جامعه هموار کنند و بیش از آن بتوانند در شکل گیری حوادث و سرنوشت کشور تاثیر مستقیم بگذارند، وابستگان به نام، و گمنام گردان چپ ایران در مهاجرت را به انزوا فرامی خوانند و در داخل کشور نیز ارتجاع حاکم تلاش می کند، آنها را در انزوا نگهدارد.

کارنامه رژیم در جلوگیری از حضور احزاب سیاسی در جامعه بر هیچکس پوشیده نیست. سیاست راستگرایان حاکم نیز تشویق سیاست پرهیزی و مبارزه گریزی است، تا صحنه برای یکباره تازی آنها خالی بماند. این تلاش نیز روی دیگر همان سکه ایست، که در مهاجرت از سوی جناح راست مهاجر در جیب جناح چپ گذاشته می شود!

ببینیم در مهاجرت این القاء چگونه زیرپوشش انواع واقع بینی ها و بااصطلاح تحولات عمیق (!) تلقین می شود، تا احزاب و سازمان های چپ ایران به یادگان های بلون سباز و فرمانده تبدیل شوند:

«هزاران هزار ایرانی چپ، که امروز در هیچ سازمانی هم متشکل نیستند، به فکر و اندیشه دموکراسی بهای بسیار جدی می دهند و به کارهای فرهنگی روشنفکری توجه بیشتری نشان می دهند، تا مدل مبارزاتی، که در گذشته دنبال می کردند...» (کیهان لندن چهارم خرداد ۷۴، از سخنرانی "مهرداد درویش پور"، جامعه شناس مقیم سوئد در کنفرانس ایران در سال ۲ هزار در لندن)

براین ترند چگونه باید غلبه کرد؟ در واقع این پرسشی است، که همه احزاب و سازمان های چپ باید به آن پاسخ بدهند. ظاهراً علیرغم همه واقعیات فلج کننده مهاجرت و نفوذ اندیشه، "بگذار هر چه می خواهد بشود"، چپ ایران، برای تحرک نوین، چاره ای جز اندیشه پیرامون این پرسش ندارد. اگر تواندیشی های خیالی و غفلت از اوضاع واقعی جهان و ایران همه و یا بخشی از بدنه ما را زمین گیر کرد، وقت آن نیست، که به اندیشه های نوین ترقی خواهانه و انقلابی اجازه ظهور بدهیم؟ این فضا در نخستین گام، موضوع گیری پیرامون رویدادها نیست؟ چرا باید از تحلیل رویدادهای ایران و جهان فاصله گرفت و یا به نوعی بازتاب دهنده دیدگاه اپوزیسیون راست مهاجر و یا عملکرد های گمراه کننده راست حاکم، باقی ماند و در نتیجه "فلج تشکیلاتی" را بپذیرفت؟

باید اجازه داد ارزیابی ها و تحلیل ها، از نگاه های گوناگون مطرح شوند. همین تنوع می تواند انگیزه ای برای تعمق بیشتر پیرامون مجموعه رویدادهای جهان و ایران بشود. اگر اهل قلم وابسته به نشریات "بهر دلیل" چنین نمی کنند، چرا نباید خوانندگان همین نشریات خواستار بازتاب نظرات تحلیلی و تفسیری خود پیرامون رویدادها بشود. اگر چنین فضائی با استقبال روبه رو نشد و یا نظرات کیفیتی در حد بازتاب در نشریات را نداشت، آنوقت به نتیجه دیگری رسیده ایم و آن، ضرورت نگاهی دوباره به مهاجرت، لزوم بازگرداندن نگاه ها از مهاجرت بسوی ایران و بازتاب آن در مهاجرت است. در اینصورت آنها می توانند با جنبش و سازمان ها و احزاب باقی بمانند، به اندیشه ای دوباره فراخوانده ایم و خود نیز از روسوه جستجوی چاره برای جلب و جذب دوباره آنها، که آشکار و پنهان با سیاست و مبارزه خداحافظی کرده اند، رها شده ایم و با برزخی، که در ذهن خود ساخته ایم، ردا می کنیم.

جامعه علیرغم همه سیاست گریزی های موجود و بی اعتمادی های انکارناپذیر، در برزخ بسر نمی برد. یادآوری حوادث و رویدادهای همین ماه های اخیر، حکمی جز این دارد؟ همین پدیده "شایعه"، نوعی شیوه مبارزاتی نیست، که مردم با توجه به شرایط حاکم بر کشور، بصورت خود جوش و خود ساخته آنرا برگزیده اند؟ چگونه می توان در جامعه ای که هر لحظه آن با حادثه و رویداد روبرو یافته و یا در حال وقوع سیاسی و اقتصادی می گذرد، از برزخ سخن گفت؟ حوادثی که با سرنوشت ایران و ایران پیوند دارد. جامعه در رکود نیست، اگر ما گرفتار رکود شده ایم، فکری به حال خود باید بکنیم

نامه ها و پیام های دریافتی

باید یک شعار واحد انتخاب کرد

هیات تحریریه "راه توده"، در صورتیکه تمایل داشتید این نامه را چاپ کنید، با توجه به برخی ملاحظات، لطفاً از یک نام مستعار استفاده کنید و یا بدون نام و امضاء محفوظ استفاده کنید.

شماره های اخیر "راه توده" واقعاً پربار است. تأکید روی مسئله آزادی ها و تنوع دیدگاه ها در درون حزب، می تواند جمع زیادی از اعضای حزب را، که در سال های اخیر گوشه گیر شده اند، دوباره جذب کند. بچه ها می خواهند حرف هایشان را بزنند. دیگر به شیوه های گذشته و منسوخ هیچکس نمی تواند حزب را اداره کند. دوباره شعار مرحله ای نیز بنظر من بحث با "نامه مردم" بیهوده است و انرژی خودتان را صرف نکنید. شما بفکر یک شعار عمومی باشید، که کل جنبش دمکراتیک را دربرگیرد. فکر می کنم سرانجام در یک نقطه، نظرات شما و نامه مردمی ها بهم خواهد رسید و آنوقت نیروی متحد وارد عمل خواهد شد و یکپارچگی در حزب بوجود خواهد آمد. از هر نوع عمل شتابزده باید پرهیز کرد. هیچکس نباید به این نتیجه برسد، که "راه توده" در صدد ایجاد یک رهبری جدید است. هرگز نباید از شیوه های نادرستی استفاده کرد، که استفاده از آنها در گذشته بسیاری از فعالان حزب را متغیر کرد و ضربات بدی به حزب زد. در باره کنفرانس های انجمن پژوهشگران ایران هم، البته با نظر شما دوباره اطلاع و آگاهی همه توده ای ها از نظرات هر یک از مسئولان حزب، که در این نوع جلسات شرکت می کنند، موافقم، اما از طرف دیگر با بایکوت این نوع جلسات نیز موافق نیست. مهم اینست، که ما در این جلسات چه می گوئیم و چه باید بگوئیم. مثلاً چرا ما نباید در آنها شرکت کنیم و دوباره سیاست دوران انقلاب و سال های پس از پیروزی انقلاب حزمان توضیح بدیم؟ اینکه با چه پیشنهادی با ما روبرو می شوند، اهمیت ندارد، مهم اینست، که ما حرف و سخن برای گفتن در این باره داشته باشیم. من حتی پیشنهاد می کنم، که خود شما، که معلوم است اسناد ۱۶ سال گذشته حزب را خوب دارید مرور می کنید، یا در این نوع جلسات شرکت کنید و یا تحقیقات و پژوهش های خودتان را در اختیار آنها بگذارید.

موفق باشید...
سروند (امضاء، محفوظ)

سوئد

* احمد - نامه شما دریافت شد. در نامه دریافتی ترجمه یک خبر جالب از کشورهای سوسیالیستی سابق، به نقل از مطبوعات مترقی این کشور، وجود داشت، که جداگانه چاپ شد بقیه موارد جداگانه پاسخ داده خواهد شد.
در مورد سهمیه محل جدید فروش نشریه "راه توده" در شهر استکهلم، همانگونه که نوشته اید عمل خواهد شد. محل فروش نشریه، فروشگاه "فردوسی" در استکهلم است.

* امید - ۲۰۰ کرون

امریکا

* از "هوستون" امریکا نیز نامه ای خوشحال کننده دریافت شد. خوشحالیم که شما (م.م) این چنین به مطالب و سرنوشت "راه توده" علاقمندید. ما نیز از موفقیت های شما در امریکا، که راه یافتن به دانشگاه و در سمت استاد و انتشار داستان های جدیدتان به زبان انگلیسی و در مطبوعات آن کشور، بخشی از آنست، بی اندازه خوشحالیم. ما هم منتظر انتشار "رمان" شما به زبان انگلیسی هستیم. حتماً ما را در جریان آن بگذارید.
حق با شماست، آدرس جدید شما را نداشته ایم و قطعاً به همین دلیل شماره های اخیر "راه توده" بدستتان نرسیده است. به آدرس جدید نشریه ارسال خواهد شد.

* نیوجرسی - دوست عزیز "راد" گزارش شما همراه با وجوه ارسال رسید. ما هم امیدواریم کمک مالی به نشریه و درآمد ناشی از تک فروشی نشریه بیشتر شود. با پیشنهاد شما برای میهمانی موافقیم.

* لس آنجلس - دوست عزیز "حمید" ! نامه شما که حاوی برخی نقطه نظرات شما در باره نیروهای مذهبی ایران بود رسید. بخش اصلی این نامه را در فرصت مناسب چاپ خواهیم کرد. خوشحالیم که راه توده در آن دیار نیز راه خود را باز کرده است. وجوه ارسالی مربوط به فروش نشریه رسید. سپاسگزاریم. منتظر پیشنهادات شما هستیم.

انگلستان

* آشنای قدیمی "شهاب" - نشریه انگلیسی زبانی را که نوشته اید. جانشین "ستاره صبح"، ارگان مرکزی حزب کمونیست انگلستان شده است دریافت شد. این نشریه بسیار جالب و قابل استفاده است و ما امیدواریم در آینده نیز اگر برایتان مقدور است، از همان محلی که ذکر کرده اید آنرا تهیه کرده و برای ما ارسال دارید. البته اگر آدرس مناسبی داشته باشیم مستقیماً برای این نشریه نامه خواهیم نوشت. همکاری خودتان را با ما بیشتر و منظم تر کنید.

هند

* "ع.گ." نامه محبت آمیز شما دریافت شد. از تلاش شما برای توزیع نشریه سپاسگزاریم. شما کاملاً قادر به نوشتن مقالات (پروژه تحقیقی) هستید، تنها لازم است با مسئولان نشریه هماهنگ شوید. از طریق مکاتبه با شما تماس گرفته خواهد شد تا هماهنگی لازم فراهم شود. رسید بانکی پول دریافت شد. خوشحالیم که اعتقاد دارید "آینده از آن کسانی است، که امروز از حقیقت با شجاعت دفاع می نمایند".

کانادا

* اوتاوا - دوست عزیز "توحید" دو پیام و نامه شما در باره تاخیر در رسیدن نشریه دریافت شد. تا آنجا که اطلاع داریم، برای شما نشریه ارسال شده است، احتمالاً اشکال از پست محلی است که در این مورد قرار شد مسئولین توزیع نشریه در امریکا تحقیق کنند. امیدواریم تاکنون این مشکل رفع شده باشد. پول ارسالی شما در گذشته نیز دریافت شده است و جای نگرانی نیست!

بولین

* چند پیام تلفنی از برلین و در ارتباط با انتقال فروشگاه "عریش بوخ" به نقطه ای دور از مرکز شهر و دشواری تهیه نشریه داشتیم. تلاش ما برای فروش نشریه در مرکز بین المللی نشریات برلین، سرانجام به نتیجه رسید، که امیدواریم، رفع مشکل بشود. ضمناً به کمک علاقمندان "راه توده" در شهر برلین در مراکز دیگری، که آدرس آنها در زیر اعلام می شود، نشریه برای فروش عرضه می شود.

1- A. KILIC
Schönebergerstr. 11

2- DAS ARABISCHEBUCH
Horstweg 2

3- ZEITUNGSLADEN
Wilhelmstr. 21

4- ZEITUNGSKIOSK am Durfürstendamm Ecke
Joachimstalerst.

5-INTERNATIONAL PRESSE
Joachimstalerstr. 1-3

شهر "اسن"

رفقا! آنچه از دست من برمی آید، فعلاً کمک به توزیع نشریه است و کمک مالی در حدی که می توانم. تلاش معاش اجازه بیشتری نمی دهد. فعلاً در شهر "اسن" آلمان محل جدیدی را برای فروش نشریه تان ترتیب داده ام، که آدرسش را برایتان می فرستم. برای ایجاد همین امکان در شهر "دورتوند" هم تلاش خواهم کرد و نتیجه را با اطلاعاتتان خواهم رساند.

شماره حساب مالی تان را طوری چاپ کنید، که بهتر دیده شود.
بامید موفقیت (ند)
آدرس فروش نشریه در شهر "اسن"

BAZARCHE TEHRAN
Viehofer Platz 16

* شهر اسن - دوست عزیز آقای دامون دوبارم تلفنی شما دریافت شد و براساس خواست شما نشریه ارسال شد. نمی دانیم اکنون از محل فروش نشریه در شهر اسن، نشریه را تهیه می کنید یا خیر. بهر حال ما در همین صفحه آدرس محل فروش را چاپ کرده ایم. بابت شماره های گذشته، آبرویمان و یا کمک مالی نیز می توانید یا بصورت مستقیم و یا از طریق حساب بانکی اقدام کنید. موفق باشید.

* رس بادن - علیرضا - ۵۰ مارک تبر

محاصره اقتصادی و نتایج کنفرانس سران کشورهای بزرگ سرمایه داری

اجلاس سران بزرگترین کشورهای سرمایه داری جهان در کانادا پایان یافت و علیرغم همه جنجال تبلیغاتی، که پیش از آن در سراسر جهان پراش افتاده بود، تصمیمی درباره محاصره کامل اقتصادی ایران گرفته نشد. یک روز پیش از تشکیل این اجلاس نخست وزیر ژاپن در یک مصاحبه مطبوعاتی با صراحت کم نظیری گفت: "محاصره اقتصادی ایران نه ممکن و نه صلاح است. ما باید همه کوشش خودمان را بکار بگیریم، تا میان راهها در ایران و در حکومت باقی بمانند. ژاپن و غرب باید بکوشند مانع سقوط میان راهها در ایران بشوند!"

گرچه هنوز زود است درباره انگیزه های دقیق پشت پرده امریکا، برای اعلام محاصره اقتصادی امریکا سخن گفته شود، اما همه شواهد حکایت از آن دارد، که امریکا برای همان اهدافی که نخست وزیر ژاپن در آستانه کنفرانس سران اعلام داشت، همه کوشش خود را بکار برد. بنظر ما، همانگونه که در دو تفسیر پیرامون این رویداد در "فوق العاده راه توده" نوشتیم، هدف امریکا از این جنجال، کسب امتیاز بیشتر از سران جمهوری اسلامی بود و همچنان نیز هست. اینکه چنین عملی و یا عمل مشابه دیگر و یا حتی برخی مداخلات مستقیم در امور داخلی ایران صورت گیرد، نیز بستگی به شرایط حاکم بر ایران و نتایجی دارد، که امریکا در جستجوی آنست. آنچه بنظر قطعی می رسد، آنست که امریکا ایرانی را می خواهد، که درست در اختیار آن باشد، تا همانگونه که مهندس "عزت الله سبحانی" در آخرین شماره نشریه ایران فردا، منتشر ساخت، ایران به یک مرکز پشتیبانی و حیات خلوت امریکا برای دخالت مستقیم در کشورهای ماورا، قفقاز تبدیل شود. خواست های اخیر امریکا برای پس گرفتن مراکز جاسوسی این کشور در شمال ایران، که مستقیماً با مقامات ایران و در تماس های پنهان مطرح کرده و نشریات داخل کشور نیز تا حدودی به آن اشاره کرده اند، در همین چارچوب است. (مقاله نشریه ایران فردا در این زمینه را در همین شماره راه توده بخوانید)

مهمترین قدرت بازدارنده امریکا در این مرحله، از سه راه

ناگزیر امکان پذیر است:

- ۱- وحدت ملی و گسترش آگاهی مردم، که جز با بازگشت آزادی ها به جامعه ممکن نیست؛
- ۲- مقاومت در برابر خواست های نامشروع هر قدرت جهانی (از جمله امریکا)، که استقلال کشور را پایمال کند، چرا که در پس هر امتیاز باید امتیاز دیگری را داد (مقاومتی که گفته می شود در برابر خواست های آندره اوتی، بعنوان سخنگوی امریکا و غرب صورت گرفته است)؛
- ۳- خانه تکانی بسیار جدی در دستگاه حکومتی و تشکیل یک حکومت وحدت ملی، که حافظ استقلال و تمامیت ارضی کشور باشد و اعتماد و حمایت مردم را برانگیزد.

شادی روزنامه های ایران در روزهای اخیر از نتایج کنفرانس سران کشورهای بزرگ سرمایه داری در کانادا، اگر برخاسته از مقاومت در برابر فشار خارجی و فشار عوامل و طرفداران زد و بند بیشتر با امریکا در داخل حکومت ایران باشد (حتی اگر نتیجه مقاومت بدنه نظام، میهن دوستان و ملیون کشور باشد) برآستی نیز دستاوردی است، که می تواند گام نخست در تجدید نظر در سیاست های گذشته باشد و اگر فقط یک جنجال تبلیغاتی با هدف سرگرم کردن مردم باشد، گام دیگری است در همان راهی که تاکنون طی شده و برای مقابله به آن باید به یک کارزار ملی برای حفظ استقلال کشور، اندیشید!

سفر سؤال برانگیز آندره اوتی "به تهران و برپائی مانور "عاشورا"

در آستانه برگزاری اجلاس سران هفت کشور بزرگ سرمایه داری در کشور کانادا، در یک سفر سؤال برانگیز، آندره اوتی، نخست وزیر سابق ایتالیا وارد تهران شد. روزنامه ها و خبرگزاری جمهوری اسلامی نوشتند، که او بدعوت کدام مقام و با کدام انگیزه راهی تهران شده و دقیقاً با چه کسانی ملاقات کرده و در این ملاقات ها چه گذشته است. آندره اوتی از جمله سیاستمداران پراعتبار در جهان سرمایه داری است، علیرغم نداشتن سمت اجرایی در کشورش و دادگاهی، که با هدف رسیدگی به وضع مالی وی و رابطه اش با مافیای جهانی، در جریان است، همچنان نقش رازین قابل اعتماد را در عرصه سیاست جهانی ایفا می کند. او، بویژه در جمع صاحبان صنایع نفت و اسلحه جهان، دارای اعتبار ویژه است. همه ناظران آگاه به امور سیاسی جهان می گویند و می نویسند، برخی شخصیت های سیاسی جهان، علیرغم آنکه در کشورشان دارای چه مسئولیت و موقعیتی باشند، نقش جهانی خود را حفظ می کنند. آندره اوتی، بعنوان یک سیاستمدار کهن سال، امبا فعال، یکی از این چهره هاست، وقتی نخست وزیر ایتالیا بوده، مستقیماً با سران هفت کشور بزرگ سرمایه داری به مذاکره می نشست و اکنون نیز که نخست وزیر ایتالیا نیست، امور پشت پرده و مناسبات پنهان مربوط به این نوع جلسات را به عهده دارد. بنابراین مناسبات است، که حضور ناگهانی او در تهران، در آستانه تشکیل کنفرانس سران هفت کشور بزرگ سرمایه داری جهان و رئیس جمهور روسیه در کانادا، دارای اهمیت است. در تهران شایع است، که سفر او به ایران بدلیل عدم تمرکز همه قدرت در دست دولت و جناح انتلافی آن رسالت، با موفقیت همراه نبوده است و مانور بزرگ عاشورا بدنبال این سفر و در رابطه با نتایج آن برگزار شده است. اینکه او حامل چه پیامی بوده و به کدام نتیجه دلخواه دست نیافته است، که پیامد آن نشان دادن قدرت نظامی سپاه پاسداران و نیروهای بسیج با حضور و شرکت مستقیم رهبر جمهوری اسلامی بوده است، هنوز بدقت معلوم نیست. دیپلماسی پشت پرده و عدم اعتماد مردم به حکومت، چنان است، که همین مانور "عاشورا" نیز با انواع تفسیر و تحلیل ها و شایعات همراه بوده است.

Rahe Tudeh No. 34

Juli 1995

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Konto No. 0517751430

Postbank Essen

BLZ 360 100 43

Germany

قیمت ۶ فرانک فرنسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۰۴۵-۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) می توانید برای تماس سریع با «راه توده» و ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.